



Save
the
Date

Wedding Invitation

You are Invited to our Wedding Ceremony, Please describe the event briefly here



🐻 haniyeh 🐻:



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 1

° الین °

از وقتی که فیلم رو دیده بودم کلوچم میخارید مامانم خونه نبود برم بپرسم نگاهی به کلوچم کردم دیدم قرمز و خیس شده بود

همینجور که از کلوچم اب میومد کل رونام رو خیس کرده بود از اتاق اومدم بیرون هر قدمی که برمیداشتم ازم اب میومد از پله ها پایین اومدم که در خونه باز شد آریا اومد تو آریا پسر عموم بود که داشت صدام میکرد چشمش بهم افتاد بعد به رونام نگاه کرد. اومد جلو و گفت

_ الین دسشویی کردی؟

منم سرمو به نشونه منفی تکون دادم و گفتم

_ داشتم فیلمی که دوستم فرستاده بود رو نگاه میکردم دیدم از کلوچم اب اومد

دست و شو گذاشت رو کلوچم خودمو عقب کشیدم

_ الین بزا ببینم چی شده

سرمو به ارومی تکون دادم که آریا دستشو گذاشت رو کلوچم انگشت شو اروم تکون داد و لبخند زد

_ آریا چرا کلوچم این جوری شده

_ اون فیلمی که نگاه کردی رو به منم نشون بده.

_ باشه بیا بریم نشونت بدم

_اول بریم خودتو بشور بعد همه جاتو خیس کردی دختر.

_باشه بریم.

باهم رفتیم من رفتم دسشویی کلوچمو شستم اومدم بیرون دست آریارو گرفتم بردم اتاقم نشوندمش جلو لپتاپم فیلمو باز کردم گفتم نگاه کن.

اونم داشت نگاه می کرد.

اول فیلم زن دستشو گذاشته بود رو کلوچش داشت کلوچشو می مالید مرده هم وایساده بود اون آبنبات کلفتشو گرفته بود دستش هی دستشو روش جلو عقب می کرد و به کلوچه زن نگاه می کرد.



کوچولوی  شهوتی

#پارت 2

مرده آروم آروم رفت سمت زنه، زنه هم بیشتر پاهاشو باز کرد.

مرده نشست جلوی زنه سرشو به کلوچه زن نزدیک کرد زبونشو رو کلوچه ی زن کشید.

نمیدونم چرا زنه جیغ کشید.

ترسیدم و به بازوی اریا چسبیدم

یهو چشمم افتاد به آریا که دستش رو روی شلوارش گذاشته بود و صورتش قرمز و عرق کرده بود.

برگشتم گفتم:

_آریا چرا دستتو رو شلوارت گذاشتی؟

_الین؟

_بله؟

_دوست داری منم کلوچه ی تو رو بخورم تو هم آب نبات منو بخوری؟

_میشه؟

_آره چرا نشه؟

سرمو تکون دادم و گفتم باشه

اریا لپتایمو بست و گذاشت رو میز بعد شلوارشو درآورد که چشمامو بستم.

_چشماتو باز کن الین

اروم دستامو برداشتم دیدم یه آب نبات بزرگ سفید که سرش صورتی

_وای اریا چه خوشگله دست بزنم بهش؟

اریا سری تکون داد دستمو اروم روش کشیدم خیلی نرم و داغ بود

_الین میکنی ت دهنِت مثل آب نبات مک میزنی و با دستت باهات بازی میکنی ولی دندون

نزن هااا باشه؟

_باشه

ت دستم گرفتم کمی تکونش دادم رفته رفته بزرگ تر میشد

_اریا آب نباتت داره بزرگ میشه

اریا خنده ی ارومی کرد و گفت

_خنگ کوچولوم بزار ت دهنِت اون موقع بازم بزرگ میشه

سرمو جلو برم و قسمت صورتی رنگ رو مک زدم که اریا اه ارومی کشید





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 3

°آریا°

وقتی الین رو اون جوری دیدم حس های مردونم بیدار شد کوچولوی حشریم. الین رو خیلی دوست داشتم درسته سنش کوچیکه ولی من اونو به کسی نمیدم

وقتی آلتی رو گذاشت ت دهنش از، داغی دهنش

آه بلندی کشیدم دهنش خیلی داغ بود مک میزد و میلیسید با دستاش تخم هامو میمالید

بلد نبود ولی این بی تجربه گیش منو دیونه میکرد

_اره الین همین جوری ادامه بده آه افرین مک بزن

همین جوری که داشت میخورد تو دهنش با آه بلندی ارضا شدم

_اریا تو ت دهنم جیش کردی؟

از این همه خنگیش لذت میبردم کوچولوی من هیچی نمیدونست

_ببین به این میگن ارضا شدن اونم جیش نبود اوم بود حالا بخواب من بخورم

اروم روی تخت نشست دامن کوتاهش رو از پاش دراوردم

بادیدن بهشت صورتی و بی موش هوش از سرم پرید وحشیانه شروع کردم به لیسیدن

کمی گذشت دیدم صدایی از الین نیامد

نگاهی بهش کردم و دیدم لبشو میجوعه

_ الین خوبی؟

_ آه اریا خواهش میکنم بازم بخور

اصلا انتظار نداشتم الین اونقدر شهوتی باشه

_ چشم عسلم

اونقدر لیس زدم که ارضا شد بی حال افتاد رو تخت پاهاشو تمیز، کردم دامنشو پاش کردم

کوچولوی من خسته شده بود پتو رو روش مرتب کردم.

نگاهی بهش کردم خوشگل بود خیلی موهاش بلند بود چشماش ابی و با مژه های بلند لباش
کوچولو ولی صورتی



کوچولوی  شهوتی

#پارت 4

الین خوابیده بود منم داشتم با لذت نگاهش میکردم.

قربونش برم اونقد خوشگل خوابیده بود دلم میخواست فقط بخورمش آروم پتو رو از روش
زدم کنار بلوزشو دادم بالا به سینه های کوچولوش نگاه کردم.

به صورتش نگاه کردم آروم گفتم عشقم اینارو خودم بزرگ میکنم قربونشون برم.

سرمو بردم نزدیک سینه هاش.

آروم نوک صورتی سینه شو داخل دهنم گذاشتم آروم مک زدم.
دیدم الین داره ناله میکنم آروم سرمو از نوک سینش جدا کردم بهش نگاه کردم.

دیدم چشاشو باز کرده.

آروم بهم نگاه کرد.

_آریا؟

_جونم؟

_میشه بیشتر بخوری؟

_آخ من قربونت برم چرا نخورم؟

شروع کردم به مکیدن نوک صورتی سینه هاش همونطور که یه دستمو دور سینش حلقه کرده بودم آروم دستمو بردم گذاشتم رو بهشتش.

دستم خیس شد با خنده گفتم:

_برا کی خیس کردی توله؟

آه کشید و گفت: خیس! مگه دسشویی کردم

شروع کردم به خندیدن با خنده گفتم: نه عسلم وقتی تحریک میشی این کلوچه ی صورتیت اب میندازه



کوچولوی  شهوتی

اونقد بهشتشو مالیدم بعد چند دقیقه لرزید و ارضا شد.

بلافاصله صدای زنگ در بلند شد الین ترسیده نگاهی بهم کرد

_لباساتو درس کن من میرم ببینم کیه باشه عسلم؟

سرشو تگون داد لباسامو درس کردم رفتم پایین در رو باز کردم دیدم بابا اینا و عمه و
عمو همشون پشت درن سلامی دادم و از در کنار رفتم

هممون نشسته بودیم کسی حرفی نمیزد داشتم کلافه میشدم خواستم بلند شم برم که صدای
بابا باعث شد از حرکت بایستم

_بشین آریا میخوام حرف مهمی بزنم.

_باشه بابا

_داداش تو از این قضیه خبر داری درسته؟

_آره داداش خبر دارم.

_خب این جریانو فقط منو تو زنامون می‌دونن.

من گیج شده بودم نمیدونستم از چه قضیه ای دارن حرف میزنن.

_بابا میشه بگین کدوم قضیه؟

عمه هم تایید کرد.

_ببینید وقتی الین به دنیا اومد بابا الینو ناف بریده آراد کرد.(آراد برادر کوچیک آریا) تو
وصیت نامه هم نوشته بود یه چند روزی بگذره به عقد هم درشون میاریم

وای چی می‌شنیدم این خونه و دیوار هاش داشت رو سرم خراب میشد.

نه من نمیزارم الین مال آراد بشه.

الین مال منه. خانم خودمه. نمیزارم این اتفاق بیوفته.



کوچولوی  شهوتی

#پارت 6

از عصبانیت دستام میلرزید نمیدونستم چه جوری بگم که من الین رو میخوام از جام بلند
شدم بدون خداحافظی به سمت در رفتم خواستم درو باز کنم که نیلو صدام زد (دختر عمه
آریا) اففف همینو کم داشتم

بله

میشع با هم حرف بزنیم اریا

اصلا حوصله اینو نداشتم برا همین گفتم

بمونه برا بعد

بدون هیچ حرفی زدم بیرون حالم اصلا خوب نبود احساس میکردم دارم خفه میشم سوار
ماشینم شدم با تمام سرعت حرکت کردم داشتم حرص مو سر ماشین خالی میکردم.

گوشی رو برداشتم زنگ زدم به میلاد

الو

ببین کی زنگ زده چه عجب یادی از ما کردی اریا خان

میلاد حوصله چرت و پرت هاتو ندارم بگو ببینم کجایی؟

خونم

دارم میام اونجا

بدون هیچ حرفی، گوشی رو قطع کردم و با بالاترین سرعت حرکت کردم

وقتی به خونه رسیدم در رو زدم میلا با بالاتنه لخت درو باز کرد وقتی منو دید با نگرانی پرسید

__داداش چی شده

بدون هیچ حرفی رفتم تو و خودمو انداختم رو کاناپه

__داداش نمیگی چی شده چشات قرمز شده گردنت متورم شده

__واسم ویسکی میاری؟

سری تکون داد و رفت با یه شیشه ویسکی اومد رو میز گذاشت و روبه روم نشست

__میگی چی شده یا نه؟

لیوان رو پر کردم و یه سره کشیدم از گلوم تا معده ام سوخت ولی مهم نبود

__یادته روزی که الین به دنیا اومد چه قدر خوشحال بودم فک میکردم مثل یه بردار ازش مراقبت میکنم ولی من عاشقش شدم حالا میخوان الینم با اراد ازدواج کنه



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت7

از بغض نمیتونستم حرف بزنم تموم اون لحظه هایی که با الین بودم اومد جلو چشمم

وقتی به دنیا اومد 15 سالم بود عمو داد بغلم گفت باید مواظبش باشی اولین نفر اسم منو گفت برا من خندید بغلشو برا من باز کرد، بهش گفتن به آریا بگو داداش ولی اون دستمو گرفت گفت اسمش آریاس نه داداش آریا

لبخند تلخی زدم لیوانم رو باز پر کردم نمودنم چندمیدم لیوان بود ولی من دیگه نای بلند شدن نداشتم ت همون کانایه دراز کشیدم.

وقتی به این چیزا فکر میکردم بیشتر میخوردم تا حداقل شده برای چند ساعت از فکر الین دربیام.

افففف وقتی یاد صبح میوفتم که داشتم بهشتشو میخوردم اونم با دهان کوچولوش داش کیرمو می خورد داغ میشم دلم الینو میخواد.

کاش اینجا میگرفتمش بغلم اونقد بهش فشار میاوردم.

تو بغلم میچلوندمش تا دلم آروم بگیره.

خوردم خوردم اونقد خوردم که نفهمیدم کی بیهوش شدم.

صبح با یه سردرد خیلی شدید از خواب بیدار شدم.

وای چقد سرم درد میکرد داشتم میمردم دلم میخواست سرمو بکوبم به دیوار.

اولش هیچی یادم نیومد بعد چند دقیقه تازه فهمیدم چی شده من خونه ی میلاد بودم.

شب هم اینجا خوابیدم.

موضوع الین و آراد یادم اومد بغض گلومو گرفت

ولی من تا حالا نذاشتم غرورم خورد بشه و هر چی خواستم به دست آوردم.

الین مال منه به هیچکس نمیدم شده به خاطر الین قاتل میشم ولی به کسی نمیدمش.



کوچولوی  شهوتی

°الین°

وقتی آریا رفت در رو باز کنه من هم پتو رو کشیدم روم تا بخوابم خیلی خسته شده بودم

از خواب بیدار شدم دیدم هوا رو به تاریکی لباسامو عوض کردم رفتم پایین با صدای بلند
اسم آریا رو صدا زدم

_آریا آریا

وقتی رسیدم پایین دیدم خونمون پره مهمونه همه بودن ولی آریا نبود رفتم پیش بابا نشستم
گفت: با آریا چیکار داشتی دردونه بابا

_هیچی میخواستم باهاش برم بیرون

بابا سری تکون داد و به حرفهای عمو گوش داد منم رفتم تبلت آوردم باهاش بازی کنم
اونقدر سرگرم بودم که گذر زمان رو نفهمیدم فقط دیدم مامان واسع شام صدام کرد ساعتو
نگاه کردم 10 شب بود چرا آریا نیومد

پیش نیلو نشستم خواستم دستمو دراز کنم از اون سالاد ماکارونی بردارم که نیلو زد رو
دستم گفت

_اول از همه بزرگ تر ها بعد شما ناخونک زن

بغض کرده از پیشش پاشدم رفتم پیش اراد نشستم

عمه به نیلو توپید گفت به توجه اون بچس چرا از دستش زدی ؟

_کجاش بچس، مامانم نا سلامتی چند ماه بعد عروس میشه.

یهو دیدم هم شون به نیلو نگاه کردن و شروع کردن به سرفه کردن یه نگاه به اراد انداختم
دیدم از اعصابانیت صورتش قرمز شده.

نیلو هم سرشو انداخته بود پایین دیگه کسی حرف نزد.

ولی حرف نیلو بد ذهنمو مشغول کرده بود.

همه مهمونا رفتن ولی آریا نیومد خیلی نگرانش بودم همم دلم براش تنگ شده بود.

دیر وقت بود رفتم تبلتمو زدم به شارژ خودمم رفتم رو تختم دراز کشیدم و اونقد گوسفند شمردم که نفهمیدم کی به خواب رفتم.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 9

صبح با درد شکمم بیدار شدم نمیدونستم چرا درد دارم.

صورتمو شستم و لباسمو با هودی خرگوشی عوض کردم رفتم پایین دیدم زن عمو و اراد خونمون با صدای، گرفته ای گفتم؛ سلام

وقتی متوجه من شدن با خوشرویی جوابمو دادن پیش مامان نشستم از موقعی که نشسته بودم اراد زوم پاهام بود و من به شدت معذب بودم بلند شدم برم که زنمو گفت

__کجا عزیزم

__دارم میرم لباسامو عوض کنم

__چرا عزیزم لباست خیلی خوشگله

__ارع خوشگله فقط میخوام شلوار بپوشم پاهام بازه

__چه عیبی داره اراد نامحرم نیس که

دیگه خسته شده بودم بدون هیچ حرفی رفتم اتاقم

شلواری برداشتم پوشیدم زیر دلم خیلی بد درد میکرد داشتم از پله ها پایین میومدم که صدای زنمو رو شنیدم که میگفت:

__الین ماهانه شده؟

__هنوز بچس زوده واسش، من راضی نیستم ازدواج کنه

زنمو با عصبانیت گفت: هه بچه هر چه زود تر بهتر

با ناراحتی از پله ها بالا رفتم یعنی میخوان من ازدواج کنم.

درد امونمو بریده بود نمیدونستم چی کار کنم مامان بعد از اینکه زنمو و اراد رفت لباس پوشید و رفت سر کار تنها بودم نمیدونستم چیکار کنم از درد گریه میکردم از تخت پایین اومدم. مایع گرمی از بین پاهام اومد توجهی بهش نکردم رفتم پایین تا کارتون ببینم یه ساعتی بود که داشتم کارتون میدیدم و اون مایع گرم زیاد شده بود دل دردم شدید تر از قبل شده بود داشتم از درد به خودم میپیچیدم و گریه میکردم که گوشیم زنگ خورد.



کوچولوی  شهوتی

#پارت10

◦ آریا ◦

یه نگاه به ساعت انداختم دیدم ساعت 1 ظهره من چقد خوابیدم.

شرکت هم که دیر شد ولش امروز و نمیرم.

زنگ زدم به منشی گفتم همه قرار هارو کنسل کنه.

نمیدونم این میلاد کدوم گوری رفته که صدای نحسش نمیداد.

یه زنگ بهش زدم دو تا بوق خورد جواب داد:

_به داداش آریا. ساعت خواب

_زر نزن میلاد کدوم گوری هستی؟ از گشنگی مردم.

_بابا روتو برم تو خونه ی من میخوری مست میکنی کپه ی مرگتو میزاری یه قورت و

نیمت هم باقیه؟ رو که نیست سنگ پای قزوینه.

_زر نزن نهار بخر بیار نوش جان کنم.

_نوش جان نه کوفت کنی. اوکی یه ساعت بعد میام سر کارم.

_باش منتظرم.

_فعلا

_فعلا

نگران الین بودم نمیدونستم بهش گفتن یا نه ای کاش نمیگفتن گوشی رو برداشتم تا زنگ
بزنم شماره شو گرفتم ولی برنمیداشت یه بار دیگه زنگ زدم کم کم داشتم نگران میشدم که
صدای بغض دارش به گوشم رسید

_آریا

_جونم عسلم چیشده چرا بغض داری

_آریا من نمیدونم چم شده ازم خون میاد دلم خیلی درد میکنه کسی خونه نیست

_هششش اروم باش عزیزم برو رو تخت بخواب به کسی هم چیزی نگو باشه

_آریا بیا باشه

_فدای آریا گفتنت شم من، میام عسلم مواظب خودت باش خدافظ

_خدافظ

گوشی رو قطع کردم زنگ زدم به میلاد گفتم میروم لباسامو پوشیدم سوار ماشین
شدم رفتم خونه ی عموم اینا...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 11

نمیدونستم خودمو چه جوری رسوندم خونه ی عمو از ماشین پیاده شدم کلید خونه عمو اینا
رو داشتم در رو باز کردم با دو خودمو رسوندم اتاق الین

الین ت خودش جمع شده بود ملافه و لباس هاش خونی بود عسلم پریود شده بود. داشت
گریه میکرد از درد به خودش می پیچید.

وقتی منو دید گریش بیشتر شد.

_آریااااا

_جانم عسلم جانم زندگیم قربونت برم چرا گریه میکنی؟

_آریا درد دارم، دارم میمیرم تو رو یه کاری بکن.

_باشه عزیزم گریه نکن.

تو بغلم گرفتمش بلندش کردم بردم حموم لباساشو در آوردم.

وقتی سوتینشو در آوردم چشمم به سینه هاش افتاد بزرگ شدن آلتمو حس کردم ولی الان
وقتش نبود عشق من پریود شده بود و خودش نمی دونست اون چیه.

همه لباس هاشو در آوردم وان و پر کردم.

خودمم لباسامو در آوردم چون خونی شده بود کلا.

بغلش کردم بردمش سمت وان.

نشستم داخل وان عشقمو هم نشوندم تو بغلم.

سرشو گذاشت رو سینم دستاشو دور کمرم حلقه کرد. منم آروم آروم شروع کردم به ماساژ دادن شکمش.

اونقد ماساژش دادم دیدم نفساش منظم شد یه نگاه بهش کردم دیدم زندگیم خوابیده.

آروم شستمش بردم گذاشت رو تختش بدو رفتم از لباس عمو یه پیراهن و یه شلوار برداشتم پوشیدم زود رفتم دارو خونه.

حالا خوب بود دارو خونه نزدیک بود به خونه عمو. زود دوبسته پد خریدم رفتم خونه دیدم هنوز خوابه چشمم به ملافه افتاد خونی شده بود زود بردم دوباره شستمش.

یه شورت برداشتم روش پد گذاشتم تنش کردم سوتین و شلوار یه پیراهن صورتی هم برداشتم تنش کردم.

آروم گذاشتمش رو تخت.

ملافه رو جمع کردم لباسامو گذاشتم تو مشمبا.

دیدم اینطوری همیشه زنگ زدم به زن عمو گفتم میرم دنبال الین ببرمش شهر بازی اونم قبول کرد.

بغلش کردم بردم گذاشتم تو ماشین صندلی رو خوابوندم گذاشتمش رو صندلی.



کوچولوی  شهوتی

#پارت12

خودمم نشستم سمت راننده حرکت کردم سمت خونه ی مجردیم وقتی 20 سالم بود از بابام اینا جدا شدم واسه خودم خونه مجردی گرفتم که راحت باشم.

بعد یه ربع رسیدم.

بوقی زدم سرایدار در رو باز کرد ماشینو بردم داخل پیاده شدم و در عقب رو باز کردم
الین رو بغل کردم درو اروم باز کردم بی سروصدا رفتم طبقه بالا الین رو گذاشتم رو
تختم.

رفتم پایین به ملیحه خانم گفتم برا الین چیز های مقوی درست کنه بعد رفتم پیشش مثل
عروسک خوابیده بود اروم پتو رو کنار زدم بلندش کردم پاهامو باز کردم نشوندمش وسط
پاهام سرشتم گذاشتم روی سینم پتو رو روی دو تامون انداختم و زیر دلشو نوازش کردم
نمیدونم کی خوابم برد.

با احساس خیزی انگشتای دستم بیدار شدم دیدم الین داره انگشتای دستمو یکی یکی
میبوسه.

کوچولوی من دلم براش تنگ شده بود سرمو ت موهایش فرو بردم نفس عمیقی کشیدم و
گفتم

_موش کوچولو چرا داری انگشتامو بوس میکنی

_دلم برات تنگ شده بود آریا

_فدات شم من

_آریا چرا از کلوچم خون اومد؟

_عسلم تو پر یود شدی.

_آریا اون چیه؟

_ببین وقتی همه دخترا بزرگ میشن از کولوچشون خون میاد اگه نیاد هیچوقت نمیتونن
وقتی بزرگ شدن مامان بشن.

_ع چه بد

_آره خوشگلم

_بیا بغلم ببینمت

خودشو انداخت تو بغلم محکم به خودم فشارش دادم. بعد چند دقیقه آرام از خودم جداش کردم به صورتش نگاه کردم.

لباش وسوسه می کرد آرام سرمو بردم پایین لبمو گذاشتم رو لبش.

خیلی طعم شیرینی داشت ازش سیر نمی شدم.

از خودم جداش کردم دیدم لباش قرمز شده موش کوچولوم خجالت کشیده بود

_آریا

_اخ من فدای آریا گفتنت شم جونم موش کوچولوم بگو

_میدونی میخوان من ازدواج کنم؟ خودشم زنمو به مامانم گفت الین پریود میشه

با یادآوری اینکه الین و آراد ناف برده هم هستن دیونه شدم لیوانه روی میز رو پرت کردم سمت دیوار هزار تکه شد

الین ترسیده خودشو بهم فشار داد منم دستامو دورش حلقه کردم نمیخواستم الین رو از خودم جدا کنم

_من نمیزارم با کسی ازدواج کنی باشه؟ خودشم به کسی نگو از کلوچت خون اومده باشه؟



کوجولوی 🍑 شهوتی

#پارت13

خودشو بهم مالوند و آرام گفت

_باشه

بوسی رو موهاش کاشتم و گفتم بریم یه چیزی بدم بخوری سری تکون داد بلند شدم دیدم الین هنوز نشسته

_موش کوچولوم چرا نمیای

هیچی نگفت رفتم سمتش و گفتم

_الین چیزی شده

اره ارومی گفت و پتو رو کنار زد لباس هاش و ملافه خونی بودند باید یه کاری میکردم خیلی زیاد بود خونریزش.

رفتم سمت اتاقی که مال الین بود خودم چیده بودمش لباس برداشتم با یدونه پد رفتم سمتش و از تخت بلندش کردم و بردمش سمت حموم لباس هاش رو درآوردم خواستم لباس زیر هاشم دربیارم که دستشو گذاشت رو دستم و نداشت موش خجالتیه من بوسی رو دستش زدم و اروم دستشو پس زدم لباساشو درآوردم قشنگ شستمش با حوله خوب خشکش کردم.

_بیا الین یاد بدم چه جوری اینو بزاری تو شورتت

_چرا بزارم انگار چسب زخمه

_اخه عزیزم اون موقع که بازم لباسات خونی میشه بیا پیشم اروم اومد ستم و گفتم

_این اسمش نوار بهداشتیه خب این ورق رو بر میداری اینجا که چسبیه چسبی شو میزاری پایین این بالا هاشم کنارش میچسبونی فهمیدی موشم؟

_اهمم

لباس هاشو تنش کردم و گفتم

_الین به کسی نمیگی که پریود شدی باشه

_چرا نگم؟

_اگه بگی مجبوری ازدواج کنی

ترسیده باشه ای گفت و دستاشو باز کرد تا بغلش کنم.

منم زود کشیدم بغلم اونقدر ریزه ریزه بود راحت تو بغلم گم میشد.

گذاشتمش زمین دستامو شستم بغلش کردم بردم آشپزخونه.

به ملیحه خانم گفتم بره ملافه رو برداره اونجا رو تمیز کنه اونم گفت:

_چشم آقا الان میرم.

منم خوبه ای گفتم و نشستم تا به موش کوچولوم غذا بدم.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 14

نشستم روی صندلی الین رو هم نشوندم روی پاهام نگاهی بهش کردم از خودم پرسیدم
کی این دختر کوچولو قلبت و پر کرد...

_چی میخوای برات بکشم موش کوچولو

_امممم من سالاد ماکارونی میخوام

_چشم

بشقابو پر از سالاد ماکارونی کردم گذاشتم جلوم و با چنگال دونه دونه گذاشتم تو دهنش با
ولع داشت میخورد یهو منم هوس کردم بخورم با چنگال که دهنی الین بود خوردم از همه
چیز براش میکشیدم و میدادم بهش وقتی سیر شد دیگه بهش ندادم دستمال رو برداشتم دور
دهنشو پاک کردم که سسی بود ولی لبامو گذاشتم رو لباش و شروع کردم به مکیدن طعم
عسل رو میداد سر عقب بردم و به الین نگاه کردم چشاش بغض داشت

_موش کوچولوم عروسکم الینم چرا بغض کردی کسی بهت چیزی گفته من اذیتت کردم

_نه

_پس چرا بغض کردی موش کوچولوم

_دلم درد میکنه

شروع میکنه به گریه کردن طاقت گریه کردنشو نداشتم دستمو گذاشتم رو دلش اروم
نوازش کردم و زیر گوشش گفتم

__هیسسس گریه نکن الین الان بهت یه قرص میدم و اب گرم میزارم باش علسم
__باش.

بلندش کردم بردم اتاق رو تخت گذاشتمش خودمم رفتم آشپزخونه که قرص و آب گرم
بیارم.

در اتاقو باز کردم رفتم تو دیدم هنوز داره گریه میکنه.

__موش کوچولوم مگه نگفتم گریه نکن هان؟ نمیدونی طاقت اشک ریختنتو ندارم؟

چیزی نگفت فقط با چشای گرد و خوشگلش بهم خیره شد.

نشستم رو تخت اول قرص و بهش دادم قرص و خورد بعد دراز کشیدم الین و هم از پشت
بغلم کردم آب گرمو گذاشتم روی شکمش بعد شکمشو ماساژ دادم.

اونقد ماساژش دادم که دیدم نفساش منظم شد یه نگاه بهش کردم دیدم خوابیده.



کوجولوی 🍑 شهوتی

#پارت15

خودمم خوابم میومد برا همین الینو محکم به خودم فشار دادم و خوابیدم

ت حالت خواب و بیداری بودم که صدای زنگ گوشیم به گوشم رسید کمی هوشیار شدم
نگاهی به صفحه انداختم و دیدم

آراده با صدای گرفته که ناشی از خواب بود جواب دادم:

__جونم اراد

__چرا الین رو با خودت بردی؟

__بردم باید به ت حساب پس، بدم

_اون قراره زنم شه نمیخوام با هیچ کسی جز خودم باشه

کلمه زنم مثل تیری بود که ت قلبم خورد

_ت خونه تنها بود من با اجازه عمو بردمش

_باید به منم میگفتی

_اراد کار دارم و حوصله چرت و پرت هاتو ندارم

بدون خدافطی گوشی رو قطع کردم از عصبانیت دستام میلرزید سرم نبض میزد بغض بدی ت گلویم بود نگاهی به الین کردم خم شدم بوسی رو موهایش زدم و نفس عمیقی کشیدم.

آروم موهایشو نوازش کردم باهاش حرف زدم:

_الین من نمیزارم مال کسی بشی باشه؟

تو مال منی باشه؟

نمیزارم دست آراد عوضی بهت برسه خانمم.

دوباره دراز کشیدم و الینو محکم به خودم فشار دادم با هزار تا فکر خوابیدم.

تو خواب بودم احساس کردم چیزی زیر دستم داره ول ول میخوره آروم چشامو باز کردم دیدم الین بیدار شده.

دوباره چشامو بستم و بهش گفتم:

_موش کوچولو کم و رجه و رجه کن.

الین: آریا دستتو بردار میخوام برم دوشویی جیش دارم.

خندیدم و دستامو باز کردم:

_باشه برو بیام؟

الین: نه خودم میرم.

_باشه موش کوچولوم زود برو بیا.

الین: باشه.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 16

از تخت پایین اومد بدو رفت سمت دسشویی کمی گذشت دیدم داره میاد

_آریا

_جونم

_این پدی، که گذاشتی تو شورتم رو بر میداری؟ آخه خیلی اذیتم میکنه.

نیم خیز شدم و رو تخت نشستم از دستش گرفتم و نشوندمش رو پاهام و با دستم موهایش رو نوازش کردم و گفتم:

_الین این باید 7 روز بمونه بلکه کمتر بلکه بیشتر خودشم باید 4 ساعت یه بار عوضش کنیم بهت یاد دادم برو ببینم میتونی؟

لب هاشو جلو داد و گفت:

_باش

بوسی رو لباش زدم نخودی خندید و رفت.

حالم با الین خوب میشد درد هامو فراموش میکردم.

روتخت دراز کشیدم منتظر الین موندم 10 دقیقه گذشت ولی نیومد رفتم در رو باز کردم دیدم موش کوچولوم سعی میکنه پد رو بزاره از کاراش خندم گرفته بود با صدایی که رگه های خنده توش موج میزد صداش زدم

_الین

_ هیییییین آریا

_ جونم موش کوچولوم

رفتم پیشش همه ی لباس هاشو در اوردم دستاشو گذاشت جلوی سینه های کوچولوش و
کلوچش.

دختر کوچولوم با اینکه بار ها بدنشو دیدم ولی بازم خجالت میکشه.
بلند شدم رفتم براش لباس های تمیز با لباس زیر برداشتم برگشتم اتاق.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 17

رفتم داخل حموم شستمش بعد اول سوتینشو بستم، بعد تاپ شو پوشوندم بعدش شورتشو
بعد هم که شلوار کشو.

_ آخ من فدات شم چقد تو خوردنی شدی الین.

نخودی خندید. وقتی می خندید دوتا چال رو گونه هاش میوفتاد وقتی اونا رو دیدم دلم
ضعف رفت براش.

دلم خواست بخورمش.

دستاشو حلقه کرد دوره گردنم سرشو آورد نزدیک صورتم بعد لباسو گذاشت زد لبام
شروع کرد به ناشیانه بوسیدن من.

به خودم میبالیدم که اولین هاشو داره با من تجربه میکنه. الین من بکر و تازه بود.

بدنش موهاش بوی بهشت میدادن.

منم شروع کردم به مکیدن لباس یه دستمو دوره کمره باریکش حلقه کردم اون یکی دستم گذاشتم رو سینه سمت راستش آروم فشارش دادم.

تو دهنم یه آه خفیف کشید که بیشتر حشری ترم کرد.

اونقد لباسو خوردم میکیدم، گاز گرفتم که لباس کبود شده بود.

وقتی نفس کم آورد سرمو کشیدم عقب.

یه نگاه به صورتش انداختم دیدم رنگش شده مثل گوجه.

الین من ازم خجالت کشیده بود.

_میخورمت هااا موش کوچولو

خندید بیشتر خودشو بهم فشار داد منم سینشو نوازش کردم.

آرم بغلش کردم بردم پایین نشستم رو مبل الینم مثل همیشه نشست رو پاهام

_آریا منو میبری بیرون واسم خوراکی بخری مثلاً بستنی میخوام پاستیل میخوام پشمک از اون صورتی های بزرگ

اون قدر داشت با ذوق میگفت که چی میخواد دلم نیومد نه بگم

_باشه میبرمت به شرطی که دوتا بوسم کنی

زود خم شد دوتا بوس رو لپام زد بغلش کردم و رفتم اون اتاقی که واسه الین بود

_چشاتو ببیند نفس اریا

چشاشو بست و من در اتاق رو باز کردم....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 18

الین°

پیش اریا خیلی خوش میگذشت من اونو خیلی دوس داشتم نمیخوام از دستش بدم وقتی گفت میخوام اتاقی رو بهت نشون بدم خیلی کنجکاو شدم وقتی در رو باز کرد یه اتاقی با دیوار های زرد یه عالمه عروسک تلویزیون میز تحریر کمد میز ارایش پر از لاک و گیره بود یعنی اراد یکی دیگه رو دوس داشت واسش اتاق هم درست کرده که بیارتش شروع کردم به گریه کردن

_موش کوچولوم چرا داری گریه میکنی؟

_آریا اینجا ماله کیه؟

_مال توعه موش کوچولوم

خودمو پرت کردم بغلش و سفت گردنش رو گرفتم آریا با خنده منو اسیر بازوهاش کرد
خودمو کمی عقب کشیدم و به چشماش نگاه کردم

_آریا من ترو خیلی دوس دارم تو هم منو دوس داشته باش

__فداتشم من مگه من جز تو کسه دیگه ای رو میبینم حالا بیا لباس بپوش بریم سری تکون
دادم به طرف کمد رفتیم وقتی آریا بازش کرد با یه عالمه لباس مواجه شدم مانند تو های
رنگارنگ هودی کیف شال ، شلوارو کفش

__کدوم میخوای موش کوچولو

__اممممم این هودی رو میخوام با این کفش ها امممم شلوار سیاه لی هم بده شالم اونو
میخوام کناره زرده. هودی زرد بود با شلوار سیاه و کفش زرد با سیاه آریا لباسارو گذاشت
رو تخت شروع کرد به عوض کردن لباسام یکی یکی دراوردش و با دقت تنم میکرد و
هر از گاهی بوس هایی به بدنم میزد موهامو شونه کرد خودش رفت لباس بپوشه آریا کلا
سیاه میپوشید سیاه رو خیلی دوس داشت لباساشو پوشید باهم رفتیم سمت در که خدمتکار با
یه سینی اومد و گفت:

__آقا قرص تون رو بخورین بعد

__ملیحه حالم خوبه اگه بد شدم میخورم تا به خونه برسم قرمه سبزی درست کن هوس
قرمه سبزی هاتو کردم

__چشم اقا از الان میزارم تا شب خدانگهدارتون

داشتیم از پله ها میومدیم که در زده شد آریا دستمو گرفت کشوند طرف ایفون که تصویر
آراد نمایان شد که سفت دست آریا رو گرفتم.....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 19

آریا

لعنتی الان وقتش نبود الین ترسیده بود که سفت بازومو فشار میداد.

بغلش کردم بردم سمت اتاق نشووندمش روی تخت بهش گفتم:

_موش کوچولوم تو اتاق باش بیرون نیا بازی کن تو اتاق تا من برم زودی پیام باشه؟

_آریا زود بیا باشه؟ من میترسم خیلی میترسم تنهام نزار.

_نه موش کوچولو نترس زودی میرم برمیگردم تو نیا بیرون باشه؟ اگه اراد اومد ازت سوال پرسید بهش میگی رفته بودیم پارک اومدیم خونه الان میخوام بریم واسم خوارکی بخره باشه؟

_باش

رفتم پایین دیدم اراد داره میاد بالا یقمو گرفت کوبید به دیوار و گفت

_الین کجاس چرا آوردیش اون زن منه فهمیدی نمیخوام پیشش باشی اون بهت وابستس میخوام از ذهنش پاک شی فهمیدی الین باید ت رو فراموش کنه الان کجاس اگه یک بارم بخوای بیاریش من میدونم و ت

حرفهای تیری بود که وسط قلبم فرود اومد نفسم بند میومد لعنتی الان نه الان نه چشم تار میدید آخرین چیزی که دیدم موش کوچولوم بود که از پشت در منو دید که دارم میوفتم با دو خودشو بهم رسوند کنارم نشست با صدای بلند اسممو صدا زد بعدش سیاهی مطلق...





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 20

°الین°

صدای عصبی اراد میومد

چرا میخوان من به آریا نزدیک نشم؟

از روی کنجکاوی رفتم سمت در، آروم درو باز کردم از لای در به دعوای آریا و اراد نگاه میکردم.

از اراد متنفرم چون میخواد منو از آریا جدا کنه.

داشتم بهشون نگاه میکردم یهو دیدم آریا افتاد زمین بدو رفتم سمتش با گریه سرشو بلند کردم گذاشتم رو پام با گریه اسمشو صدا میزد.

به اراد نگاه کردم دیدم داره با وحشت به آریا نگاه میکنه جیغ زدم

_آرادددد تو رو خدا یه کاری کن آریا چش شد چیکارش کردی؟

ازت متنفرم.

آراد زود زنگ زد به آمبولانس.

بعد چند دقیقه آمبولانس اومد آریا رو با خودشون بردن.

آراد هم منو برد اونقد تو ماشین جیغ زدم بی قراریه آریا رو کردم به اراد فحش دادم که صدام گرفته بود و گلوم درد میکرد. یهو اراد با پشت دستش زد تو دهنم.

با نفرت و تعجب و ترس بهش نگاه کردم بعد یهو پریدم رو سرش موهاشو کشیدم و بهش فحش دادم.

_عوضییی ازت متنفرم بزار به آریا بگم که منو زدی بزار به بابام بگم که منو زدی.

_الین بشین الان تصادف میکنیم.

الییییننن.

__کثافت به آریا چی گفتی افتاد زمین بیشعور.

آراد که دید نمیتونه جلوی منو بگیره ماشینو نگه داشت کنار دستامو با دستش گرفت و گفت:

__آروم باش الین من کاری نکردم. ما فقط داشتیم باهم حرف میزدیم یهو آریا افتاد زمین تو قراره زن من بشی من نمیخواستم تو با اون بری خونس.

__ولی من تو رو نمیخوام من ازت متنفرم من آریا رو میخوام الانم منو ببر پیش آریا. دیدم که از اعصابانیت دستاشو مشت کرد ولی برام هیچ اهمیتی نداشت نشستم سرجام منتظر شدم تا حرکت کنه.

وقتی رسیدیم بیمارستان زود از ماشین پیاده شدم منتظر آراد نمودم رفتم سمت پرستار هایی که اونجا بودن.

__خانم خانم آریا رو آوردن اینجا میشه بگین کجا بردن؟

__خانم خوشگله آریا کیه؟

__پسر عمومه یهو افتاد زمین بعد دکترا اینجا آوردنش منم با آراد اومدم میگین کجاس برم پیشش دلم براش تنگ شده.

یهو صدای آراد از پشت سرم اومد.

__ببخشید خانم الان یه مریض آوردن بیهوش بود نمیدونین کجا بردن؟

__آهان اون آقا بله بردن طبقه بالا به طرف آی سی یو.



کوچولوی  شهوتی

#پارت 21

پله هارو دوتا دوتا میرفتم که زود تر آریا رو ببینم.

آراد هم از پشت داد میزد که:

_الین صبر کن تو نمیدونی کجاس گم میشی وایسا پیام دختر مگه با تو نیستم؟

ولی من گوشم به این حرفا بدهکار نبود به تابلو ها نگاه کردم دیدم نوشته به بخش آی سیو زود خواستم بدوم که اراد از دستم گرفت و نگهم داشت تقلا میکردم ولی اون ولم نمیکرد داشت به بابا و عمو میگفت که آریا تویی بیمارستانه....

از، پشت شیشه به آریا نگاه کردم دکترا داشتن نگاهش میکردن توی دلم هی دعا میکردم که زود خوب شه که صدای عمو و بابا و گریه ی زنمو بلند شد میپرسیدن چی شده ولی اراد هیچی نمیگفت زن عمو برگشت به طرفم خواست سوال بپرسه که لب خونیم رود دید زد تو صورتش گفت:

_چی شده چرا لب ت خونی شده؟

وقتی زنمو اینو گفت بابا مامان و عمو به من نگاه کردن بابا پرسید

_دختر بابا چی شده لب ت؟

_بابا اراد اومد تو خونه ب.. با آریا دعوا کرد ب.. عد آریا افتاد زمین اراد ت ماشین با پ.. شت دست.. ش زد منو

_باریکلا اراد من میخوام دخترمو یه عمر بدم دستت یه عمر مراقبتش باشی بعد ت زدی

_عمو

صدای عمو بلند شد که با داد به اراد گفت

_خفه شو

نیم ساعتی بود نشسته بودم من فقط گریه میکردم اگه آریا چیزیش شه من تنها میمونم عمو و بابا داشتن با دکترا حرف میزدن اراد رفته بود.

زنمو فقط گریه میکرد بعد چند دقیقه عمو اومد خیلی آشفته بود.

نمیدونم دکتر بهش چی گفت ولی خیلی ناراحت و به هم ریخته بود. کاش میدونستم دکتر بهش چی گفته. عمو نشست پیش زن عمو سرشو گرفت بین دستاش.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 22

آریا زود منو از خودش جدا کرد در باز شد آراد اومد تو مشکوک نگاهی بهمون کرد و به سمت آریا رفت پشیمون بود اینو از قیافش میشد فهمید با سری افتاده گفت:

_م.. من نمیخواستم سرت داد بزنم حال خوب نبود من از.. ت معذرت میخوام نمیخوام
برات اتفاقی بیفته

دیگه نتونست ادامه بده از اتاق خارج شد نگاهی به آریا انداختم دیدم که با ناراحتی داره به در نگاه میکنه نزدیکش شدم دستشو گرفتم بدون نگاه کردن بهم گفت برو بیرون.

خیلی ناراحت شدم به من چه با آراد دعوا کرده بود. حالا حرصشو رو من خالی می کرد.
بغض کردم با بغض نگاهش کردم رفتم سمت در خواستم برم بیرون برای بار آخر نگاهش کردم دیدم داره نگام میکنه وقتی دید بغض کردم صدام کرد:

_الین؟

ولی من جوابشو ندادم از در رفتم بیرون درو هم محکم کوبیدم خیلی از دست آریا ناراحت شدم.

رفتم نشستم یه گوشه سرمو گذاشتم رو زانوم مثل جنین تو خودم جمع شدم شروع کردم به گریه کردن.

چند روز بعد

چند روزی بود که آریا رو ندید بودم دلم بر اش تنگ شده بود لباس های مدرسه مو پوشیدم
رفتم پایین با بی حالی سلامی دادم نشستم پشت میز

_الین خوبی

_ار ع بابا خوبم

بابا سری تگون داد و به صبحونه خوردن ادامه داد منم یدونه تست با شکلات صبحونه
خوردم بعد خوراکی هامو برداشتم صورت بابا و مامانو بوس کردم رفتم بیرون سوار
سرویس شدم.

ت راه مدرسه فقط، به آریا فکر میکردم چرا ناراحتم چرا نمیداد اففففف



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 23

از سرویس پیاده شدم به طرف مدرسه حرکت کردم صف وایستاده بودن برا همین به
کلاس رفتم سرمو رو میز گذاشتم که صدای شاد کیانا اومد (کیانا بهترین دوست الین)

_سلام عشقم خوبی؟

بدون اینکه سرمو بلند کنم گفتم:

_ جون من امروز بیخیالم شو کیانا حال خوب نیست

_ عه بگو ببینم کی جرعت کرده عشقمو ناراحت کنه؟

خواستم جوابشو بدم که معلم اومد تا آخر زنگ نه کیانا حرفی زد نه من.

بعد اینکه زنگ خورد وسایلمو جمع کردم گذاشتم تو کیفم.

کیفمو برداشتم بدون توجه به کیانا راه افتادم.

وقتی رسیدم دم در مدرسه یه نگاه به این ور و اون ور کردم دیدم سرویس نیومده.

هوفففففف حالا کی باید این همه منتظر بمونه که سرویس بیاد.

ناچار کیفمو گذاشتم رو زمین بی حوصله تکیه دادم به دیوار تا سرویس بیاد.

بعد چند دقیقه یکی صدام کرد:

_الین؟

وقتی سرمو آوردم بالا دیدم آریاس

یه لحظه دلم براش ضعف رفت خواستم بپریم بغلش ولی یاد اون روز تو بیمارستان افتادم

بی اهمیت بهش صورتمو برگردوندم.

_الین، نمیخواهی جواب بدی موش کوچولو؟

دلم برا موش کوچولو گفتنش تنگ شده بود.

ولی باز صورتمو به طرفش برگردوندم.

زیر چشمی داشتم بهش نگاه میکردم دیدم داره میاد سمتم ولی اصلا از جام تکون نخوردم.

وقتی بهم نزدیک شد آروم سرمو به طرفش برگردوندم نگاهش کردم دیدم اونم چشاش تر شده.

خودمم اشکم کم مونده بود دربیاد.

دستاشو باز کرد با سرش اشاره کرد برم بغلش منم که منتظر همین حرف از طرف آریا بودم.

خودمو پرت کردم تو بغلش بغضم با صدای بلندی شکست اونقد گریه کردم که پیراهنش کلا خیس شده بود اونم گریه میکرد و برام حرف میزد.

_جونم موش کوچولوم جونم گريه نكن الهی فادات شم ببخش منو ببخش این همه ازت
دوری کردم گریه نكن، گریه نكن گریه بكنی خودمو میکشم هاااا.

_خدا... هه... نكنه.... هه.



کوچولوی  شهوتی

#پارت 24

چقدر دلم برای بغلش تنگ شده بود بینیم رو به لباسش مالوندم سرمو بلند کردم به آریا نگاه
کردم

_موش کوچولو از عمو اجازه گرفتم با هم بریم بیرون میای؟

_میام ولی لباس هامو چیکار کنم

_میریم عوض میکنیم

سری تگون دادم دست به دست آریا از کنار بچه ها رد شدیم در رو برام باز کرد من
سوار شدم خودش هم ماشین رو دور زد سوار شد ماشین رو روشن کرد و به سمت خونه
ی ما حرکت کرد ت ماشین اهنگ ملایمی پخش می شد.

دلم با ت بودن میخواد همین الانشم دیره

همین که میشه شب هی باز بهونه تو میگیره

دلم موی تو رو میخواد دلم روی تو رو میخواد

دلم راه رفتن رو میخواد کنارت شب چقدر خوبه

یه دل دارم توی سینه همون واسع تو میکوبه

دلم موی تو رو میخواد دلم بوی تو رو میخواد دلم روی تو رو میخواد □

ت طول راه دستمو گرفته بود نوازش میکرد

گاهی هم بوسه های ریزی میزد جلوی در پارک کرد با هم پیاده شدیم در خونه رو زدم
عمو علی در رو باز کرد بهش سلام دادم رفتم خونه کیفمو پرت کردم وسط، سالن مقنه مو
آویزن نرده کردم مانتومو هم پرت کردم جلو در شلوارمو در اوردم در کمدو باز کردم
نگاهی به لباسام انداختم افففف حالا چی بپوشم داشتم فکر میکردم که آریا با لباس های
مدرسه که پرت کرده بودم ظاهر شد

_الین این چه وضعشه ت همیشه اینجوری هستی؟ من که نمیگیرمت

دلخور نگاش کردم اومد بغلم کرد و گذاشتم رو تخت خودشم روم دراز کشیده به چشمام
نگاه کرد و گفت

_ت هرچی باشی من بازم میگیرمت...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 25

ت دلم عروسی به پا بود همین الان میخواستم پاشم برقصم ولی نباید ذوقمو آریا ببینه فقط بهم دیگه نگاه میکردیم سر مو جلو برم و لب پایینه آریا رو مک زدم که صداش ت اتاق پیچید بعد سرمو عقب بردم به چشمای خندونش نگاه کردم یهو یادم افتاد که آریا مریضه و من حالشو نپرسیدم با بغضی که ت گلوم نشسته بود بهش گفتم:

__منو ببخش آریا حالتو نپرسیدم خوبی؟

__اخ من فداتشم ت باشی من خوبم نباشی بدم

__قرصاتو میخوری مگه نه؟

__اره میخورم حالا ول کن برو لباس بپوش بریم

آریا از روم کنار رفت من از تخت اومدم پایین که آریا گفت:

__میگم الین عجب بدن سفیدی داری ت از این به بعد هم از لباس زیر های ست استفاده کن به مامان دوز

__یه جوری رفتار میکنی انگار من تاحالا بدنتو ندیدم من حتی اون چند گرم گوشت لای پاهاتو هم خوردم عجب چیزی بود لامصب مزه ش زیر زبونمه.

آریاااااااااااا

الين

گردنمو مکید.



کوچولوی 🍑 شہوتی

#پارت 26

آروم منو بلند کرد گذاشت رو تخت دراز کشید روم.

سرشو و برد داخل گردنم، گردنمو مک میزد آروم لباسو برد به طرفه لاله ی گوشم.

لاله گوشمو می خورد احساس کردم شورتتم خیس شد.

آریا آروم زیر گوشم حرف می زد:

_بریم خونمون؟

آروم جوابشو دادم:

_برا چی؟

_که تنها باشیم من تو رو بخورم.

_اهمم بریم.

آروم از روم بلند شد بهم گفت:

_زودی لباس هاتو بپوش بریم.

منم زود زود لباسمو پوشیدم رفتم سمتش دستمو گرفت رفتیم بیرون.

سوار ماشین شدیم آریا بلافاصله گفت:

_شلوار و شورتتو بده پایین.

_ع چرا.

_تو بده

آروم شلوار و شرتمو کشیدم پایین.

_آفرین موش کوچولوم حالا پاهاتو قشنگ باز کن.

پاهامو باز کردم آریا دستشو آورد گذاشت رو کلوچم.

یه آه آروم از بین لبام بیرون اومد همینطور که ماشین می روند دستشو زود زود رو کلوچم
تکون میداد.

دلم میخواست مثل اون دفعه کلوچمو خورد الانم بخوره.

_آریا

_جانن

_آریا کلوچمو میخوری.

خندید گفت:

موش کوچولوم بزار برسیم خونه بعد الان که نمیتونم بخورم برات فدات شم.

بعد سرعت دستشو بیشتر کرد.

اونقد اون کارو تکرار کرد که یهو لرزیدم آبم به شدت اومد بیرون.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 27

بدنم سست شده بود دلم میخواست بخوابم آریا ماشینو زد کنار با دستمال هم منو هم دست خودشو تمیز کرد.

بعد شلوارمو پوشوند و بهم نگاه کرد و خندید.

_موش کوچولوم خسته شد؟

_آریا دلم میخواد بخوابم.

_بخواب خوشگلم وقتی رسیدیم بیدارت میکنم.

انگار که منتظر همین حرف بودم زود صندلیو خوابوندم و دراز کشیدم تا چشامو بستم خوابم برد.

°آریا°

یه نگاه بهش کردم دیدم خوابیده موش کوچولوم خسته شده بود.

بعد 20 دقیقه رسیدیم خونم. پیاده شدم رفتم سمت الین آروم درو باز کردم بغلش کردم بردم تو.

به سختی درو با کلید باز کردم رفتم تو با پام درو بستم الینو گذاشتم رو کاناپه رفتم یه پتوی نازک آوردم انداختم روش.

خودمم رفتم لباس های خونگیمو پوشیدم اومدم نشستم پیش الین موهاشو ناز کردم.

یاد این مدت افتادم که از الین دوری میکردم.

عذاب وجدان گرفته بودم به خاطر آراد.

به خاطر آراد عذاب وجدان گرفته بودم ولی الان وقتی میبینم که الین هم منو دوست داره پس میبینم الین حقه منه نه آراد که از اون متنفره.

ماشالله همه چی عالی بود این درد قلبم هم شد قوز بالا قوز.

یاد اون روز افتادم که از بیمارستان رفتیم خونه بابام اونقد داد کشید که چرا بهشون نگفتم مریضم.

نمیخواستم بدونن اونا بیشتر از من به آراد اهمیت میدن خواستم مشکلمو خودم حل کنم نه با کمک کسی.



کوچولوی  شهوتی

#پارت28

وقتی هم که فهمیدن یه قشقرقی به پا کردن بیا و ببین با تکیون خوردن الین به خودم اومدم.

دیدم چشاشو باز کرده داره بهم نگاه میکنه.

دلم میخواست اون چشماشو بخورم چشاش خیلی خوشگل بودن وقتی نگاهشون میکردم دلم
میرفت براش.

آروم موهاشو نوازش کردم و گفتم:

_موش کوچولوم بیدار شدی؟

_اهم بیدار شدم.

_پاشو بریم یه چیزی بخوریم بعد یه فیلم بزارم نگاه کنی.

_چه فیلمی؟

_حالا تو پاشو میزارم میبینی

_باشه

بلند شد رفت دست و صورتشو بشوره.

منم رفتم نهار حاضر کنم بخوریم کم و بیش از آشپزی سر درمیاوردم.

دلم خواست یه پیترزای خوشمزه با الین درست کنم.

رفتم سمت سرویس بهداشتی درشو زدم الینو صدا کردم

_موش کوچولو

_جانم

_بیا بیرون پس داری چیکار میکنی؟

_آریا دارم جیش میکنم میشه عجله نکنی؟

_باشه بدو منتظرم

بعد چند دقیقه دیدم اومد بیرون حوله رو دادم بهش دستاشو خشک کرد بعد گذاشت
سرجاش.

_الین؟

_جانم؟

_میای بریم باهم پیتزا درست کنیم؟

_آره بریم

_باشه بدو بیا بغلم خودشو انداخت ت بغلم زود گرفتمش که نیوفته زمین.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 29

باهم رفتیم سمت آشپز خونه الینو گذاشتم رو زمین وسایل مورد نیاز برای پیتزا رو گذاشتم رو میز.

با الین شروع کردیم به درست کردن پیتزا.

میدونستم الین عاشق پیتزاس به خاطر اون پیتزا رو انتخاب کردم.

داشتم مواد پیتزا رو درست میکردم یهو دیدم الین آرد و ریخت رو صورتم کل لباسام و صورتم آردی شده بود.

با حرص بهش نگاه کردم دیدم داره غش غش میخنده.

از خندش لبخندی به لبم اومد زود لبخندمو جمعش کردم.

موش کوچولوم دلش شیطنت میخواست منم حاضرم برای خندوندن الین هر کاری بکنم
پس منم آرد و برداشتم ریختم رو صورت الین.

الین یه جیغی کشید که فکر کنم همسایه های چند کوچه بالا تر هم صداشو شنیدن.

حالا نوبت من بود به صورت آردی الین بخندم.

اونقد همو کثیف کردیم خندیدیم که آشپزخونه به گند کشیده شده بود همه جا آردی بود.

هم بازی کردیم هم، همدیگر و کثیف کردیم و پیتزا درست کردیم.

خدا میدونه با این پیتزایی که ما درست کردیم طعمش چجوری باشه.

گذاشتیم تو فربعد 40 دقیقه بالاخره پیتزا رو از فر درآوردیم.

ظاهرش که خوب بود الان ببینیم طعمش چطوره؟

با الین دستامونو شستیم نوشابه رو با لیوان ها گذاشتیم رو میز نشستیم یه تکه شو برداشتم
خواستم بخورم با جیغ الین از دستم افتاد رو میز.

_آریاااااااااا

__هه چی شد الین؟

__سس چی پس؟

چپ چپ بهش نگاه کردم و گفتم:

__برای یه سس اینطوری جیغ زدی موش کوچولو؟



کوجولوی 🍑 شهوتی

#پارت30

__آره من سس میخوام.

__خب برو از تو یخچال بردار.

__باشه

از صندلی اومد پایین رفت سمت یخچال درشو باز کرد یه نگاه به داخلش کرد وقتی دید
سس نیس کم مونده بود گریش بگیره.

ولی من داشتم سسو میدیدم اون بالا بود چون قدش کوتاه بود نمیدید.

با خنده رفتم سمتش بلندش کردم سسو نشونش دادم گفتم:

_بردار موش کوچولوم اوناهاش سس.

چشاش از دیدن سس چراغونی شد.

یه ذره دیگه بلندش کردم وقتی سسو برداشت بردم نشوندمش رو صندلی سس و ازش گرفتم ریختم رو پیتزاش.

خودمم نشستم به پیتزای خودمم سس ریختم شروع کردم به خوردن داشتم غذا میخوردم که یه دفعه حواسم به الین پرت شد.

دلم ضعف رفت با دیدنش دور لباش سسی شده بود.

لباساشو هم سسی کرده بود.

دلم میخواست به جای غذا الینو بخورم پیتزامو گذاشتم رو میز دستمو گذاشتم زیر چونم با عشق به غذا خوردنش نگاه کردم.

وقتی پیتزاش تموم شد دستشو رو شکمش گذاشت و گفت:

_آریا عالی بود دستت درد نکنه

_نوش جونت خانومم بیا لباتو پاک کنم

از صندلیش اومد پایین گذاشتمش روی پاهام زبونمو دور لباش کشیدم و بعد شروع کردم
به مک زدن صدای بوسه هامون ت خونه پیچیده بود نفس کم آورد سرشو عقب کشید لباش
قرمز شده بود هنوزم ازم خجالت میکشید

_موش کوچولو بریم حموم کنیم

_بریم

بغلش کردم بردمش سمت اتاق واسش لباس گذاشتم وانو پر آب شامپو رفتم تا آب کفی بشه
لباساشو دراوردم خودمم لباسامو در اوردم باهم توی وان دراز کشیدیم...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 31

مردونگیم درست لای باسنش بود داغ کردم الین هم فقط، تکون میخورد دیگه نتونستم
تحمل کنم گفتم:

_الین تکون نخور

_اخه جام خوب نیس اون آبنباتت لای باسنمه

_ابناتمو میخوری؟

_مثل اون دفعه

_اره

_خب باش

از وان خارج شدیم و زیر دوش رفتیم الین با دستای کوچیکش آلتم رو گرفت و عقب جلو
کرد سرشو داخل دهنش کرد و مک زد که اهی کشیدم

دیگه نتوستم تحمل کنم موهاشو چنگ زدم تندتند ت دهنش تلمبه میزدم

_اه الین دهنهت چقدر داغه

گاهی دندون میزد ولی اونم برام لذت بخش بود کمی که گذشت توی دهنش ارضا شدم که
آبم از کناره های دهنش جاری شد بهش گفتم روی کاشی های سرد دراز بکشه خودمم
روش دراز کشیدم شروع کردم به خوردن سینه های کوچیکش

_اه آ..ری...ا

کوچولوم خیلی حشری شده بود که نمیتونست حرف بزنه به لباش بوسه زدم رفتم پایین
بهشت سفید بی موش با لبه های صورتی ادمو حشری میکرد لبه هاشو از هم باز کردم.

زبونمو لول کردم فرستادم داخل بهشتش مواظب بودم که به پردش آسیبی نرسونم اونقد
براش بهشتشو خوردم که لرزید و ارضا شد.

_الین؟

_هوم

_آب نباتمو بکنم تو کلوچه ی پشتت؟

_بزار فکر کنم

خندیدم و گفتم:

_باشه فکر کن.

_اوممم باشه بکن

چشام برق زد.

_باشه برگرد دراز بکش باسنتو بده بالا من زود برم کرم بیارم پیام باشه؟

_باشه زود بیا

جوابشو ندادم زود رفتم از کشو



کوچولوی  شهوتی

#پارت32

خیلی میترسیدم دردش بگیره ولی نتونستم به شهوتم غلبه کنم کرموبرداشتم و به حموم
رفتم به الین گفتم

__الین داگ استایل شو

__چه جوری شم

__اففف عسلم باسنتو بده عقب

__باش

باسن خوشگلشو داد عقب یه چال روی باسنش بود بوسش کردم و از بهشتش تا سوراخ
باسنش لیسیدم اونقدر لیسیدم که کل بهشتش اب شده بود کمی از کرمو رو سوارخ پشتش
زدم انگشت اولمو واردش کردم که اخی گفت حتی واسع انگشتمم تنگ بود یه انگشتو
کردم دو انگشت کمی که جا باز کرد انگشتامو دراوردم سر آلتمو واردش کردم که جیغ
بلندی کشید

__اه آریا درش بیار خیلی درد میکنه

__تحمل کن فداتشم.

سرشو به طرف خودم برگردوندم لباسو ت دهنم کشیدم یه ضرب کله آلتمو وارد سوراخ
پشتش کردم که صدای جیغش ت دهنم خفه شد دستمو گذاشتم رو بهشتش تند تند میمالیدم
که دردش از یادش بره کمی نگه داشتم که جا باز کنه شروع کردم اروم عقب جلو کردن
اونقدر تنگ بود که احساس کردم آلتم الان میترکه لبامو گذاشتم رو گردنش شروع کردم به
خوردن گردنش آه و ناله اش بلند شده بود شروع کردم به تلمبه زدن

__ آه آریا خیلی درد داره

__ جونم عسلم کمی تحمل کن اه

اون قدر تند تند مالیدم براش و خودمو توش تلمبه زدم که هر دو با هم ارضا شدم و توش خودمو خالی کردم اونقدر بی حال بود دوتامونو شستم از حموم اومدیم بیرون با حوله خشکش کردم قبل از اینکه شورتشو بپوشه نگاهی به سوراخ پشتش کردم که متورم شده بود بوسی روش زدم کرم رو روش مالیدم که اهی گفت لباساشو پوشوندم خودمم لباس پوشیدم روی تخت دراز کشیدیم.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت33

الین فقط گریه میکرد به خودم فشردمش دم گوشش گفتم:

__ ببخشید دیگه گریه نکن غلط کردم الین خواهش میکنم

__ چرا باهام از اون کارا کردی خیلی درد داشت من نمیتونم بشینم.

__ ببخشید الینم ببخشید برگرد دوباره بهش کرم بزنم درست بشه.

_نمیخوام باهات قهرم.

هوففف خدا الان چیکار کنم من عجب غلطی کردم هااااا.

ازم فاصله گرفت پشتشو کرد بهم.

بلند شدم نشستم پایین تخت دستمو بردم به طرف شلوارش تا درش بیارم خودشو کشید عقب.

_به من دست نزن.

_الین نترس کاریت ندارم که میخوام یه کاری کنم دردت بره.

_نمیخوام تو حموم هم گفتی یه کاری میکنم دردت نگیره ولی بازم دردم گرفت.

_فدات شم من، این بار راس میگم تو بزار من شلوار تو دربیارم.

مردد بهم نگاه کرد برای اطمینان چشامو یه بار باز و بسته کردم.

اونم دستشو از رو دستم برداشت.

میخواستم به الینم لذت بدم.

شلوار و شورتشو باهم کشیدم پایین از پاش درآوردم انداختم کنار.

پاهاشو از هم باز کردم لبه های بهشتشو هم باز کردم سرمو بردم نزدیک بهشتش.

_آریا داری...

تا خواست بقیه ی حرفشو بزنه زبونمو گذاشتم رو چوچولش لرزوندم.

_آههههه آ.. ر... ی... ااا

با لذت داشتم بهشتشو میخوردم یه دستم بردم سمت سینه های کوچولوش اونا رو با دستم مالیدم.

آه و نالش بلند شده بود.

اونقد براش خوردم و سینه هاشو مالیدم که لرزید و با یه جیغ به اوج رسید.

از بهشتش اونقد آب اومد دهنمو گذاشتم رو بهشتش همه ی آبشو خوردم.

به الین نگاه کردم دیدم از خستگی و سستی زیاد خوابش برده.

خندم گرفت. انرژیشو گرفته بودم.

شلوارشو برداشتم تنش کردم. رفتم پیشش دراز کشیدم بغلش کردم خودمم خوابیدم.



کوچولوی  شهوتی

#پارت34

با صدای گریه ای چشمامو باز کردن دیدم صدایه الینه که از دسشویی میاد از تخت اومدم
پایین رفتم سمت دسشویی در رو باز کردم دیدم الین نشسته سعی داره دسشویی کنه

_الین

وقتی منو دید گریه اش بیشتر شد رفتم سمتش کمکش کنم دسشویی کنه ولی نمیتونست
بکنه اخ لعنتی چرا من این کارو کردم از دسشویی اومدم بیرون رفتم پایین تا دارویی پیدا
کنم کل دارو هارو ریختم رو میز و بین دارو هارو نگاه کردم وقتی دارویه مورد نظر پیدا
کردم با دو خودمو رسوندم دسشویی وقتی دارو رو بهش دادم بهش گفتم

_الین کمی صبر کن این دارو کمک میکنه تا بتونی دستشویی کنی

_آریا اخه درد میکنه

_آریا فدات شه درد نمیکنه

غلط کردم اه اون هنوز بچس چطوری تونستم.

داشتم فقط خودمو، سرزنش میکردم نیم ساعت بعد الین رفت دستشویی و منم رفتم
کمکمش کنم تا بتونه دسشویی شو بکنه با هزار بدبختی و گریه و درد تونست بکنه با هر
گریه ای که می کرد خودمو سرزنش میکردم شستمش و اوردم بیرون و لباس های
بیرونشو دادم تا بپوشه خودمم لباس پوشیدم رفتم تا الین رو به خونه برسونم

_عسلم ؛ الینم کجایی؟

_دارم میام

از خونه زدم بیرون سوار ماشین شدم بعد الین اومد با هم از خونه خارج شدیم

_آریا

_جونم

_میبری واسم خوراکی بخری؟

_تو جون بخواه عسلم

جلوی فروشگاه پارک کردم با الین از ماشین پیاده شدیم دستاشو گرفتم وارد فروشگاه شدیم یکی از سبد هارو برداشتم و پشت الین راه رفتم الین با ذوق از همه چی برمیداشت یه عالمه پاستیل چیپس پفک لواشک شکلات ابمیوه از همه مهمتر یه عالمه بادام زمینی برداشت چون عاشقش بود رفتم سمت صندوق دار که حساب کنه وقتی سبد پر رو دید چشاش گرد شد سبدو خالی کردم وسایل هارو حساب کردم کارت رو دادم مبلغ رو کشید 4 تا کیسه رو برداشتم از مغازه خارج شدیم به سمت ماشین رفتیم وسایل هارو گذاشتم و باهم سوار شدیم رفتیم خونه عمو وقتی رسیدم درو باز کردم وسایل هارو برداشتم و باهم رفتیم خونه در رو زدم زنمو درو باز کرد وسایل هاشو دادم دست زنمو گونه ی الین رو بوسیدم و دم گوشش گفتم

_دوست دارم موش کوچولو

از زنمو خداحافظی کردم و سوار ماشین شدم رفتم خونه میلاد...



کوچولوی  شهوتی

#پارت 35

الین°

پشتم خیلی درد میکرد دیگه نمیزاشتم آریا آبنبات شو بکنه ت پشتم خیلی درد داشت داشتم
با خوراکی هایی که آریا برام خریده بود به بالا میرفتم که مامانم گفت

_الین چرا این جوری راه میری؟

نفسم رفت نکنه بفهمه حالا چی بگم بهش اففف

_کمی پام درد میکنه

_مواظب باش. کیسه هارو داری کجا میری؟

_دارم میبرم بخورم دیگه

_مریض میشی الین یادم نرفته بهت بگم فردا عمو و عمه اینا میان اینجا

__مامان دارم میبرم ت اتاقم قایم کنم خوراکی هامو خب بیان به من چه

منتظر مامان نمودم و با سختی خودمو به اتاق رسوندم کیسه هارو گذاشتم رو تختم همه لباسامو دراوردم یدونه تاب بلند پوشیدم نشستم رو تختم.

خوراکی هامو یکی یکی چیدم رو تخت وقتی چیدن خوراکی هام تموم شد با ذوق و با لذت بهشون نگاه میکردم و اای چه خوشگل بودن رفتم گوشیمو برداشتم عکسی ازشون گرفتم و فرستادم برا آریا کمی که گذشت گوشیم زنگ خورد دیدم آریاس اسم آریا رو با قلب سیو کرده بودم ()  **arya** 

__آریا

__جونم موش کوچولوم خوبی؟ پشتت درد نمیکنه که

__نه خوبم درد نمیکنه. آریا خوراکی هامو دیدی اوردم ت اتاق قایمشون کنم

__فدات شم من همشو نخور باشه؟

__باش

__افرین موش کوچولو کاری نداری؟

__نه مواظب خودت باش

_قربونت برم من ت هم مواظب خودت باش خدافظ

_آریا

_جونم

_دوست دارم

صدایی از آریا نیومد نگران شدم نکنه اتفاقی براش افتاد پشت سرم هم صداش زدم



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت36

ترسیده خواستم جیغ بکشیم که صداش، اومد

_منم دوست دارم

دستمو رو قلبم گذاشتم و نفس راحتی کشیدم

_ترسیدم چرا جواب ندادی؟

_داشتم به صدات که چقدر لذت بخشه گوش میدادم
گفت دوست دارم

_بازم بگم

_بگو

_دوست دارم

_فدات شم من ت شرکتم کار دارم بازم بهت زنگ میزنم در ضمن زیاد از اون آت اشغالا
نمیخوری باش؟

_باش نمیخورم خدافظ

_خدافظ

گوشی رو قطع کردم و با لذت به خوراکی ها نگاه کردم مونده بودم از کدوم شروع کنم
چشمامو بستم و دستمو دراز کردم یه چیپس بزرگ برداشتم رفتم تبلتمو اوردم فیلمی پلی
کردم چیپس مو باز کردم شروع کردم به نگاه کردن فیلم و خوردن چیپسم نمیدونم چند
ساعت گذشته بود در اتاقم زده شد بابا اومد ت نشست پیشم و سرمو بوسید

_خوشگل بابا چیکار میکنی؟ این همه خوراکی رو کی خریده برات؟

_داشتم فیلم نگاه میکردم

بعد با ذوق خاصی گفتم :

_اینارو آریا برام خرید باهم رفتیم بیرون

_زیاد با آریا نباش

_چرا؟

_به حرف بابات گوش بده الین

حرفی نزدم وقتی که بابا سرمو بوسید و رفت در، اتاق رو قفل کردم شروع کردم به گریه
کردن ت دلم گفتم:

_خدا جونم چرا نمیخوان من با آریا باشم من که اونو دوس دارم اونم منو دوس داره کمکم
کن خداجونم

اونقدر گریه کردم که مامان اومد برای شام صدام زد ولی من نرفتم و پشت در به خواب
رفتم...





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 37

صبح با صدای مامان که ازم میخواست در رو باز کنم پاشدم گردنم گرفته بود کش و قوصی به بدنم دادم بدون توجه به مامان رفتم سمت دستشویی کارهای لازم انجام دادم به خودم ت آینه نگاه کردم چشمم قرمز شده بود.

اومدم بیرون لباس های مدرسه رو پوشیدم در رو باز کردم که مامانو دیدم از کنارش رد شدم رفتم پایین بدون توجه به بابا کیکی برداشتم کفش هامو پوشیدم که صدای بابا میومد که به مامان چیزی میگفت رفتم سوار سرویس شدم رفتم مدرسه.

_الین خوبی؟ ت کلاس حواست به معلم نبود چیزی شده؟

بی حال به کیانا نگاه کردم امروز حالم خوب نبود تب داشتم

_خوبم کیانا فقط، فک کنم سرما خوردم

با کیانا رفتیم کلاس سردم بود می لرزیدم ولی برام مهم نبود.

معلم اومد شروع کرد به درس دادن زنگ اخر بود خداروشکر لرزش بدنم رفته رفته بیشتر میشد زنگ خورد هممون از کلاس خارج شدیم.

سوار سرویس شدم رفتم خونه.

سرویس جلو خونه پارک کرد در رو زدم که سرایدار در رو برام باز کرد رفتم داخل دیدم مامانم و خدمتکارا خونه رو برای مهمونی امشب آماده میکنن و غذا درس میکنن.

بدون توجه بهشون رفتم اتاقم لباسامو دراوردم رفتم زیر پتو و خوابیدم

با صدای در کمدم بیدار شدم دیدم مامان داره واسم لباس انتخاب می کنه رفتم داخل حموم شیر رو باز کردم نشستم زیرش از لرزش بدنم کمی کم شده بود اومدم بیرون موهامو خشک کردم میخواستم به خاطر آریا خودمو خوشگل کنم.

موهامو قشنگ خشک کردم لوسیون بدنمو زدم لباس زیر زرد باب اسفنجی رو پوشدم بعد یه شلوار لی آبی با تاپ سیاه پوشیدم عطرمو زدم موهامو باز گذاشتم خرسی که پارسال آریا برام خریده بود رو بغل کردم رفتم پایین که صدای زنگ خونه بلند شد بابام و مامان رفتن استقبال عمه و عمو اینا منم پیششون وایسادم اول به عمو و زنمو سلام کردم بعد عمه و شوهر عمه به آراد و نیلو هم سلام دادم و از همه آخر با آریا چقدر خوشگل شده بود دور از چشم مامان و بابا بوسی برام فرستاده...



کوچولوی  شهوتی

#پارت38

هممون تو سالن نشسته بودیم همشون داشتن در مورد موضوعی حرف میزدن نگاهی به آریا کردم دیدم داره نگاهم میکنه نیلو هم عین زالو چسبیده بود بهش اه نکبت سعی داشت نظر آریا رو جلب کنه ولی آریا فقط، بهم نگاه میکرد وقتی نیلو متوجه شد آریا بهم نگاه میکنه چشم غره ای رفت و گفت

_الین

_بلع

_قراره چند سالت شه؟

_10 روز بعد می‌شم 14. چرا؟

_هیچی اخه خرس تو بغل کردی مگه بچه ای ت ناسلامتی میخوای ازدواج کنی

صدامو بالا بردم و بهش توپیدم

_به ت چه من عروسک بغل میکنم خودشم من ازدواج نمیکنم

پوزخندی بهش زدم و به آریا نگاه کردم دیدم داره ریز ریز میخنده با صدای مامان که بیام سر میز نگاهمو ازش گرفتم رفتیم سمت میز همه نشستن نیلو خواست پیش آریا بشینه که لیوان آبمو برداشتم ریختم روش که جیغی کشید و دست بلند کرد تا منو بزنه آریا دستشو گرفت و کنار گوشش غرید

_دیگه نبینم ازت نیلو که باهاتش بد حرف بزنی یا بزنیش فهمیدی؟

اروم سری، تکون داد و رفت منم رفتم پیش آریا نشستم که بابا با اعصابانیت گفت

_الین ابن چه کاری بود کردی.

جوابی به بابا ندادم عمه هم فقط تیکه مینداخت سرمو انداختم پایین که دست آریا رو دستم نشست و فشار آرومی بهش داد نمیخواستم سرمو بلند کنم بهش، نگاه کنم یعنی اونم فک میکنه من کوچولوام بغضم داشت بزرگ میشد که صدای بم و اروم آریا رو کنار گوشم حس کردم

_حسود کوچولوم اگر به خاطر حرف دیگران گریه کنی خونه رو به آتیش میکشم

سرمو بلند کردم با چشایی که هر لحظه انتظار باریدن داشتن نگاهش کردم که لبخندی زد
منم لبخندی زدم و گفتم

_الین چی میخوای برات بکشم

_من زرشک پلو میخوام بعد از اون سالاد میخوام نوشابه بریز بعدشم ت یه بشقاب دیگه
کیک مرغ بزار که از صبح هیچی نخوردم

_یعنی چی هیچی نخوردی؟ چرا

_بعدا حرف بزنیم باشه

سری تکون داد که نیلو اومد پایین وقتی دید من پیش آریا نشستم اخمی کرد و گفت

_اونجا جای من بود به چه حقی نشستی؟

_ت رفتی من نشستم بعدشم اینجا خونه ماست نه ت که واسه من امر ونهی میکنی دیگه
صداتو واسع من بلند نکن

با صدای بلندی که اصلا از بابا انتظار نداشتم گفتم

_زود ازش عذر خواهی میکنی و بعد میری اتاقت

_من از ک.. سی معذرت.. خوا... هی نمیکنم

بعد با دو خودمو رسوندم اتاقم پشت در نشستم شروع کردم به گریه کردن لرزش بدنم شروع شده بود دمای بدنم رفته بود بالا احساس کردم چشمم تار میبینم....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت39

تقه ای به در خورد ولی اهمیتی ندادم که صدای آریا بلند شد

_موش کوچولو درو باز، میکنی

زود بلند شدم رفتم سمت در، درو باز کردم خودمو انداختم تو بغل آریا اونم منو به خودش فشار داد بعد چند دقیقه منو از خودش جدا کرد

_برو داخل برم غذا تو بیارم

رفتم نشستم رو تختم که آریا با سینی پر از غذا اومد نشست کنارم و گفت

_خب کوچولو بگو ببینم چرا از صبح چیزی نخوردی

_میشه اول غذا بخورم بعد

آریا سری تکون داد سینی رو گذاشت رو پاهاش قاشقو پر از غذا کرد گرفت جلوی دهنم
لبخندی بهش زدم غذا رو خوردم تا آخر غذا آریا خودش بهم داد بعد نوشابه رو خوردم
آریا سینی رو برد پایین منم رو تختم خوابیدم چند دقیقه بعد آریا اومد کنارم دراز کشید و
بغلم کرد

_خب بگو ببینم چرا هیچی نخورده بودی؟

_امممم بابا گفت دیگه نبینم با آریا باشی منم از
دستش عصبانی شدم در اتاقو قفل کردم بعد گریه کردم

آریا با اعصابنیت بلند شد و منم باهاش بلند شدم که صدایی با اعصابنیت غرید

_ببین الین حتی اگه من مردم بازم گریه نمیکنی فهمیدی؟

اصلا انتظار نداشتم که آریا این جوری اعصابانی شه قطره اشکی از گونم سر خورد که
آریا اشکمو دید اومد نزدیکم منو نشوند رو پاهاش منم سرمو رو سینش گذاشتم موهامو
نوازش می کرد گاهی هم میبوسید که تقه ای به در خورد بعد صدای مامان اومد که میگفت
بیاین پایین با آریا رفتیم پایین...





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت40

با آریا رفتیم پایین همه داشتن چایی و شیرینی میخوردن وقتی چشم بابا بهم افتاد صدام زد

__الین بابا بیا پیش من بشین

ولی من بدون توجه بهش رفتم پیش مامان نشستم و خودمو چسبوندم بهش که بوسی رو موهام زد عمو شروع کرد به صحبت کردن

__خب همتون میدونین که چرا جمع شدیم چهل آقا بزرگ گذشت و طبق خواستش الین و آراد قراره باهم ازدواج کنن چون الین سنش کمه نامزد میشن و یه صیغه ی محرمیت بینشون خونده میشه.

انگار دیوار های خونه داشتن رو سرم خراب میشدن بدنم شروع کرد به لرزیدن دمای بدنم داشت میرفت بالا صدای عموم و می شنیدم که داشت حرف می زد.

__بعدشم آریا با نیلو ازدواج میکنه بعده چند روز میایم در موردش بازم حرف میزنیم

دیگه داشتم از حال میرفتم لرزش بدنمو نمیتونستم کنترل کنم دیگه هیچی نفهمیدم از مبل افتادم رو زمین آخرین چیزی که دیدم آریا بود که بلند شد طرفم اومد فقط اون لحظه هایی که با آریا بودم اومد جلو چشمم خنده هاش حرف هاش گرمی دستاش داغی بوسه هاش نفس هاش که به گوشم میخورد که صدام میزد

_الین چشاتو باز کن موش کوچولو عسلم منو نگاه

ولی من نای باز کردن چشم رو نداشتم فقط صداهاى نامفهومی رو می شنیدم آخرین صدایی که شنیدم اسمم توسط بابا بود بعدش دیگه هیچی نفهمیدم سیاهی مطلق...



کوجولوی 🍑 شهوتی

#پارت 41

°آریا°

الین رو به خونه رسوندم به میلاد سر زدم بعد رفتم شرکت خیلی کار داشتم وارد شرکت شدم همه بهم سلام دادن با سر جوابشونو دادم به منشی گفتم پوشه های آخره هفته رو بایه قهوه برام بیاره داشتم نقشه هارو درمیاوردم دیدم به گوشیم پیام اومد گوشید برداشتم دیدم از موش کوچولومه.

از خوراکی هاش واسم عکس فرستاده بود فداهش شم زنگ زدم بهش کمی باهاش حرف زدم.

حرف زدن باهاش ارومم میکرد بهش گفتم زیاد خوراکی نخوره کمی دیگه باهاش حرف زدم و قطع کردم که منشی قهوه مو با پوشه ها آورد.

تا شب مشغول کار ها بودم نقشه هارو برداشتم تا ببرم خونه بکشم که گوشیم زنگ زد دیدم مامانه

_جانم مامان

_سلام پسر م خوبی؟

_خوبم شما خوبین

_ماهم خوبیم زنگ زدم بهت بگم شب بیا خونه کارت دارم

_چشم مامان میام

از شرکت زدم بیرون اول زنگ زدم به مش رجب گفتم نمیام غذا رو درست نکنن بعد
سوار ماشین شدم رفتم خونه. ت راه فکر می‌کردم پیش الین بود کی این قدر عاشقش شدم؟
رسیدم خونه، مامان اومد استقبال صورتشو بوسید رفتم داخل به بابا و اراد سلام دادم...

سر سفره نشسته بودیم که بابا گفت

_فردا قراره بریم خونه ی احسان (بابای الین) میخوایم الین و اراد و نامزد کنیم بعد ت و
نیلو باهم ازدواج کنین.

چی میگفتن اینا میخوان گند بزنین به زندگیم تنها داراییه من الینه اگه اونم از دس بدم...

نتونستم ساکت بمونم گفتم

بدون توجه بهشون از خونه زدم بیرون با آخرین سرعت میروندم.

___اخه خدااااااااااا آیندمو خراب کردن حالا میخوان با کسی که دوستش ندارم ازدواج کنم
چرا؟؟؟



کوچولوی شہوتی

#پارت 42

اونقدر فریاد کشیده بودم که گلوم درد میکرد صدام به خس خس افتاده بود بی جون نشستم به آسمان سیاه پر ستاره نگاه کردم دلم خیلی پر بود تا صبح نشستم و به آسمان نگاه کردم گریه کردم منه مغرور داشتم برای زندگیم و الین گریه میکردم

خسته و کوفته از سر جام بلند شدم رفتم خونه ی میلاد.

وقتی رسیدم زنگ در خونه رو زدم دیدم کسی جواب نداد ساعتو نگاه کردم دیدم ساعت 6 خواستم برم که میلاد با فحش های رکیک در رو برام باز کرد

_اخه مردم ازار الان وقت مهمون اومدنه

تا منو دید خفه شد با هول از در کنار رفت باهم رفتیم داخل نشستیم سیگاری روشن کردم دود هاشو میدادم هوا و چهره ی الین جلو چشمم میومد

_داداش نمیخوای بگی چیشده چرا لباسات خاکیه

پک محکمی به سیگار دستم زدم بعد دودشو فوت کردم و روبه میلا کردم

_میخوان با نیلو ازدواج کنم

_چی؟

_همونی که شنیدی میخوان بازم زندگیمو زهرمارم کنن

میلاد بلند شد چند بار سالن رو دور زد بعد وایسادو روبه من گفت

_پس الین چی؟

_الین رو هم میخوان بدن به آراد امروز میریم خونشون

میلاذ ناراحت نشست و چیزی نگفت تا شب پشت سر هم سیگار کشیدم اخر سر میلاذ از دستم گرفت.

رفتم حموم کردم یکی از لباس های میلاذ رو پوشیدم و ازش تشکر کردم از خونه زدم بیرون ترافیک نبود زود رسیدم خونه عمو اینا ماشین رو پارک میکردم که بابا اینا هم اومدن بدون توجه بهشون زنگ در رو زدم که مامان گفت

_آریا

جوابی بهش ندادم که ادامه داد

_منو ببخش پسرم اصلا هر چی ت میگی اون باشه لطفا ازم رو برنگردون

خواستم جوابشو بدم که زمو در رو برامون باز کرد.

رفتیم داخل اخر از همه من رفتم داشتم با عمو دست میدادم کوچولوم با لباس های سادش اونقدر خوشگل شده بود که دلم میخواست اینجا کسی نبود تا بتونم بگیرم بغلم بچلونمش.

خرسی که براش خریده بودم رو هم بغل کرده بود.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 43

دور از چشم زن عمو و عمو بوسی برایش فرستادم رفتم نشستم رو مبل که دیدم نیلو اومد نشست پیشم اففف فقط اینو کم داشتم دم گوشم با لحن اغواکننده ای گفت

_آریا عشقم حالت خوبه؟

_من کی عشق تو شدم خودم خبر ندارم خواهش میکنم این جوری نجسب بهم خوشم نمیداد
حالم ازت بهم میخوره با این کارات.

اصلا بهش نگاه نمیکردم فقط چشمم به الین بود اونم به من نگاه می کرد.

وقتی نیلو دید به الین نگاه میکنم نه جوابشو میدم نه نگاهش میکنم.

ازدواج الین و آراد رو تیکه انداخت بازم ازدواج لعنتی یادم اومد اففف الینم خوب جوابشو داد به رفتاراش که از روی حسودی بود ریز ریز میخندیدم.

هممون نشسته بودیم سر میز غذاخوری الین خواست پیشم بشینه که نیلو اومد بشینه الین لیوان اب رو برداشت ریخت رو شلوارش نیلو جیغی کشید که همه به طرف الین برگشتن نیلو خواست بزنتش که از جام بلند شدم دستشو گرفتم اونقدر اعصابانی شدم از این رفتاراش که حد نداشت کناره گوشش غریدم

_دیگه نبینم ازت نیلو باهاش بد حرف بزنی یا بزنی

لحتم اونقدر بد بود که به خودش لرزید نیلو رفت الین اومد پیشم نشست حسود کوچولوم.
عمو تازگی ها با الین خوب رفتار نمیکرد نمیدونم چرا الین سرشو انداخته بود پایین چشاش پر اشک بود

_حسود کوچولوم اگر به خاطر حرف دیگران گریه کنی خونه رو به اتیش میکشم

سرشو بلند کرد با اون چشای اشکیش نگام کرد لبخندی بهش زدم و ازش پرسیدم

_چی میخوری؟

_من زرشک پلو میخوام بعد از اون سالاده میخوام نوشابه بریز، ت بشقاب دیگه کیک مرغ بزار که از صبح هیچی نخوردم

یعنی چی هیچی نخورده مگه میشه ازش پرسیدم ولی گفت بعد که نیلو اومد و ازش خواست بلند شه که الین جوابشو داد

_ت رفتی منم نشستم بعدشم اینجا خونه ماست نه ت که واسع من امر و نهی میکنی دیگه صداتو واسع من بلند نکن

عمو که تا حالا به الین نگفته بود ت با صدای بلندی سرش داد کشید الین با سختی های زیادی به دنیا اومده بود.

الین با حق حق گفت که از کسی معذرت خواهی نمیکنه بلند شد و رفت اتاقش رو کردم به سمت عمو و گفتم:

_عمو واقعا متاسفم این چه رفتاری بود خودت میدونی الین بچس خودت میدونی الین دل نازکه خودشم از صبح چیزی نخورده نباید به خاطر چیزا و حرف های چرت و پرت بقیه رو الین اعصابانی بشی.

_زنمو یه سینی بهم میدی اینارو بدم به الین؟

زنمو با ناراحتی سینی رو داد دستم غذایی که خواسته بود رو گذاشتم خواستم برم بالا که نیلو دستمو گرفت و با حرص گفت:

_بدع آراد بده بهش ت باید پیش من باشی ناسلامتی قراره شوهرم شی خودشم اون باید ادب شه

با داد گفتم: ببین اینو ت کلت فرو کن من با ت ازدواج نمیکنم در ضمن اونی که باید ادب شه تویی نه الین شنیدی جی گفتم؟

رومو کردم به سمت همه بهشون با جدیت گفتم

_دیگه از این به بعد کسی حق نداره به الین نازک تر از گل بگه وگرنه با من طرفه.

رفتم سمت اتاق الین سینی رو گذاشتم روی میز رفتم سمت در که صدای گریه شو شنیدم دستم مو مشت کردم قسم خوردم که از این به بعد نزارم کسی اذیتش کنه....



کوچولوی  شهوتی

#پارت44

چند بار درو زدم ولی باز نکرد این دفعه صداش زدم

_موش کوچولو درو باز، میکنی؟

چند دقیقه بعد درو باز کرد خودشو پرت کرد ت بغلم شروع کرد به گریه کردن دستامو دورش حقله کردم به خودم فشار دادمش.

بعد از چند دقیقه از خودم جداش کردم بهش گفتم بره داخل سینی رو برداشتم خودمم رفتم داخل و در رو بستم نشستم رو تخت سینی رو گذاشتم رو پاهام و بهش، گفتم

_چرا غذا نخوردی

_میشه اول غذا بخوریم بعد

سری تکنون دادم قاشق رو پر از غذا کردم بردم طرف دهنش با لبخند دهنشو باز کرد خورد.

تا اخر همه ی غذاها رو خورد اخر نوشابه رو دادم بهش اونم خورد سینیو بردم اشپزخونه که زمو بلند شد اومد پیشم با چشای اشکی نگام کرد و گفت

_آریا

_جانم زمو

_من نمیدونم چه جوری تشکر کنم اگه تو نبودى بچم گرسنه میخوابید

_این چه حرفیه زمو من برم پیش الین

زنمو سری تکون داد رفتم اتاق الین روی تختش دراز کشیده بود رفتم پیشش دراز کشیدم
بغلش کردم و تو موهاش نفس عمیق کشیدم احساس کردم بدنش داغه یا بلکه به من اون
جوری میومد ازش پرسیدم

_چرا غذا نخوردی؟

اونم گفت

_بابام گفته با تو نباشم.

انگار همه دست به دست هم دادن تا منو الین رو از هم جدا کنن الین گریه میکرد از
دستش عصبی شدم با صدای بلند گفتم

_حتی اگه من بمیرم گریه نمیکنی

اشکی از چشمش سر خورد افتاد رو گوشش نتونستم تحمل کنم بغلش کردم نشوندمش رو
پاهام شروع کردم به نوازش کردن موهاش گاهی میبوسیدمش.

صدای در اومد زنمو بود که صدامون میزد بریم پایین با الین رفتیم پایین همشون داشتن
چای و شیرینی میخوردن الین رفت پیش زنمو و بهش چسبید.

زنمو موهاشو بوسید منم رفتم پیش بابا نشستم که عمو به الین گفت بیا پیشم ولی الین بیشتر
به زنمو چسبید بابا چایشو روی میز گذاشت و شروع کرد به حرف زدن هر کلمه که از
دهنش خارج میشد باعث میشد الین بلرزه احساس کردم داره قرمز میشه عرق کرده بود
حرف بابا که تموم شد بعد گفت

_آریا هم با نیلو ازدواج کنه

همین حرف کافی بود که الین از مبل بیوفته روی زمین زود بلند شدم رفتم سمتش و سرشو بغل کردم دیدم عین کوره داره مسوزه و بدنش میلزره چشاش نیمه باز بود شروع کردم باهاش حرف زدن

_چشماتو باز کن الین موش کوچولو عسلم منو نگاه

رفته رفته چشاش بسته شد همه داشتن نگاه میکردن زنمو گریه میکرد عمو نگران اسمشو صدا میزد نتونستم تحمل کنم بلند داد زدم

_زنگ بزنین اورژانس

زنمو برو یه دستمال بایه ظرف پر از آب ولرم.

یه ظرف بادرنجبو بیار زود باش

_اراد برو ت ماشینم کیف هس، برو زود بیار

زنمو و اراد رفتن عمو هم زنگ زد به اورژانس منم ت گوش الین حرف میزد

_منو تنها نزار فهمیدی تنها کسی هستی که منو از ته دل دوس داره باشه موش کوچولو؟
منو تنها نزار هااااا

زنمو اومد پارچه رو خیس کردم کشیدم رو دستش، سرش

اراد کیف رو آورد به زنمو گفتم دستمالو بکشه کنار کیف رو باز کردم یدونه امپول درآوردم و بعد دست الین رو بستم و رگشو پیدا کردم بهش امپول رو زدم که یهو چشمم افتاد به عمو و بابام اینا که همشون داشتن با تعجب نگام میکردن پوزخندی بهشون زدم...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 45

چند دقیقه بعد اورژانس اومد اومدن داخل برانکارد رو آوردن الین رو گذاشتن روش بردن.

منم سوار امبولانس شدم راه افتادیم سمت بیمارستان.

دست الین و گرفته بودم جلوی لبم بوسه میزدم دمای بدنش کمی خوب شده بود.

سرمو بردم نزدیک گوشش باهاش حرف زدم

_عشق منی تو، منو تنها نزاری هااا باشه؟

الان می‌رسیم بیمارستان زودی خوب میشی.

تو زود خوب شو من بهت قول میدم تو رو ببرم شهر بازی برات بستنی شکلاتی بخرم از همونا که دوشش داشتی باشه؟

بعد 30 دقیقه بالاخره رسیدیم بیمارستان زود پیاده شدم الینو هم پیاده کردن.

بردن داخل بیمارستان منم دستمو از دست الین بیرون نکشیده بودم با برانکارد میرفتم.

بردنش بخش که بالا سرش دکتر بیاد.

تا دکتر اومد دیدم دوسته دوران دانشگاهمه.

انگار اونم منو شناخته باشه گفت

_ع آریا تویی؟

وای پسر رفتی دیگه پشت سرتو هم نگاه نکردی هااا.

_چطوری عرفان؟

بابا سرم شلوغ بود تو که نمیدونی چه اتفاق هایی افتاده.

_انشالله هر اتفاقی افتاده درست میشه همه چی نگران نباش.

میلاَد چطوره؟

_اونم خوبه

_راستی این خانم کوچولو کیه؟

_دختر عمومه نشسته بودیم یهو حالش بد شد

_ع الان بهش رسیدگی میکنم

_دستت درد نکنه

داشتم با عرفان حرف میزدم که یهو صدای گریه ی زن عمو رو شنیدم تا برگشتم دیدم
همشون اومدن.

تا اومدن زن عموم با گریه گفت

_الین کوووو؟

_زن عمو آروم باش الین تو اتاقه الان دوستم میره معاینه کنه.

_آریا جان خودت که دکتر مملکتی خب خودت معاینه میکردی.

تا عرفان این حرفو گفت سرمو برگردوندم سمت بابام و عموم اینا دیدم همشون دارن هاج
و واج بهم نگاه میکنن...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت46

اه عرفان آخه الان وقت سوتی دادن بود بدون توجه بهشون رفتم سمت اتاقی که الینو توش
بستری کرده بودن عرفان پشت سرم اومد در رو بست و گفت

_بهشون نگفتی

_نه

_چرا

_نمیخوام بفهمم

سری تکون میده و پیش الین میاد معاینش میکنه منم سرمی بهش وصل میکنم و امپول هاشو میزنم وقتی، کارمون تموم شد بوسی به لپ تپل و قرمزش میزنم میایم بیرون که زنمو عمو با عجله اومد ستم و با گریه لب زد:

_آریا الین حالش چگونه؟

دستشو گرفتم و بوسیدم و با لحن ارومی گفتم

_زنمو فشار عصبی بود یکی هم بخاطر ه گرسنگیه

زنمو با ناراحتی دم گوشم گفتم

_نمیدونم چرا احسان باهاش بد رفتاری میکنه گرسنگیش بخاطر حرف های احسانه

_نگران نباش زنمو به نظرم عمو پشیمونه

زنمو لبخند تلخی زد و رفت پیش عمو منم کنار دیوار ایستادم سرمو به دیوار تکیه دادم
چشمامو بستم کمی به آرامش احتیاج داشتم ولی آرامشه من گوشه ی بیمارستان خوابیده
بود دستی رو شونم نشست و چشمامو باز کردم دیدم عرفانه

_اتاق خصوصی واستون جور کردم میتونین 2 نفرتون یا 3 نفر بمونه

_ممنون عرفان

بغلش کردم بعد به عمو و بابا اینا گفتم باهام رفتیم اتاقی که الین رو منتقل کرده بودن.
اروم در رو باز کردم دیدم مثل فرشته ها خوابیده بدون توجه به نگاه های اطرافیان رفتم
تبشو چک کردم بعد سرمشو بعد امپولی پر از خون ازش گرفتم تا بدم عرفان بده به
ازمایشگاه خون رو توی شیشه ریختم رفتم سمت در که عمو گفت

_آریا اینارو از کجا یاد گرفتی؟

نگاهی به مامان و بابا بعد به اراد انداختم و پوزخندی زدم نمیخواستم از الان بفهمن من هم
معماری خوندم هم دکترا دارم ولی خواستم بگم با تمام اعتماد بنفسم گفتم

_من هم معماری خوندم هم دکترا

همشون با تعجب نگام میکردن بابا جلو اومد خواست منو بزنه که صدایی گفت...





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 47

باصدای زمزمه وار الین دستشو آورد پایین

_عمو ترو خدا نزنش

نگاهی به الین کردم که بی حال این حرف رو گفت پوزخندی به بابا زدم رفتم سمت الین و بهش گفتم:

_کجات درد میکنه

_سرم خیلی درد میکنه

بوسی به سرش زدم یه مسکن بهش دادم تا صبح بتونه خوب بخوابه به طرف بابا برگشتم و گفتم

_اینکه من هم دکتر هم معمار افتخار داره نه سیلی زدن

بابا بی توجه به حرفم با عمو و آراد رفتن بیرون مامان با ناراحتی اومد پیشم دستمو گرفت با لحنی که ازش بعید بود گفت

_آریا پسر من تو حرف های پدرتو به دل نگیر

_من عادت کردم مامان

مامان با ناراحتی بیرون رفت عمو هم رفت منو زانو پیش الین بودیم زانو خوابیده بود
من کنار الین نشسته بودم و بهش نگاه میکردم اروم نفس میکشید اگه الین نبود زندگیم چه
جوری میشد از اینم بدتر میشد.

الین همه کسم شده باید یه کاری کنم نباید این محرمیت بینشون خونده شه بلند شدم رفتم بالا
سرش دستمو گذاشتم رو پیشونیش دیگه تب نداشت با خیال راحت رفتم پیش عرفان بدون
در زدن رفتم داخل که عرفان با یه پرستار در حال لب گرفتن بود با صدای در دختره
جیغی کشید از پاهایی عرفان اومد پایین نگاهی به عرفان کردم که گفت:

_مگه طویلس که سرتو انداختی میای ت

_طویله نیس ولی جای لب گرفتن هم نیس دکتر

عرفان به دختره گفت بره وقتی رفت با صدای بلندی شروع کردم به خندیدن که عرفان
چشم غره ای رفت خندمو جمع کردم و گفتم

_دوست دخترته؟

_یه جورایی

خنده ای کردم که باعث شد عرفان هم بخنده

__به کمکت احتیاج دارم

__هرچی از دستم بر بیاد میکنم بگو ببینم چیه

__من الین رو دوس دارم ولی میخوان با آراد ازدواج کنه ولی من نمیدونم چیکار کنم؟

کمی گذشت ولی عرفان حرفی نزد نگاهی بهش کردم

__به عموت بگو

__قبول نمی کنه

پوففف کلافه ای کشید تکیه اش رو از صندلی برداشت و بلند شد و اتاق رو دور زد
برگشت و گفت

__من ویلای جدیدی ت رامسر خریدم میتونی با الین بری اونجا

عرفان داشت همه جوری نقشه فرار منو الین رو میگفت که آراد اومد ت....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 48

آراد با خشم اومد داخل و در رو با صدای بدی بست و مشت محکمی به صورتم زد که جاری شدن خون رو از دماغم احساس کردم بعد منو به طرف خودش برگردوند و محکم بغلم کرد و با اشک کنار گوشم گفت:

__من....

با حرف هایی که اراد میگفت شکستم عرفان وقتی دید باید تنها باشیم بیرون رفت و من سفت اراد رو بغل کردم و اشکی از چشمم چکید برادر کوچیم چه چیزی تحمل کرده بود چقدر تنها بود از خودم جداش کردم به چشمای قرمزش نگاه کردم نشستم روی کاناپه و سرشو روی پاهام گذاشت و با بغض شروع کرد به حرف زدن

__من چقدر تنهام آریا چرا کسی منو دوس نداره چرا کسایی که دوسم دارن میرن چرا ؟

__من ت رو دوس دارم مامان و بابا هم دوست دارن

__ولی اون نداشت که رفت

شروع کرد مردونه گریه کردن آراده مغرور، داداش کوچیکم داشت گریه میکرد تا خوده صبح با آراد حرف زدم تا اروم شه ولی نشد نزدیکای صبح خوابید از عرفان خواستم پتویی بده تا بکشم روی آراد کمی بخوابه.خودمم سری به الین زدم دیدم با چشمای خوشگلش داره به سقف نگاه میکنه هنوز متوجه من نشده بود در رو بستم که صدای هیجان زدش به گوشم رسید...

_آریا

_جونم موش کوچولو

_کی میریم خونه من حوصلم سررفته

_کمی صب کن بزا دکتر بیاد بعد

_ولی من

نذاشتم حرفشو کامل کنه لبامو رو لباش گذاشتم و شروع کردم به خوردن لباش سرمو
عقب کشیدم و به چشمایی دریابیش نگاه کردم که یه لحظه چشاش غمگین شد و گفت

_میخوای با نیلو ازدواج کنی

_من جز ت کسی دیگه رو نمیخوامم....



کوچولوی  شهوتی

#پارت 49

با چشایی که از، خوشحالی میدرخشید نگاهم کرد و بعد دستاشو دور گردنم حلقه کرد و محکم بغلم کرد خنده ای کردم و ازش جدا شدم بوسی رو لباش زدم و گفتم:

__بزا به دکتريت بگم بياد و به زنمو بگم دور دونه ش بيدار شده.

از اتاق خارج شدم رفتم سمت اتاق عرفان که زنمو از نماز خونه خارج شد رفتم سمتش و گفتم:

__قبول باشه زنمو. الين بيدار شده

__ممنون پسر م من برم ببينمش

سری تگون دادم رفتم سمت اتاق عرفان در رو باز کردم دیدم آراد جنين وار ت خودش جمع شده رفتم سمتش و دستمو رو صورتش گذاشتم تب نداشت خداروشكر رو به عرفان گفتم

__شرمنده عرفان آراد حالش خوب نبود وگرنه نميزاشتم اينجا بخوابه

__دشمنت شرمنده

__الين بيدار شده کی مرخص ميشه؟

_بزا چکش کنم بعد

باهم از اتاق خارج شدیم رفتیم سمت اتاقی که الین بود باهم وارد شدیم زنمو بااحترام بلند شد عرفان رفت سمت الین معاینش کرد بعد گفت که حالش خوبه و مرخصش کرد.

اومدیم خونه الین رو بردم رو تختش خوابوندم و گفتم:

_کمی استراحت کن باش موشم

سری تکون و زیر پتو خزید از اتاق اومد بیرون رفتم به زنمو گفتم بزا الین سوپ درس کنه



کوچولوی  شهوتی

#پارت50

°یک هفته بعد°

یک هفته گذشته بود حال الین بهتر شده بود و به مدرسه میرفت عمو رفتارش مثل قبل شده بود دیگه کسی موضوع ازدواج رو نمیگفت ت این یک هفته آراد رفته رفته افسرده تر میشد با هیچ کس جز، من حرف نمیزد هرچه زود تر باید یه روانشناس پیدا میکردم...

اول زنگ زدم به عرفان که صدای خواب الودش بلند شد

_مرض داری ت، این چه وقته زنگ زدنه خرررر

_اولا سلام دوما ساعت 8 صبحه یکی، هم اسکل

_زحمت کشیدی که منو لایق اسکل کردی.

برام یه روانشناس پیدا کن و وقت هم بگیر

_باش وقت میگیرم آشنا دارم. چیکار داری؟

_باید آراد رو ببرم

_باش بهت خبر میدم

_برو بخواب خدافظ

_خدافظ

از خونه زدم بیرون به خاطر آراد ت خونه خودمون میموند سوار ماشین شدم و به شرکت رفتم کلید رو به نگهبان دادم تا ماشین رو پارک کنه وارد شرکت شدم رفتم سمت آسانسور منتظر موندم بیاد امروز باید الین رو از مدرسه بردارم بعد با آراد ببرمش بیرون آسانسور اومد سوار شدم و به طبقه مورد نظر رسیدم از آسانسور خارج شدم که منشی باعجله اومد سمتم

_سلام آقای مهندس

سری براش تکنون دادم بعد شروع کرد به حرف زدن

_امروز یک جلسه دارین بعدشم مهمون داریم

برگشتم سمتش و نگاهش کردم مهمون کیه که این ساعت اومده شرکت؟
رفتم سمت اتاقم در رو باز کردم با کسی مواجه شدم که انتظارشو نداشتم...



 **haniyeh** :



کوچولوی  شهوتی

#پارت 51

نوید اینجا چیکار میکرد کی از خارج برگشته بود از وقتی آقا جون گفت شرکت مال منه
از اینجا رفت و حالا اومده نگاه هاش خشم داشت ت چشم های هم نگاه میکردیم دیگه
خسته شدم با صدای عصبانی غریدم:

_ت اتاق من چیکار میکنی؟

_سلام پسر دایی. خوبی؟

__ اینجا چیکار میکنی؟

__ اومدم یه سری بهت بزنم کاری بدی کردم؟

__ سر نزن

__ عه نشد دیگه شنیدم قراره با نیلو ازدواج کنی؟

__ درسته گفتن با نیلو ازدواج کن ولی من نیلو رو دوس ندارم و ازدواج نمیکنم حالا برو بیرون

بلند شد اومد جلوم ایستاد و تمام نفرت شو ریخت ت چشش و به چشم نگام کرد و بعد رفت پوف کلافه ای کشیدم و رفتم نشستم دستامو گذاشتم رو سرم بی خیال نوید شدم به منشی گفتم قهوه بیاره شروع کردم به کشیدن نقشه ها تا ساعت 1 مشغول بودم بعد از کار ها بلند شدم رفتم تا الین رو از مدرسه بردارم به نگهبان گفتم ماشین رو بیاره ماشین رو آورد سوار شدم رفتم مدرسه الین.

ماشین رو اون طرف جاده پارک کردم عینک آفتابی رو به چشم زدم رفتم جلو مدرسه کنار در ایستاده م .

دیگه داشتم خسته میشدم هرکی رد میشد یه نگاهی بهم میکرد دیگه داشت خنده ام میگرفت هنوز منتظر الین بودم که گوشیم زنگ خورد برداشتم دیدم میلاده

_جانم میلاد

_به به بابا کم پیدایی کجایی؟

_جلو مدرسه ام

_چی

_اومدم دنبال الین

_بابا جنتلمن. راستی دخترا خوشگل هستن اگه هستن دفعه بعد منم میام

_خفع میلاد بمونه دفعه بعد بیا من رفتم

_باش یادت نره هااا خدافظ

گوشی رو قطع کردم که زنگ مدرسه خورد کمی گذشت الین با دختری که فک کنم ازش بزرگتر باشه اومد بیرون متوجه من نشد بود داشت سمت سرویس میرفت که صداش زدم

_الین

وقتی برگشت و منو دید دست دوستشو گرفت با دو خودشو بهم رسوند و بغلم کرد با صدای هیجان زده ای گفت:

_ سلام آریا چه خوب که اومدی

_ سلام عسلم

_ آریا این دوستم کیاناس

رو به دوستش کرد و دست منو گرفت و گفت

_ اینم آریا

با دوستش آشنا شدم و باهم سوار ماشین شدیم....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت52

°الین°

با کیانا سوار ماشین آریا شدیم آریا عینک شو گذاشت جلو ماشین برگشت به طرفم و یه لبخند زد و ماشین رو ، روشن کرد ت راه فقط، منو کیانا میخندیدیم آریا هم با عشق بهم

نگاه میکرد داشتم به کیانا میگفتم که چه جوری افتادم همین جوری با ذوق تعریف می
کردم که آریا دستمو گرفت و بوسه ای روش زد نگاهی به دستم کردم بعد به صورتش
گرمم شده بود

کیانا رو رسوندیم خونشون بعد من رفتم خونمون لباسامو با لباسای بیرون عوض کردم با
آریا رفتیم خونه .

_موش کوچولو

_جونم

_با آراد قهری؟ اونو دوس داری

_قهر نیستم دوستم دارم ولی نمی خوام من با اون ازدواج کنم. من ت رو دوس دارم

_وقتی رفتیم پیش اراد خوب رفتار کن اون ت رو خیلی دوس داره باشه.

_یعنی میخوای من باهات ازدواج کنم

_نه عسلم آراد مریضه باید کمکش کنیم باشه.

_باش

نگاهمو به بیرون دوختم آراد رو خیلی دوست دارم همیشه ازم مراقبت میکرد اونو مثل داداش میدیدم. ماشین رو پارک کرد باهم پیاده شدیم دستمو بین دست های بزرگش گرفت دستام توی دستاش گم میشد در رو زد سرایدار در رو باز کرد رفتیم داخل از پله ها بالا میرفتیم که صدای ملیحه خانم اومد

_سلام پسرم خوش اومدی

_سلام خاله آراد ت اتاقشه

_اره پسرم

اریا سری تکون داد باهم رفتیم بالا در رو اروم باز کردم دیدم آراد ت دود های سیگار گم شده کنار بالکن نشسته بود سیگار میکشید آریا کنار در موند ولی من رفتم جلوتر

_آراد

شوکه برگشت و نگام کرد چقدر عوض شده بود موهای بلند شده بود ریش هاش هم بلند بود چشماش قرمز بود پر از اشک من همیشه عاشق ته ریشش بود ولی الان..

_الین

بلکه سنم کوچیک بود خیلی چیز، هارو نمیفهمیدم ولی آریا گفت باید کمکش کنیم خودمو پرت کردم تو بغلش کمی گذشت که اونم منو بغل کرد...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 53

از بغل آراد او مدم بیرون به چشمش نگاه کردم و با بغض گفتم:

__ چرا ریشات بلند شده میدونی دوس ندارم.

__ میدونم میزنم باش

__ اراد

__ جونم

__ از حرف هایی که من بهت گفتم ناراحت شدی؟

اگه به خاطر اوناس منو ببخش ارادی

اراد دستمو گرفت و نشوند رو پاهاش و با موهام بازی کرد بوسی رو لپم زد و گفت:

__ ت حرف بدی نزدی و من ناراحت نیستم دیگه نشنوم باشه؟

سری تکون دادم دستامو به هم کوبیدم و گفتم

_ آریا میخواد منو تو رو ببره بیرون میای؟

_ میام

بوسی رو لپش زدم از پاهاش اومدم پایین رفتم سمت در دست آریا رو گرفتم رفتیم سمت اتاقی که برا من بود.

مانتو و شالمو دراوردم دست آریا رو گرفتم بردم سمت تختم و ادار کردم دراز بکشه دارز کشید منم سرمو گذاشتم رو بازوش و گفتم

_ خوابم میاد آریا

_ بخواب موش کوچولو

با نوازش ها و بوسه های آریا به خواب رفتم...

با صدایی از خواب بیدار شدم صدای جرو بحث بود با کرختی از تخت خواب اومدم پایین.

دست و صورتمو شستم سمت کمد رفتم تاپ و شلوارک زردی پوشیدم موهامو خرگوشی بستم ساعت شنی هم برداشتم.

در رو اروم باز کردم پاورچین رفتم سمت پله ها ولی کسی رو ندیدم کمی پایین تر رفتم دیدم آریا و نیلو دارن بحث میکنن.

همین جوری که داشتن بحث میکردن یهو نیلو رفت جلو و لبای آریا رو بوسید از این کاره نیلو شوکه شدم که ساعت شنی از دستم افتاد...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت54

نیلو و آریا با این صدا از هم جدا شدن.

وقتی چشم نیلو بهم افتاد یه پوزخند زد بهم.

ولی وقتی آریا چشمش بهم افتاد گفت

_الین

چشام پره اشک شد. دونه دونه اشکام از چشام ریختن رو صورتم.

با دستم اشکامو پاک کردم دولا شدم ساعتو برداشتم.

با اعصابانیت اومد سمتم دستمو گرفت محکم کشید که وایسم بعد با صدای بلند غرید

_دیگه حق نداری بگی دوسم نداری شنیدی چی گفتم؟ هالاننن شنیدی؟

جوابی بهش ندادم که بیشتر اعصابانی شد.

_مگه من با تو نیستمممممم الیینن؟

با حق حق گفتم

_چرا گذاشتی نیلو تو رو ببوسه هالاننن؟

_فقط من حق داشتم تو رو ببوسم تو بغلت باشم نه نیلو.

مگه خودت نگفتی منو دوست داری؟

مگه نگفتی به جز من کسیو نمیخوای؟

پس چرا گذاشتی نیلو اون کارو بکنه؟



کوچولوی  شهوتی

#پارت55

دلیل عصبانیتشو نمیدونستم انگار من کار اشتباهی کردم

_ببین الین بهت خیلی رو دادم خیلی لوس شدی دیگه بسه خودشم مگه من گفتم بیا منو
ببوس خودت دیدی که اون منو بوسید

_ارع من لوسم شما ها با کار هاتون منو لوس کردن

با گریه از اتاق خارج شدم رفتم سمت اتاق آراد در رو باز کردم رفتم داخل دیدم رو تخت
دراز کشیده.

وقتی منو دید نیم خیز شد با خرسم رفتم کنار تختش دراز کشیدم که آراد هم دراز کشید به
سقف زل زده بودیم.

مامانم نمیتونست حامله شه برا همین آقا بزرگ خواست بابام دوباره ازدواج کنه ولی بابام
مامانمو خیلی دوست داشت مامانم با راهایی مختلف باردار شد.

وقتی آقا بزرگ شنیده بود بچه دختره به بابام گفته بود که لوسش کنن مهربون باشه به همه
کمک کنه درس بخونه چون نه عمه و نه نیلو هیچ کدوم اون معیار هارو نداشتن از وقتی
به دنیا امدم هر جا خواستم بردنم هرچی خواستم برام خریدن با ناز و نعمت بزرگم کردن.

_آراد

_جونم

_چرا من لوسم

ت لوس نیستی الین

پس چرا آریا گفت. اصلا خودمم میدونم لوسم

حتما موقعی گفته که اعصابانیه

بود

چرا

نیلو اونو بوسید

نیلو مگه اینجاس

اوهوم

نفهمیده بودم که ت تخت اراد خوابم برده بود.

با سنگینی نگاهی که حس میکردم میخواستم بلند شم ولی خواب شیرینم نمیذاشت دست یکی رو موهام نشست اروم نوازش کرد از ، سرم تا گردنمو بوسه میزد



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 56

چشامو یه ذره باز کردم تا صاحب اون دست و ببینم که دیدم آریاس.

دستمو گذاشتم رو دستش، دستشو از سرم جدا کردم، پشتمو کردم بهش دوباره چشامو بستم تا بخوابم که دستاشو دورم پیچید و از پشت بهم چسبید داخل موهام نفس کشید

_الین

جوابی بهش ندادم

_موش کوچولو خوب ببخش دیگه غلط کردم دیگه سرت داد نمیزنم وقتی گفتی دوست ندارم دیوونه شدم

_ت نباید سرم داد میزدی فهمیدی؟

_فهمیدم

بوسی رو لپم زد و کامل روم دراز کشید و گفت

_نمیخواهی بلند شی

سرمو رو شونش گذاشتم و گفتم

_خوابم میاد و گرسنمه کی منو میبری بیرون مردم از گشنگی

_پاشو صورتتو بشور بعد لباس بپوش که بریم دیگه هم از کلمه ی مرده استفاده نکن

_باش

بوسی رو لپم زد از روم بلند شد افف نفس راحتی کشیدم داشتم زیرش خفه میشدم.

از تخت اومدم پایین رفتم سمت سرویس صورتمو شستم اومدم بیرون جلو کمد وایستادم
نمیدونستم چی بپوشم افففف هوا هم سرده نمیشه مانتو بپوشم داشتم لباسارو یکی یکی پرت
میکردم که یه هودی نارنجی پیدا کردم جیغ بلندی کشیدم..



کوچولوی  شهوتی

#پارت57

بلند شدم و لباسمو در واردم که در با صدای بدی باز، شد آریا پشتش هم آراد با نفس نفس
اومدن داخل من هودیمو جلو خودم گرفتم

_چرا جیغ کشیدی

با خوشحالی بهشون نگاه کردم و گفتم هودی نارنجی پیدا کردم
یهو آراد و آریا بلند خندیدن من با تعجب بهشون نگاه کردم و گفتم

_چرا میخندین

آراد_ فک کردیم چی شد یهو جیغ کشیدی

لبخند مسخره ای زدم و گفتم

_برید بیرون لباسمو بپوشم

از اتاق رفتن بیرون درو هم بستن.

منم هودیمو پوشیدم بعد یه شلوار سیاه پوشیدم بعد کلاه نارنجی مو گذاشتم بوت هامم
برداشتم تا اونجا بپوشم.

از اتاق خارج شدم از پله ها اومدم پایین رفتم سمت آراد و آریا دور خودم چرخی زدم و
گفتم

_خوشگلم؟

دوتاشون با صدای بلندی گفتن اره بعد خندیدن بوت هامو پوشیدم از خونه اومدیم بیرون ت ماشین نشستیم که من از صندلی پشت خودمو جلو کشیدم و صدای ضبط رو زیاد کردم صدایی علی یاسینی اومد عاشق اهنگ هاشم

اگه به من بود که دیدن تو ممنوع میکردم فقط خودم نگاهت کنم

اگه به من بود که هر کاری میشد واسه ت میکردم به جا خودم

اگه به من بود باز میومدم به دیدنت بگو از کجا پیام اتفاقی ببینمت

بگو چی میشه یهو این جوری ت بدی میشی میام از راهی فک کنم ت هم رد میشی

بگو بگذره چقد بپره از سرم هوات نمیدونی به خدا لک زده این دلم برات

نمیدونی همیشه هیچ وقت ازت دس کشید اگه به من باشه اونقدر میام خسته شی...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 58

اهنگ خیلی قشنگ بود تا رستوران فقط، اینو گوش میدادم وقتی تموم میشد به آریا یا اراد میگفتم بزنین به اول

_آراد بزنی به اول

_عه الین بسه دیگه چقدر گوش میدی احساس میکنم دارن ت گوشم میخونن

از پشت دو تا بوس ابدار رو لباش زدم که اب دهنم معلوم بود

_باش اراد عوض کن

اراد_چه زود خر شدی

بعد منو آراد شروع کردیم به خندیدن خنده های اراد از ته دل نبود

توی رستوران نشسته بودیم هر دختری رد میشد به آراد و آریا نگاهی میکرد و میرفت

_حتما باید خیلی خوشگل میشدین؟

_چرا

_نگاه با نگاهاشون میخوان بخورنتون

اراد_ خوب بخورن

خواستم جواب اراد رو بدم که دوتا دختر خوشگل جلو میز وایستادن اراد و آریا با نگاهاشون داشتن دخترا رو قورت میدادن با پاهام دوتا زدم به ساق پاشون اه ای گفتن

_چیزی میخواستین

دخترا نگاهی به من کردن و گفتن

_اره

_چی

_این دوتا خوشکل رو.

بلند شدم و باصدای از اعصابانیت غریدم...

_برین خدا روزی تونو جای دیگه ای بده

کمی با دخترا بحث کردم بعد دمشونو گذاشتن رو کولشون و رفتن اراد و آریا هم فقط میخندیدن منو حرص میدادن چشم غره ای بهشون رفتم که صدای اشنایی اومد...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 59

نوید بود هنوزم صدشاش خشن بود دستام لرزید نتونستم لرزششونو کنترل کنم چرا اومده
ازش میترسیدم همیشه اذیتم میکرد چون اقا جون منو دوست داشت نیلو رو زیاد نه، نیلو
از من 5 سال بزرگتره همیشه منو میزد اقا جون دعواش میکرد اونم به نوید میگفت بعد
نوید منو میزد

__ به به ببین کی اینجاست دردونه ی اقا بزرگ

جوابی بهش ندادم چون میترسیدم ازش کسی خبر نداشت که نوید منو میزد جلو اومد
دستشو نزدیک صورتم آورد که ترسیده عقب رفتم نزدیک بود بیوقتم که از میز، گرفتم
آریا و آراد با تعجب نگام میکردند آریا بلند شد اومد کنارم

__ خوبی

سری تکنون دادم نگاهی به نوید کردم دیدم داره نگام میکنه از نگاهش ترسیدم آریا ترسم
مو دید برگشت به نوید گفت

__ چیکار کردی که ازت میترسه

_من تازه یه روزه اومدم ایران میخوای چیکار کنم

_آریا

_جونم

_بریم یه جای دیگه

_بریم

بلند شدم دست آریا رو گرفتم که آریا گفت

_ت با آراد برو من میام

_باش

رفتم پیش آراد دستمو گرفت باهم اومدیم بیرون

_چرا ترسیدی از نوید؟

_هیچی یهوئی دیدمش برا همین

_الین دروغ نگو به من خودت میدونی چقدر از، دروغ بدم میاد

_میدونم

_منتظرم

نگاهی بهش کردم اگه بهش میگفتم اون وقت به آریا میگفت باهم نوید رو میکشتن نیابد
بگم

_نمیخوام بگم

_الین منو اعصابانی نکن

_خب نمیخوام بگم

خواست چیزی بگه که آریا با قیافه ی گرفته ای اومد



کوچولوی  شهوتی

#پارت60

اریا اومد کنارمون و ایستاد و بهمون گفت:

_سوارشین میریم خونه

خواست بره که از بازوش گرفتم و با چشای اشکی گفتم

_مگه قرار نبود بیرون باشیم چرا میریم؟ من گرسنمه.

_گفتم میریم خونه زنگ میزنم خونه ملیحه برات غذا بپزه

پامو کوبیدم زمین با تخیسی گفتم

_نمیام

_الین منو سگ نکن میگن سوار شو

_آراد بیا باهم بریم

آراد نگاهی به آریا کرد و بعد دستمو گرفت و گفت

_داداش ما رفتیم

دستشو فشار دادم باهم قدم زدیم از جلویی پارک رد میشدیم که به آراد گفتم

_آرادی بیا من سوار، تاب شم ت هم هولم بده

°آراد°

الین سوار تاب شد منم هلش میدادم حال کم می شده بود ولی بازم اون روز از ذهنم بیرون نمیرفت

_الین من برم اب بخرم پیام هیچ جا نرو

_باش

ازش جدا شدم رفتم سمت بوفه 20 دقیقه ت صف بودم اب رو گرفتم رفتم سمت الین که پسری رو دیدم داره به موهاش دست میزنه.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت61

این کی بود چرا داشت بهش دست میزد نگاهی بهشون کردم دیدم الین دستشو پس زد ولی پسره از رو نرفت و بازم به الین دست زد احساس کردم بازم اون اتفاق میخواد بیوفته نه

نه من ديگه نمیتونستم تحمل کنم بستنی و اب معدنی رو انداختم زمین با دو خودمو رسوندم
به پسره شروع کردم به زدنش و فحش دادن پسره، ریز بود نمیتونست از خودش دفاع کنه

_آراد ولش کن بیا بریم

جوابی بهش ندادم از روش بلند شدم که پسره مشتی به بینیم زد و بعد فرار کرد دستی به
بینیم کشیدم که دستم خونی شد دستی دور کمرم حلقه شد نگاهی بهش کردم دیدم الینه.

چشاش پره اشک شده بود.

_آراد

_جانم

_خوبی چیزیت نشد که؟

_نه الین خانوم خوبم خوشگلم

_از بینیت داره خون میاد.

_اشکال نداره بریم اونجا من بینیمو بشورم.

دستشو کشیدم بردم طرف شیر آبی که اونجا بود صورتمو شستم بعد الینو بغل کردم بردم
براش یه بستنی کاکائویی دیگه خریدم دادم دستش تا بخوره.

جای خواهرم خیلی دوشش داشتم من از همون بچگی میدونستم آریا الینو دوس داره.

منم از بچگی الین و مثل خواهرم دوس داشتم.

خیلی از کاکائو خوشش میومد کل دهنش و لباساشو کاکائو کرده بود.

وقتی بستنیش تموم شد بردم دست و صورتشو شستم دستمو خیس کردم کشیدم روی لباس هاش.

دستشو گرفتم راه افتادیم سمت خونمون.

تو راه فقط فکرم درگیر بود. نمیدونم کی قراره فراموش کنم...

وقتی رسیدیم خونه درو باز کردم رفتم تو دیدم آریا دراز کشیده روی کاناپه ساعدشو هم گذاشته رو چشاش.

_سلام

وقتی صدامو شنید ساعدشو کشید کنار و جواب سلاممو داد.

یه نگاه به الین کرد انگار منتظر بود الین هم سلام بده که الین به جای سلام دادن اصلا به آریا نگاه نکرد با قهر رفت تو اتاقش.

آریا یه هوفی کشید و دوباره ساعدشو گذاشت رو چشاش.

نمیدونم چش بود بعد اینکه از رستوران اومد بیرون اینطوری شد. نمیدونم اون نوید بی شرف چی بهش گفته که اینطوری به هم ریخته.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 62

آریه

بیا حالا باید برم ناز این خانمو هم بکشم اففففف.

نویدِ بیشرف حرفاش بد جور ذهنمو مشغول کرده ولی الین من...

بلند شدم برم پیشه الین که اراد از دستم گرفت و گفت:

_باهاش بد رفتاری نکن

سری تکنون دادم رفتم سمت اتاقش درو زدم

_موش کوچولو؟!!

.....

_موش کوچولو با توام ها

درو باز کن باهات کار دارم الینننن

_باز نمیکنم من با تو قهرم با من حرف نزن

اففف من از جای دیگه اعصابانی بودم رو سره موش کوچولوم خالی کردم.

آروم موهاشو بوسیدم که اصلا واکنشی نشون نداد.

خیلی پیشمون شدم از رفتارم آخه چرا داد زدم؟

صورتشو نوازش کردم سرمو خم کردم لبامو گذاشتم روی لپ نرمش بوسش کردم.

لبامو بردم گذاشتم رو گوشش آروم دره گوشش حرف زدم

_ببخشید موش کوچولوم از جای دیگه اعصابانی بودم رو سره تو خالی کردم.

.....

_موش کوچولوم؟

.....

_نمیخوای جوابمو بدی؟





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 63

قهر کرده موش کوچولوم برش گردوندم و روش دراز کشیدم

_آریا پاشو دارم له میشم

بی توجه بهش خودمو بیشتر فشار دادم جوری روش دراز کشیده بودم که آلت‌م درست وسط بهشتش بود سرمو بردم دم گوشش و گفتم:

_منو می بخشی موش کوچولو

صدام جوری بود که برگشت و به چشم‌ام نگاه کرد پر اشک بود آماده ی باریدن

_چرا بغض کردی الینم

_بغلم کن آریا

بی هیچ حرفی بغلش کردم به خودم عمیق فشار دادم پاهامو روی پاهاش انداختم یکی از دستامو از بلوزش رد کردم و کمرشو نوازش کردم و با اون یکی دستم موهاشو نوازش کردم بوس های به سر صورتش میزدم .

جوری منو بغل کرده بود که انگار قراره از دستم بده کمی که گذشت دیدم دستاش شل شد
ولی ولم نکرد آروم دستاشو باز کردم از خودم دورش کردم از تخت پایین اومدم پتو رو
روش مرتب کردم از اتاق اومدم بیرون .

با آراد داشتیم فیلم نگاه میکردیم که گوشیم زنگ خورد برداشتم دیدم عرفانه

__جانم

__سلام آریا خوبی؟

__خوبم ت چطوری

__هه بدک نیستم خواستم بهت بگم یه روان شانس پیدا کردم شمارشو بهت اس کردم و
وقت گرفتم تا چند روز دیگه بعدشم آزمایش الین اومد نگاه کردم چیزهای مهمی نداره کم
خونی داره اونم به شدت باید رسیدگی کنی

__ممنونم عرفان بعد یه سری بهت میزنم کاری نداری

__منتظرم خدافظ

__خدافظ

گوشی رو گذاشتم رو میز و ملیحه رو صدا زدم

_جانم آقا

_جیگر درس کن از همه چیزش

_چشم

سری تکون دادم و روبه اراد گفتم :

_چند روز دیگه میریم روان شناس

_نمیام

_چی رو نمیام داری افسرده میشی حتما میای

سری تکون داد و دستشو به نشونه برو بابا کرد خواستم جوابشو بدم گوشیم زنگ زد....



کوچولوی  شهوتی

#پارت64

نگاهی بهش کردم دیدم نیلو اخ خدا فقط اینو کم داشتم گوشی رو برداشتم جواب دادم
همونطورم رفتم سمت پله ها

_بله

_سلام آریا

_کاری داری؟

_دایی گفت بیا خونمون هممون اونجاییم

_اگه تونستم میام

_خدافظ

بدون جواب دادن بهش گوشی رو قطع کردم رفتم پیش الین دیدم چشاشو باز کرده داره
عکس خودش که بزرگ کرده بودم و زده بودم به دیوار اتاقم نگاه میکنه.
اروم رفتم سمتش اونقدر غرق عکسش بود که وقتی کنارش نشستم اصلا متوجه نشد.
دم گوشش اسمشو صدا زدم که با چشایی که پف شده بود نگام کرد هنوزم قهر بود حقم
داره قهر باشه بدون هیچ حرفی نگام میکرد بغلش کردم و دم گوشش گفتم

_چرا باهام حرف نمیزنی؟

__اول اینکه منو نبردی بیرون بعد شهر بازی نرفیتم غذا هم نخوردیم و مهم تر از همه
سرم داد کشیدی

__اخه خوشگلم نوید رید به اعصابم بمونه برا بعد قول میدم ببرمت واسه اینکه سرت داد
زدم ببخشید

__باشه بخشیدم بوسم کن

بوسش کردم به خودم فشارش دادم

__آراد حالش خوبه؟

__مگه بد بود

__اره یکی خواست به من دست بزنه بعد اراد اومد اونو زد از دماغش خیلی خون اومد

با داد از جا بلند شدم

__چی میگی ت

دور تا دور اتاقو گشتم رگ پیشونیم داشت می ترکید دستام داشت میلرزید به لحظه حرف
نوید یادم اومد و ایستادم



کوچولوی 🍑 شہوتی

#پارت 65

بدون توجه بهش رفتم دیدم اراد نیس با صدای بلندی اسمشو صدا زدم

آر اااااااااا

دیدم داره از دستشویی با بینی و لباس خونی میاد بیرون اومد پیشم و سرشو بالا گرفت
رفتم پیشش و گفتم

__بگیر پایین نہ بالا

رفتم وسایل اوردم بینیش رو تمیز کردم دستمو زیر استخونش گذاشتم شروع کردم به ماساژ دادن کمی که گذشت خون بینش بند اومد رفتم دستامو شستم رفتم پیشش و روبه روش نشستم

چی شدہ

__چی چیشده

__کی میخواست به الین دست بزنه

__نشاختم

__کار ع نویده شاید..... شاید تجاوز به..... مو... نا هم..... کار..... نوید بود

__هه نوید مونا رو از کجا میشناخت شاید اون پسره ادم نوید بودن که میخواست به الین
دس بزنه ولی مونا..... اونو.

نتونست تحمل کنه بلند شد رفت پیش الین منم رفتم پایین به ملیحه گفتم میز رو بچینه بعدم
رفتم بالا دوش گرفتم رفتم پیش الین دیدم با اراد داره حرف میزنه

__اراد ت اونو خیلی دوس داشتی

__اره فندق کوچولو ولی دیگه نیست

__تنهات گذاشت

__ار ع

_اونم تو رو خیلی دوست داشت؟

_اون به خاطر من قید خانواده شو زد

الین وقتی ناراحتی اراد رو دید بغض کرد رفت تو بغلش نشست و گفت

_منم اندازه ی اون ت رو دوس دارم ارادی

اراد لبخند بی جونی زد و الینو بغل کرد ...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت66

اومدن بیرون و منو دیدن الین و گذاشت زمین و رفت. رفتم سمت الین و جلوش زانو زدم و گفتم

_اراد رو بیشتر از، من دوس داری؟

دست شو رو صورتم گذاشت نوازش وار از صورتم تا لبام اومد نگاهش رو لبام بود

__من ت رو بیشتر از اراد دوس دارم مگه قرار نیس من خانومت شم خب خانومت اقاشو
بیشتر دوس داره

لبخندی بهش زدم که الین سرشو خم کرد و لب پاینمو بوسید بعد بالایی چشم لپام بینیم
پیشونیم

__دلت برام تنگ شده موش کوچولو

__اره

__منم الینم. بیا بریم پایین ناهار بخوریم قراره بریم خونه ی عمه

سری تگون داد باهم رفتیم پایین صندلیه کناریو برا الین کشیدم خودمم نشستم که صدای
شیطون اراد که بعد از اون اتفاق نشنیده بودم گفت:

__حسود نباش اریا

__کی من؟ کی حسودی کردم؟

__صداتو خدمتکارا هم شنیدن

بعد با الین ریز ریز خندیدن چشم غره ای بهشون رفتم برای الین یه عالمه جیگر گذاشتم
باید کم خونیش خوب شه

حاضر نشسته بودم منتظر الین و اراد بودم با صدای بلندی اسم اراد و الینو صدا زدم

_ارارارار. الیییییییی

بازم جوابی بهم ندادن اففف خدا الین دختره دیر حاضر میشه اراد چی اوففففف کمی
منتظر موندم دیدم دارن میان بلند شدم رفتم سمت در

_چه عجب

اراد_ غر نزن آریا

باهم سوار ماشین شدیم و به سرایدار گفت الارم هارو روشن کنه زنگ زدم به میلاد گفتم
چند تا بادیگارد بفرسته خونه ت راه خونه ی عمه، الین فقط میگفت برام پشمک صورتی
بگیرین

اراد_ وایسا اینجا برم بخرم سرمو خورد

اراد پیاده شد منم برگشتم سمت الین سرشو گرفتم و بوسی رو لبش زدم خجالت زده نشست
بعد چند دقیقه اراد اومد رفتیم خونه ی عمه

تمام صورت الین پشمک بود....



کوچولوی  شهوتی

#پارت 67

از ماشین پیاده شدیم دست الین رو گرفتم از کوچه رد شدیم جلوی در منتظر موندیم که در رو باز کنن در باز شد و نیلو با خوشحالی اومد وقتی دست منو الین رو دید اخم کرد و گفت

_سلام

اراد جوابشو داد و منم با سر جوابشو دادم ولی الین نگاهی بهش، نکرد و دستمو کشید سمت حیاط همه ت حیاط، بودن نوید هم بود الین گازی به پشمکش زد و پشمک رو طرفم گرفت و گفت

_آریا میخوری؟ خیلی خوشمزه ست

لبخندی بهش زدم خم شدم گازی بهش بزنم چون جوری میخورد ادم دلش میخواد نیلو با اعصابانیت گفت:

_اوع چقدر کثیف آریا نخور مگه دهنی نیست دختره چقدر کثیف میخوری

الین با ناراحتی پشمک رو کشید و خواست بره بهش گفتم اونجا بمونه رفتم نزدیک نیلو و
چسبیدم بهش، و با صدای وحشتناکی غریدم

_حرف دهننتو بفهم هیچی نمیگم داری از حدت میگذری

رفتم سمت الین پشمکو گرفتم و گازی بهش زدم دستشو گرفتم و رفتیم سمت الاچیق باهمه
سلام دادیم منم رفتم سمت زنمو تا بهش، بگم که الین کم خونه

_زنمو

_جانم عزیزم

_زنمو ازمایش های الین اومد عرفان گفت که به شدت کم خونه

زنمو نگران گفت

_چرا این جوری شده خوب میشه

دستشو گرفتم و بوسی روش زدم و گفتم

_خوب میشه فقط زیاد بهش برس

_چشم

همه با همدیگه داشتن حرف میزدن همون خوشحال بودیم فقط آراد پکر بود اونم درس
میشه زمان میبره....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت68

•الین•

گاز بزرگی به پشتم زدم و به آریا نگاه کردم داشت بهم نگاه میکرد چشمکی بهم زد که
من بوسی براش فرستادم که شیطان خندید

_آریا کی میای بریم آزمایش بدیم

_چه آزمایشی

_خب خون دیگه

_چرا؟

__ عزیزم برای ازدواجمون دیگه

آریا وقتی حرف نیلو رو شنید خیلی عصبانی شد چشاش و صورتش، قرمز شد دم گوشش
غرید ولی چون نزدیکش بودم شنیدم

__ برای بارم هزارم میگم نیلو ازدواج با منو از سرت بیرون کن و دیگه حرفی نزن
فهمیدی؟

نیلو با چشای اشکی از پیشش رفت منم رفتم پیش آریا سرمو رو شونش گذاشتم و گفتم

__ آریا خوابم میاد

__ بخواب خوشگلم

__ بزا برم دسشویی بعد

__ باشه موش کوچولو

پشمک مو دادم به آریا بعد رفتم دسشویی کار های مربوطه رو انجام دادم اومدم بیرون که
نوید جلو راه ام سبز شد جلو اومد که من عقب رفتم و چسبیدم به در نوید اونقدر جلو اومد
که نفس های گرمش به صورتم میخورد

_به به خوشگله بالاخره ما شما رو تنها دیدیم

ترسیده چیزی نمیگفتم از قبل هم خشن تر شده بود دستاش پر شده بود از نقاشی
با دوتا از انگشتاش چونمو گرفت سرمو بلند کرد و به چشمام نگاه کرد

_خوشگل تر شدی الین

_برو اون وررررر لطفا

_میخوام مثل قبل به بدن خوشگلت دست بزنم

ترسیده به چشماش نگاه کردم....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت69

با شنیدن این حرفش بی اراده دستام شروع کردن به لرزیدن یاد روزی افتادم که نیلو منو
به خاطر اینکه از لاکش استفاده کردم زد بعد اقا جون فهمید با نیلو دعوا کرد وقتی نوید
فهمید منو برد ت یه اتاقی و لخت کرد و شروع کرد به

گاز گرفتن سیلی زدن بدنم... با صدای نوید از گذشته بیرون اومدم

_انگار خوشگله دلش تنگ شده هممم

_ب..روووو ا...ون.....ورررر

خنده بلندی کرد خیلی ترسیده بودم ازش خیلی هنوز درد اون سیلی ها یادم نرفته بود.
شروع کردم به گریه کردن که نوید انگشتشو گذاشت رو دهنم

_هیشششششش خوشگله گریه نکن

دستشو پس زدم و هلش دادم چون انتظار نداشت کمی عقب رفت منم دویدم گریه میکردم
و میدویدم که به کسی برخورد کردم سرمو بلند کردم دیدم آریاس سرمو انداختم پایین که
اشکامو نبینه با اعصابانیت گفت

_چرا داری گریه میکنی

_چیزی نیست

_الین منو سگ نکن بگو ببینم چی شده

_هیچی

جلو اومد و از پهلوم گرفت منو کشوند سمت اتاق خالی پرتم کرد تو اتاق. درو هم قفل کرد
ترسیده بهش نگاه کردم

_آریا

_خفه شو بگو چی شده

_پام لیز خورد ت دسشویی افتادم

رنگ نگاهش عوض شد جلو اومد نشست رو تخت منو کشید سمت خودش پاهامو دور
کمرش حلقه کردم سرمو رو سینش گذاشتم و آریا کمرمو نوازش کرد

_ببخش موش کوچولو

_بوسم کن ببخشم

_ای شیطان

روی پاهاش بالا پایین شدم درست نشستم وسط پاهاش.....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت70

پاهامو دور کمرش حلقه کردم و سفت چسبیدم بهش دستامو روی ته ریش مرتبش کشیدم
سرمو روی گردنش گذاشتم نفس عمیقی کشیدم و بوسیدم

_آریا

_جووونم

_خوابم میاد میخوام این جوری ت بغلت بخوابم

_اخه موشم ت جای بدی نشستی

تکونی به خودم دادم میخواستم دیونش کنم میدیدم آبنباتش داره بزرگتر میشه ولی خوابم
میومد

_جام خوبه آریا ت هم بغلم کن

آریا دستاشو دور کمرم حلقه کرد که ت بغلش گم شدم

_کرم نریز توله

خنده ی ریزی کردم سرمو رو شونش گذاشتم

_آریا فردا منو از مدرسه برمیداری؟

_چشم موش کوچولوم

منو کمی عقب داد و لبامو کشید تو دهنش محکم مک میزد
منم دستامو پشت سرش گذاشتم ناشیانه همراهیش میکردم نفس کم اوردم و ازش جدا شدم
با نفس نفس گفتم

_دو... ست.. دا... رم آر.... یا

آریا لبخند عمیقی زد

_منم دوست دارم موش کوچولوم

سرشو گذاشت رو شونم نفس های گرمش گردنم رو قلقلک میداد گردنم و گاز گرفت و بعد
بوسش کرد دستشو از، لباسم رد کرد و کمرمو نوازش کرد پوست گردنمو بین لباش
گذاشت و کشید

_آه آریا نکن

_جووونم پوستت خیلی سفیده الین میخوام کبودش کنم

بازم گردنمو بین دندونش گرفت و کشید که در اتاق باز شد....



کوچولوی  شهوتی

#پارت 71

ترسیده برگشتم عقب که با دیدن اراد نفس راحتی کشیدم

_مگه طویلست اینجا بدون در زدن میای؟

اراد با لحن شیطونی گفت

_من نمیدونستم که شما هر جا رو پیدا میکنین از اون کارا میکنین

بعد خنده ی بلندی کرد که منم با خجالت خندیدم اریا بالشو برداشت پرت کرد سمتش که جا خالی داد زبونی درآورد

_گمشو اراد

_میبیننمون

_ببینن

_آریاااا

جوابی بهم نداد وقتی رسیدیم حیاط منو گذاشت زمین اسپنک محکمی به کونم زد که اخم بلند

_اخ چرا زدی؟

_برو پیششون توله

دستم تو گذاشتم رو کونم و ماساژ دادم و به اریا نگاه کردم

_دستتو بردار برو پیششون من تلفن دارم حرف بزنم میام

سری تکون دادم رفتم پیش اراد نشستم.....





کوچولوی 🍎 شهوتی

#پارت72

•آریا•

نگاهی به الین انداختم هنوزم دستش رو کونش بود خنده ای کردم رفتم داخل دیدم نوید داره
از پله ها میاد پایین رفتم سمتش یقشو گرفتم و کنار گوشش غریدم

_دیگه پیش الین نبینمت

_نه نه اقا داماد چرا حسودی میکنی اگه قسمت اراد نشد خودم میگیرمش خوشگله رو

نتونستم تحمل کنم مشتم محکمی بهش زدم و گفتم

_ت خواب ببینی

یقشو ول کردم رفتم سمت الاچیق کنار الین نشستم که سرشو رو پام گذاشت و چشاشو
بست نگاهی به جمع کردم دیدم همه دارن با تعجب نگام می کنن زنمو رو به الین گفت

_الین مامان چرا سرتو گذاشتی رو پای اریا؟

__مامان خوابم میاد

__باش مامان جان بیا سرتو بزار رو پاهای من

__نه من میخوام سرم رو پای ارایا باشه

__الین بیا

نذاشتم زنمو حرفشو ادامه بده گفتم

__بزا بمونه زنمو

زنمو چیزی نگفت نگاهی به بقیه انداختم که نیلو باخشم به الین نگاه میکرد سری از،
تاسف تکون دادم و دستمو رو موهای الین گذاشتم و اروم نوازش کردم

بعداز یک ساعت شام رو آوردن خم شدم بوسی رو گونش زدم و اسمشو صدا زدم

__الین

__موش کوچولو

__خوشگلم

کمی چشاشو باز کرد، و خواب الود و گفت

_آریا سر دمه

_بیا غذا تو بخور

_نمیخوام فقط، سر دمه

کت اسپرتمو در اوردم انداختم روش شروع کردیم به خوردن ولی نوید نبود چه بهتر
نگاهی به الین کردم خم شدم بوسی رو لبش زدم و بدون توجه به اطراف غدامو خوردم

ساعت 12 بود هم همه بلند شدن برن خونه شون الین رو بغل کردم و به زانو و عمو گفتم

_میشه الین رو ببرم؟ قراره خودم از مدرسه برش دارم

_باشه ببر ولی عصر برگرد

هنوز حرف عمو تموم نشده بود که زانو جیغ بلندی کشید....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 73

الین تکونی خورد که به خودم فشار دادمش برگشتم دیدم زنمو رو زمین نشسته داره گریه
میکنه عمو و اراد سراسیمه پیشش رفتن منم اروم رفتم سمتش

_آیلین چی شده چرا گریه می کنی

_احسان

_جونم عزیزم چی شد

_مامانم

همین حرف کافی بود که زنمو از حال بره

_عمو ببرش ت فشارش افتاده فک کنم

عمو رفت ت به اراد گفتم کیفمو بیاره از پله ها رفتم داخل که الین گفت

_آریا تنهام نزار من میترسم

دم گوشش گفتم

_هشششش من پیشتم الینم اروم باش

کمی اروم شد گذاشتم رو کاناپه رفتم پیش زنمو فشار سنج رو برداشتم به دستش بستم کمی که گذاشت نگاهی به فشار سنج انداختم فشارش خیلی پایین بود همیشه برای احتیاط یه سرم و امپول داشتم زود رگ دستشو پیدا کردم سرمو زدم بعد توش یه امپول زدم

پیش الین نشسته بودم داشتم با موهایش بازی میکردم که صدای ناله ی زنمو اومد رفتم سمتش و گفتم

_زنمو حالت خوبه

همه دور زنمو جمع شدن عمو اومد دستشو گرفت

_آیلین خوبی

_احسان مامانم مرده

همه با تعجب به زنمو نگاه می کردیم مادر زنمو که سن زیادی نداشت

_قربونت برم اروم باش الان میریم پیششون

بعد رو به بابا گفت

_حسام الین میتونه پیش شما بمونه؟

_حتما شما با خیال راحت برین

زنمو و عمو رفتن شمال ماهم از خونه ی عمه اومدیم بیرون الین ت بغلم خواب بود فقط،
چیزه عجیبی که بود این بود که نوید نبود بیخیالش شدم کلید رو داد به اراد تا اون ماشین
رو برونه....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت74

سوار ماشین شدیم که تقه ای به شیشه ی ماشین خورد اراد شیشه رو پایین داد که دیدم
باباس.

نگاهی به بابا کردم و گفتم

_کاری، داری بابا؟

_میاین خونه ی خودمون نمیرین خونتون فهمیدین

سری تکون دادم که بابا رفت اراد هم ماشین رو روشن کرد با سرعت به سمت خونه ی
بابا رفتیم رفتار بابا از قبل بهتر شده بود دیگه باهام سرد رفتار نمیکرد تو فکر این بودم
که الین صدام کرد

_آریا من تنهام ت نرو منو تنها نزار

بازم داشت کابوس میدید گوششو گذاشتم رو قلم سرمو بردم دم گوشش اروم گفتم

_من اینجام الینم تنهات نمیزارم اروم بخواب

کمی اروم شد سفت بغلش کردم و چشمامو بستم ...

_آریا..... آریا

ده پاشو دیگه اه

با صدای داد اراد چشمامو باز کردم و به اراد نگاه کردم

_وحشی نمیتونی مثل ادم بلند کنی

_الاغ مثل چی خوابیدی

_نکبت

از ماشین پیاده شدیم منتظر موندیم تا سرایدار در رو باز کنه علی اقا اومد در رو باز کرد
باهم رفتیم داخل

_آریا عزیزم

_بله مامان

_الین رو ببر اتاق بغلی خودت

_چشم

رفتم بالا الین رو گذاشتم رو تخت خودمم رفتم پایین یه لیوان اب با قرصام رو خوردم
رفتم اتاقم چراغ رو روشن کردم که کاغذی روی اینه دیدم رفتم بازش کردم که نوشته
بود.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت75

روی کاغذ با خودکار قرمز نوشته شده بود

(مواظب موش کوچولوت باش آریا)

کاغد رو مچاله کردم ومشت محکمی به آینه کوبیدم آینه هزار تیکه شد که در باز شد اراد
سراسیمه اومد ت چون مامان و بابا اتاقشون پایین بود نفهمیدن چه بهتر

__چی شد؟

هیچی نگفتم و رفتم سمت تخت، نشستم که اراد با نگرانی گفت

__دستتو بده ببینم

نگاهی به دستم کردم دیدم خون میاد چرا متوجه نشده بودم اصلا دردشو حس نکردم.
اراد رفت جعبه کمک های اولیه رو آورد نشست کنارم اروم رو دستم بتادین ریخت من
فقط، به اون جمله فکر میکردم کی میخواد به الین آسیب برسونه من که با کسی دشمنی
نداشتم

__چی شده ده بگو دیگه

نامه رو دادم دستش کمی که گذشت با اعصابانیت بلند شد و با خشم گفت:

__این کیه عین این نامه رو به منم داده بودن

سرمو بلند کردم با تعجب نگاه ش کردم اومد از یقم گرفت و بلندم کرد و کوبید به دیوار
نالید

_کی بگو کیه این باعث..... شد..... مو... نام.... بمیره

_نمیدونم.نمیدونم

یقمو ول کرد دور تا دور اتاق قدم زد

_اگه بلایی سر الین هم بیاد تا اخر عمرم نمیخشت

_آراد

جوابی بهم نداد خواست بره که رفتم دستشو گرفتم

_من نمیدونم کیه. ت شرکتم دشمنی ندارم که همچین کارهایی بکنه

بدون هیچ حرف خیره شده بود زمین چیزی نمیگفت خدااااااااااا این کیه که اول مونا حالا
الین رو میخواد ازمون بگیره اراد خواست چیزی بگه که صدایی از اتاق الین اومد به
اراد نگاه کردم با عجله رفتم سمت اتاقش در رو باز کردم دیدم الین.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 76

•الین•

ت خونه ی قدیمی آقابرگ تنها بودم یعنی آریا منو ول کرده رفته؟

شروع کردم دور تا دور خونه رو گشتن گریه میکردم اسم مامان و بابا اریا رو صدا
میزدم که نوید اومد ترسیده عقب رفتم

_نو.....ید

اومد جلوم ایستاد و دستشو گذاشت رو سینه ام هلم داد که خوردم به نرده

_میخوام اونقدر بزنمت.

الین از بدن کبودت لذت میبرم

از ترس به سکسه افتاده بودم اب دهنمو به زور قورت دادم دستشو به طرفم دراز کرد
عقب رفتم که از پله ها افتادم پایین.

و جیغ بلندی کشیدم که با تکون های کسی از خواب پریدم نفس نفس میزدم عرق سردی
رو کمرم و پیشونیم نشسته بود

_الین. الین منو نگاه

نمیتونستم حرکت کنم هنوز تو شوک افتادتم بودم و فقط، چیز های نامفهومی میگفتم

_الین به خودت بیا

فقط، صدا بود میخواستم جواب اریا و اراد رو بدم ولی نمیتونستم حرف بزنم ترسیده بودم
خودشم خیلی.

وقتی یه طرف صورتم سوخت به خودم اومدم .

دستمو گذاشتم رو صورتم و برگشتم نگاه کنم که چی کسی منو زده وقتی دیدم آریاس
خودمو پرت کردم ت بغلش با جیغ و صدای، بلند گریه کردم

آریا دستاشو دورم حلقه کرد کنار گوشم اروم زمزمه کرد

_خواب بود فقط، خواب بود الینم. من اینجام اروم باش

_آر... یا..... اون..... میخواد..... باز.. م... م.. نو..... بزنه

_مگه من مردم کسی تو رو بزنه. الان اروم باش خوشگلم خواهش میکنم

کمی اروم شده بودم ولی نمیخواستم ازش جدا شم خیلی میترسیدم....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 77

کمی گذشت اراد اومد پیشم نشست

_خوبی

_اره

آریا خواست از خودش جدام کنه که سفت چسبیدم بهش

_من اینجا جایی نمیرم

اراد بلند شد و رفت منو آریا تنها موندیم آریا بغلم کردو باهم دراز کشیدیم دست آریا روی موهام بود

_تا وقتی من کنارتم از هیچی نترس هیچی

کمی با حرفاش اروم شدم سرمو بردم گردنش، بوی بدنش رو ت ریه هام ذخیره کردم
نمیدونم چقدر باهام حرف زد، چقدر با موهام بازی کرد که خوابم برد.

با نوری که به چشمام خورد از خواب بیدار شدم.

دستم گذاشتم تا چشمامو اذیت نکنه کمی که چشمام به نور عادت کرد بلند شدم رفتم
دشویی دست و صورتمو شستم اومدم بیرون نگاهی به اتاقم انداختم اینجا که اتاق من

نیست ترسیده خرس مو بغل کردم در رو اروم باز کردم دیدم خونه ی عمو اینام بدو بدو
از، پله ها امدم پایین دیدم خاله ی آریا و دخترش اینجان همشون داشتن صبحونه میخوردن
با صدای خواب الودی گفتم

_سلام صبح بخیر

عمو برگشت و با لبخند گفت

_سلام خوشگل عمو

لبخندی به عمو زدم زمو و آریا و اراد و بقیه با خوش رویی جوابمو دادن خواستم برم
بشینم ولی جایی نبود که آریا گفت

_بیا بغلم بشین الین

با ذوق رفتم سمتش که دختر خاله ی آریا گفت

_چرا رو پایی ت بزا بشینه پیش اراد قراره زن اون شه

اراد_قرار نیس الین زن من شه

رو پای آریا نشستم دم گوشش گفتم :

_نیلو کم بود اینم اضافه شد

آریا خنده ای کرد که رو به دختر خالش کردم و گفتم

_من اگه بخوام هم رو پای آراد میشنم هم رو پای آریا به ت چه

همه داشتن ریز ریز، میخندیدن ولی دختر خالش قرمز شده بود بدون توجه بهش به آریا گفتم

_آریا چرا نوتلا نیس

_الان میگم بیارن

سری تکون دادم که آریا به خدمتکاره گفت نوتلا بیاره....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت78

انگشتمو کردم ت نوتلا بعد کردم ت دهنم مکیدم وای عاشق این کار بودم بازم همین کار
رو تکرار کردم که آریا گفت

_نکن

منم مثل خودش اروم گفتم

_چرا

_من میگم نکن ت هم نکن باشه

سری تکون دادم و صبحونمو خوردم

آریا منو گذاشت زمین و گفت

_برو لباساتو بپوش بریم مدرسه

سری تکون دادم خواستم برم که یاد مامان و بابا افتادم رو به عمو کردم و گفتم

_عمو جون بابا و مامان کجان

عمو یه نگاهی به زنمو و آریا کرد و خواست چیزی بگه که آریا گفت

__رفتن شمال

__یعنی بدون من رفتن دیدن عزیز جون

بغض کردم من عزیز جون رو خیلی دوست داشتم با ناراحتی رفتم اتاقم لباسمو درآوردم و میخواستم شلوارمو بپوشم که در اتاق باز شد و آریا اومد ت کنارم نشست و گفت

__چرا بغض کردی موش کوچولو

بغضش کردم و گفتم

__آریا آخه اونا رفتن پیش عزیز جون منو نبردن اگه بیان دیگه نمیرم خنثون پیش ت میمونم

__خب اونا نتونستن ببرنت درضمن مگه ناراحتی پیش منی

__ناراحت نیستم فقط، دلم برا عزیز جون تنگ شده

یدفعه یادم اومد که 5 روز دیگه تولدمه با خوشحالی لب آریا رو بوسیدم و با هیجان گفتم

__آریا 5 روز دیگه تولدمه

__میدونم عسلم حالا لباساتو بپوش موهاتم بیار ببافم

__بیا اتاق کارت دارم

سری تکنون داد و رفتم اتاق کمی بعد اراد اومد ت

__برو حاضر شو قراره بریم روان شناس

__بهت قبلا هم گفتم من نمیام حالم خوب شده

__حالت خوب شده نه پس، چرا شب ها داری فقط، کابوس میبینی

__همه ت خواب هاشون کابوس میبین

__اراد منو سگ نکن گفتم میای یعنی میای

__نمیام

__اخه احمق میخوای افسرده شی تازه حالت کمی خوب شده بازم میخوای مثل مرده ها
رفتار کنی

خواست جوابی بهم بده که در باز شد و الین اومد ت با لباس های مدرسه اش چه با نمک
میشه موشم

_چرا دارین دعوا میکنین؟

_داریم حرف میزنیم عسلم برو پایین الان میام

الین رفت و رو به اراد کردم

_به خاطر..... مونا

اینو گفتم و از، اتاق خارج شدم رفتم پایین دیدم الین نشسته داره نوتلا میخوره کل دهنش
نوتلاس.

ای خدا کی بزرگ میشه این موش من

_الین

ترسیده نگام کرد و با تپه تپه گفت

_سلام

ت سالن کسی نبود منم از فرصت استفاده کردم لبای الین رو کشیدم ت دهنم شروع کردم
به خوردنشون کمی که گذشت با صدای کسی، از، هم جدا شدیم.....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت80

برگشتم عقب فکر کردم باباس، ولی با دیدن اراد و النّا(دختره خاله ی آریا)ساکت شدم الین ترسیده چسبید به بازوم و خودشو پشتش قائم کرد النّا با چشم های عصبی و اراد با چشای شیطان نگاه میکرد اففف همینو کم داشتیم

النّا با قدم های بلند خودشو رسوند و سیل ی محکمی به گوش الین زد و با صدای بلندی گفت

_دختره ی خراب همه آریا رو میخوای هم اراد کور خوندی

خواست ادامه بده که با صدای بلندی فریاد زدم

_دهنتو ببند النّا وگرنه جور دیگه ای میبندمش

کیف الین رو برداشتم و دستشو گرفتم باهم از پله ها اومدیم پایین برگشتم سمت اراد که داشت میخندید

_ببند نیشتو

خنده ی بلندی کرد که باعث شد منم بخندم ولی با صدای حق حق الین خفه شدم

برگشتم طرف اراد سویچ رو دادم بهش و باهم از خونه خارج شدیم سوار ماشین شدیم ولی
من رفتم پشت پیش الین نشستم گریش منو داغون میکرد بغلش کردم که سرشوت سینم
قایم کرد

_گریه نکن الینم فدات شم من نمیتونم گریه تو ببینم

_اگه..... بابا یا عموو..... بفهمن چی اون موقع دیگه..... نمیزارن..... ببینمت

اون میترسید دیگه منو نتونه ببینه من فک کردم به خاطر سیلی الناس لبخندی زدم چقدر
وابستم شده بود

_نترس مگه نگفتم تا من هستم از چیزی نترس

این دفعه با شدت بیشتری گریه کرد

_لعنتی گریه نکن من میمیرم وقتی گریه میکنی

بدون توجه به اراد لبامو بوسید.....



<https://t.me/joinchat/sP0oSktFW2EyMTY0>



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 81

• آریا •

با صدای گوشیم الین ازم جدا شد و خجالت زده سرشوت سینم مخفی کرد گوشه رو برداشتم دیدم میلاده

_بگو

_به به اقا آریا یه وقت زحمتت میشه اگه به من زنگ بزنی

_زر نزن میلاد

_کجایی؟

_دارم الین رو میبرم مدرسه

_مگه قرار نبود منم ببری

_اففف میلاد میخوای بیای چیکار کنی؟

شیطون خندید و گفت

_زن بگیرم دیگه

خنده ای کردم کمی با میلاد کل کل کردم و خندیدم بعد گوشو قطع کردم.

بعد 5 دقیقه آراد ماشینو جلو مدرسه نگه داشت.

با الین از ماشین پیاده شدیم به اراد گفتم منتظر بمونه بعد باهم وارد مدرسه شدیم رفتیم اتاق مدیر چون کمی دیرش شده بود در رو زدم رفتم داخل

_سلام من پسر عموی الین هستم مشکلی پیش اومده بود نتونست بیاد

مدیر_ الان کاغذ مینویسم الین خانم هم میتونه بره سره کلاسش

کاغذو دادم دست الین و لپشو بوسیدم باهاش خداحافظی کردم رفتم سوار ماشین شدم

_برو به ادرسی که بهت میگم

_بابا چه جوری بهت بگم من خوبم

_حرف نباشه برو مطب

رسیدیم مطب باهم پیاده شدیم رفتیم داخل به منشی اسم اراد و گفتم کمی بعد اراد رفت داخل.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 82

چند ساعت ت مطب بودیم دیگه داشتم خسته میشدم که آراد اومد بیرون بلند شدم رفتم
سمتش

_چی شد؟ حالت خوبه

لبخندی زد و چیزی نگفت خودم رفتم سمت اتاق دکتر در رو زدم وارد شدم

_سلام آقای دکتر ببخشید وقتتونو میگیرم من برادر آراد جهانی هستم

_بفرماید بشینین

_حال اراد چطوره

_خب چون اتفاقات جلو چشمش افتاده و عذاب وجدان داره و فکر میکنه همش تقصیر
اونه که به دوست دخترشون تجاوز شده و خودشو کشته شما باید بهش کمک کنین حرف
هایی بهش بگین که اون مقصر نیست این یه اتفاقی بوده افتاده و تموم شده و ایشون
تقصیری نداره.

وضعیتش زیاد بد نیست فقط، یدونه قرص ارام بخش به خاطر خواب راحتش نوشتم

خیلی ممنون دکتر

از دکتر خداحافظی کردم رفتم سمت ارادت ماشین نشسته بود سوار شدم و بهش گفتم

برو خونه ی میلاد

ت راه حرفی نزدیم رسیدیم در رو زدم دیدم کسی باز نکرد کلید خونه رو داشتم در رو باز کردم رفتم داخل نگاهی به خونه کردم پر بود از جعبه های پیتزا نوشابه و چیپس اینا لباس هاش رو کاناپه ها پهن شده بود از پله ها رفتم بالا در اتاقشو باز کردم دیدم اقا بغل یه دختر خوابیده....

میلاد

با صدای دادم هم دختره هم میلاد از خواب پریدن که میلاد با صدای خواب الود گفت

چطوری آریا.

بعد به دختره گفت

بخوابیم عزیزم

ای خدا چقدر بی خیال بود رو کردم سمت دختره پولشو دادم که رفت....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 83

سیلی به گردنش زدم که بلند شد و نشست

__عه آریا دختره کجا رفت

__میلا دهنشو ببند وگرنه....

__چی شده سر صبحی اومدی؟

داشتم لباس هاشو ت کمدش میزاشتم برگشتم و گفتم

__قرار بود با ما بیای مدرسه .

در ضمن مگه چند ساعت پیش باهات حرف نزدیم

__میام بزا برم حموم بعد. خودشم وقتی زنگ زدم بهت سر حال بودم ولی دختره انرژیمو گرفت

سلیلی دیگه بهش زدم که با خنده رفت تو حموم منم رفتم کمی سالن رو تمیز کردم و جعبه های پیتزا رو برداشتم لباس هارو انداختم لباس شویی.....

با میلاد از خونه زدیم بیرون سوار ماشین شدیم

اراد_منو نزدیکی پارک.... پیاده کن قراره با بچه ها بریم بیرون

_باشه

اراد و رو پیاہ کردیم میلاد نشست جلو صدای اهنگ رو زیاد کرد شروع کرد به خوندنش. جلوی در مدرسه پارک کردم با میلاد پیاده شدیم که زنگ مدرسه خورد یکی، یکی از کلاس خارج میشدن

میلاد_جون چه جیگرن.

_هیز

خنده ای کرد که چشمم به الین افتاد رفتم از پشت بغلش کردم و بوسی رو گونش زدم

_خسته نباشی موش کوچولو

برگشت با خنده گونمو بوسید و گفت

_مرسی.اریا کیانا هم با ما بیاد

_چرا که نه عزیزم حتما

دست الین رو گرفتم باهم رفتیم سمت ماشین که الین با جیغ اسممو صدا زد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت84

°الین°

دست اریا رو گرفتم رفتیم سمت ماشین که از پشت دختر نوید رو دیدم ترسیده با جیغ اسم اریا رو صدا زدم

_آریا|||

اریا زود برگشت طرفم و دستشو رو صورتم کشید ترسیده بودم

_خوبی. چی شده کوچولوم هوم.

نتونستم حرف بزنم فقط با دستم پشت درخت رو نشون دادم اریا داشت برمیگشت که نوید
از اونجا رفت اریا نگاهی کرد وقتی دید کسی نیست برگشت سمت

_کسی اونجا نیست که نفس من

_نو.....ید

با گفتن اسمش اریا شوکه بهم نگاه کرد

_بیا بریم عسلم بعد درموردش حرف

میزنیم

سوار ماشین شدیم که میلاد رو دیدم

_سلام میلاد

_سلام عروسک چطوری؟

_خوبم ت چطوری؟

_عه میگذرونیم

کمی که گذشت میلاد صدای اهنگ رو زیاد کرد و نگاهی به کیانا انداخت که کیانا چشم
غره ای بهش رفت که میلاد براش بوسی فرستاد

کیانا_ اقا میلاد میشه صدای اهنگ رو کم کنین؟

میلاد_ شما فقط امر کن عروسک

منو کیانا با تعجب به میلاد نگاه میکردیم

کیانا_ چقدر پرو

میلاد_ پرو دوس داری عروسک؟

طول راه کیانا و میلاد فقط بحث میکردن منو آریا فقط بهشون میخندیدیم اول میلاد رو
رسوندیم میلاد پیاده شد روبه کیانا گفت

_شماره مو میدم بهم زنگ بزن عروسک

شماره رو داد به کیانا و رفت کیانا کاغذ رو انداخت ت جیبش. از بین دو صندلی رد شدم
و نشستم پیش آریا.

کیانا رو هم رسوندیم خونه شون بعد رفتیم خونه ی عمو.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت 85

از ماشین پیاده شدیم باهم وارد خونه شدیم که زنمو اومد استقبال مون

_خسته نباشی پسر م

بعد رو کرد سمت من صورتمو بوسید

_ت هم خسته نباشی فندق زنمو

منو اریا از زنمو تشکر کردیم رفتیم بالا هنوز ذهنم درگیر نوید بود اگه بازم مثل گذشته
منو بزنه چی؟

لباسامو داشتم درمیاوردم که در باز شد و اریا اومد ت و نشست رو تخت

_بیا بشین

رفتم سمت تخت نشستم پیشش

_بگو

_____ چيو

چرا از نوید میترسی

از سوالش جا خوردم اگه بهش، میگفتم چیکار می‌کرد؟
نوید رو میکشت بعد میوفتاد زندان من که بدون اون هیچم

نمی...ترسم

دروغ نگو

نه. نه دروغ نمیگم

__سگم نکن الین یادته رفتیم رستوران نوید اومد ت ترسیدی من از نوید دلیل ترسیدنتو پرسیدم گفت برو از الین بپرس خودشم بهم گفت تو، ت کمرت چال داری. اون از کجا میدونه هاااااان

.....

جوابمو بدھه

خیلی ترسیده بودم ت خودم جمع شده بودم اگه بفهمه منو ول میکنه مطمئناً

_____گفتم باشه خودش میاد بهم میگه چرا از نوید میترسه ولی ت نگفتی یا همین الان بهم
میگی یا میرم نوید و با دستای خودم میکشم

_____.....

جوابی ندادم که رفت سمت در از اتاق خارج شد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت86

اگه بکشتش چی؟ نه آریا همچین کاری نمیکنه اگه کرد ت یه تصمیم انی گفتم

_____اون..... منو..... میزد

وايستاد ولی برنگشت و منم تونستم راحت حرفامو بگم

_وقتی... از دست چیزی..... اعصابانی... یا وقتی..... با کسی دعوا میکرد..... یا اقا
بزرگ به ت محبت میکرد..... میمومد..... منو..... لخت..... به..... تخت.....
میست..... بعد با کمر بند یا..... خودش منو میزد

وقتی داشتم بهش میگفتم همه اون روزا جلو چشم او مدن احساس کردم بدنم درد میکنه
دستام عرق کرده بود. آریا چیزی نگفت در رو با ضرب بست و رفت. افتادم زمین شروع
کردم به گریه کردن.

نمیدونم چقدر گریه کردم که چشم خود به خود بسته شد چیزی نفهمیدم

°آریا°

حرف‌های الین بدجور داغونم کرده بود انگار یکی داشت اون حرف هارو هر ثانیه تکرار
میکرد

«اون بدنش رو دیده»

«اذیتش کرده اونو زده»

جلوی در نشستم زمین که صدای هق هق الین بیدار شد دستامو گذاشتم رو گوشام من
تحمل شنیدن گریه ی الین رو نداشتم.

نمیدونم چقدر گذشت که صدای گریه ی الین قطع شد از جام بلند شدم رفتم پایین از خونه
زدم بیرون و شماره ی نوید رو گرفتم جواب نمیداد دوباره زنگ زدم که جواب نداد شماره
ی نیلو رو گرفتم

_جانم

با داد گفتم:

_نوید کجاست

_نمی... دونم

_منو سگ نکن بگو برادر کصکشت کجاست

_به خدا نمیدونم آری

نداشتم حرفشو ادامه بده گوشی رو قطع کردم بوق کامیون اومد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_87

کامیون داشت با سرعت میومد سمت فرمون رو تا اخر چرخوندم و پامو گذاشتم رو ترمز
و کامیون از کنارم رد شد

با نفس نفس سرمو گذاشتم رو فرمون کمی، که گذشت حالم که جا اومد روندم سمت بام
تهران اونجا حالمو خوب میکنه

از ماشین پیاده شدم رفتم نشستم رو صندلی و به تهران نگاه کردم احساس می کردم تهران
زیر پامه

یاد الین افتادم رفتم به گذشته همیشه لباس های پوشیده میپوشید بعضی موقع ها که لباسش
میرفت بالا جاهای کبودی میفتاد بیرون ازش میپرسیدم میگفت که خورده به در ولی وقتی
نوید رفت چندماه بعدش شروع کرد به لباس های باز پوشیدن تاپ دامن شلوارک همین
جوری داشتم بهش فکر میکردم که گوشیم

زنگ خورد دیدم مامانه حوصله ی جواب دادن نداشتم.

کمی که گذشت اراد زنگ زد خواستم جواب نددم ولی گفتم شاید کار واجبی داره

_جانم

_الین ت بیمارستان بستریه

با حرف اراد زود از روی صندلی بلند شدم و

_کدوم بیمارستان چرا چی شده

__بیمارستان..... نمیدنم چرا روی زمین بود آوردیم بیمارستان بیا اینجا

بدون حرف گوشی رو قطع کردم سوار ماشین شدم و با تمام سرعت راندم سرعتم بیش از حد زیاد بود از وسط ماشین ها لایمی میکشیدم کمی که گذشت به بیمارستان رسیدم بدون قفل کردن در های ماشین بدو رفتم سمت پذیرش و اسم الین رو گفتم منتظر موندم که بهم بگه کجاست که گوشیم زنگ خورد یه نگاه کردم دیدم عمومه.

اگه جواب ندن نگران میشه اگه بدم الین رو بپرسه چی بگم؟

بلاخره جواب دادم

__سلام عمو

صدای خسته ی عمو اومد

__سلام پسرم خوبی؟

__خوبم عمو جون شما خوبین زنمو حالش خوبه

__عه بد نیست. الین پیشته میخوام باهاش حرف بزnm دلم براش تنگ شده

__اممم عمو اعصع الین خوابه وقتی بیدار شد زنگ میزنم

__مطمئنی

_امممم اره اره

_خب باشه به همه سلام برسون خدافظ

_چشم خدافظ

گوشی رو قطع کردم رفتم اتاقی که الین توش بستری بود.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_88

رفتم بالا دیدم مامان و بابا و اراد اونجان رفتم پیششون و گفتم

_چی شد؟ اون که حالش خوب بود.

مامان با گریه گفت:

_وقتی تو رفتی منم رفتم گفتم شاید بچم گرسنه باشه هر چقدر در رو زدم جواب نداد رفتم داخل دیدم روی زمین نشسته تبش خیلی بالا بود بدنش داشت میلرزید.

دستی به مو هام کشیدم و منتظر موندم دکترش بیاد نمیدونم چقدر رفتم و اومدم که دکتر
اومد بیرون، رفتم سمتش و گفتم

_سلام آقای دکتر حال الین چگونه

دکتر عینکش رو در وارد

_حالش خوبه تبش زیاد بود و فشار عصبی بهش وارد شده هنوز سنی نداره که
حیف دختری به این خوشگلی دچار فشار و بیهوشی شه. سرمش تموم شد میتونین
ببرینش، و لطفا داروهایی که میگم رو تهیه کنین

_خیلی ممنون آقای دکتر

با دکتر رفتم نسخه رو بهم داد رفتم به اراد گفتم بره از داروخونه ی بیمارستان بخره و به
مامان و بابا گفتم برن خونه

_چیزی شد حتما خبر بده.

سری تگون دادم و بابا اینا رفتن منم رفتم پیش الین در رو باز کردم دیدم چشماش بازه در
رو بستم که متوجه من شد اروم سرشو انداخت پایین

_منو نگاه کن

سرشو بلند نکرد داشت عصبیم میکرد

_وقتی رفتیم خونه از اول همه چیو بهم میگی فهمیدی؟

سرشو تکون داد و من با صدای بلندی گفتم

_فهمیدی؟

با صدای ضعیفی گفت

_اره

نمیخواستم باهاش بد رفتاری کنم ولی جز من کسی بهش دست زده بود و این داشت منو
دیونه میکرد

_چرا نگفتی که داره ت رو میزنه و اذیت میکنه

_ترسی..... دم

چیزی نگفتم میدونستم میترسه برا همین زیاد سوال نپرسیدم خم شدم لباشو بوسیدم و کنار
گوشش گفتم

_بخواب موشم

ملافه رو روش مرتب کردم و نشستم رو مبل و بهش نگاه کردم



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_89

°الین°

با صدای آریا که داشت صدام میزد بیدار شدم

_الین.بیدارشو بریم خونه

چشامو مالیدم که آریا سرمو از دستم دراورد هودی مو سرم کرد کفشامو پام کرد دستمو گرفت باهم از بیمارستان خارج شدیم

_آریا

_بله

سرد جوابمو داد حقم داشت ولی نمیتونستم سردیشو تحمل کنم

__میشع واسم خوراکی بخری

__نه نمیشه به جای این ات اشغالا چیزی های مفید بخور

چیزی نگفتم و فقط بغض کردم باهم راه افتادیم در ماشین رو برام باز کرد من نشستم در
رو بست ماشین رو دور زد نشست و با سرعت بالا حرکت کرد سرعتش خیلی زیاد بود
از ترس به صندلی چسبیده بودم اروم نالیدم

__اروم برو

__صدات در نیاد

دیگه چیزی نگفتم و به صندلی چسبیدم ت دلم به نوید فقط فحش میدادم اگه اون نمیومد اریا
نمیفهمید و باهام سرد نمیشد

رسیدیم اریا در رو برام باز کرد با هم
رفتیم داخل عمو ناراحت نشسته بود رو کاناپه

__سلام عمو

عمو سرشو بلند کرد با دیدنم لبخندی زد با خوشحالی بلند شد و بغلم کرد

__سلام خوشگل عمو خوبی جاییت درد نمیکنه که. ت که مارو نصف عمر کردی

__بخشید عمو جون

__فدا سرت قشنگم بیا بشین

با عمو رفتیم نشستیم که آریا لباس هاشو عوض کرد و رفت بیرون ناراحت شدم.

زنمو برام سوپ آورد با کلی جیگر خوردم و رفتم خوابیدم. نمیدونم چقدر خوابیده بودم که بلند شدم رفتم پایین دیدم النّا نشسته رو پاهای آریا.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_90

با بغض بهشون نگاه کردم یعنی دیگه دوسم نداره اروم نشستم رو پله ها بهشون نگاه کردم و اشک ریختم آریا دستی به پاهای النّا کشید که النّا لباسو گذاشت رو لبای آریا که چشای آریا بهم افتاد

جیغ بلندی که کشیدم آریا رو ترسید آریا النّا رو انداخت زمین و اومد پیشم سعی کرد منو اروم کنه ولی من دستامو رو گوشم گذاشتمو بیشتر گریه کردم

عمو و زنمو و اراد اومده بودن سعی داشتن منو اروم کنن ولی من فقط اون لحظه جلو
چشم بود که آریا بلندم کرد منو برد اتاق و در رو بست و گذاشت رو تخت منو نشوند رو
پاهاش سفت بغلم کرد و اروم شروع کرد به حرف زدن

__هیسس اروم باش اروم موش کوچولو اون چیزی که ت فکر میکنی نیست من حالم بده ت
رو این جوری میبینم بد تر میشم فقط، اروم باش

دیگه جیغ نمیکشیدم فقط گریه میکردم آریا منو گذاشت رو تخت رفت لباس آورد و تنم
کرد کیفمو برداشت و دستمو گرفت

__میریم خونه ی من.

سری تکون دادم که از، اتاق خارج شدیم که عمو اومد و دستی به سرم کشید و نگران
گفت

__چی شده خوشگل عمو چرا داد میزدی

__هیچی عمو دلم برای مامان و بابا تنگ شده

__این که جیغ و گریه نداره الان آریا زنگ میزنه حرف بزن باهاشون

__مرسی عمو جون

با آریا از خونه خارج شدیم سوار ماشین شدیم حرکت کردیم خونه ی آریا، آریل ت راه
اصلا حرف نزد نزدیکیه سوپری نگه داشت و رفت کمی بعد با خوراکی اومد نشست و
حرکت کرد سمت خونه.

باهم از ماشین پیاده شدیم رفتیم سمت ساختمون



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_91

آریا

الین رو اوردم خونه بهش گفتم بره لباساشو عوض کنه منم رفتم غذا سفارش دادم چون
ملیحه خونه نبود رفتم سمت تلویزیون روشنش کردم فیلمی گذاشتم و منتظر موندم الین
بیاد. اگه فکرای بد دربارم کنه چی؟

من نمیخواستم النا رو ببوسم باید بهش توضیح بدم

کمی گذشت دیدم داره با خرسش میاد تاپ و دامن کوتاه پوشیده بود دلم ضعف رفت برای
خوشگلیش اومد نشست وسط، پاهام و سرشو رو سینم گذاشت

_آریا من گشمنه

_الان میارن خوشگلم

سری تکون داد و خودشو کمی تکون داد و بعد به فیلم نگاه کرد نصفه های فیلم بود که زنگ خونه رو زدن رفتم حیاط، در رو باز کردم پیتزا و مرغ سوخاری هارو گرفتم اومدم داخل رفتم نوشابه و اب اوردم نشستم پیش الین و پیتزاشو باز کردم سس ریختم روش دادم بهش بخوره.

با ولع شروع کرد به خوردن غرق نگاه کردنش شدم که نصفشو خورد و کشید کنار لباش سسی بود منم کمی مرغ خوردم رو کاناپه نشستم که الین بازم اومد نشست بین پاهام نگاهی بهش کردم لباش هنوزم سسی بود.

میخواستم تا میتونستم ببوسمش ولی قهر کرده بودیم ولی بازم میشینه رو پاهام لبخندی به این حسود شدنش زدم

یه چشمم به فیلم بود یه چشمم به لباش تو فیلم داشتن همدیگرو بوس میکردن دیگه نتونستم تحمل کنم سرشو برگردوندم لبامو گذاشتم رو لباش.

شروع کردم به خوردنشون جوری میخوردم شون که انگار سال ها تشنه ی اب بودم لبامو ازش جدا کردم کامل برش گردوندم که پاهاشو دور کمرم حلقه کرد اونم شروع کرد منو بوسیدن نفس کم آورد ازم جدا شد ولی لباشو مماس لبام قرار داد وقتی حرف میزد لباش روی لبام کشیده میشدن که باعث میشد تحریک شم با نفس نفس و چشای اشکی گفت

_دیگه نبینم جز من کسی بشینه رو پاهات

بغض شو قورت داد و ادامه داد

_بهت دست بزنه بوست کنه فهمیدی

با داد گفت: فهمیدی

اخ من که میمیرم برایش خواستم جوابشو بدم که لباسو گذاشت رو لبام شروع کرد به بوسیدنم....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_92

نتونستم تحمل کنم انداختمش رو کاناپه خودمم روش خیمه زدم تاپشو دراوردم گردن سفیدشو میخواستم کبود کنم مک محکمی زدم که به دستم چنگ زد شروع کردم به مک زدن گردنش اونقدر خورده بودم که کلا گردنش خون مرده شده بود به سینه هاش بوسه زدم نوک صورتی سینه اش داشت بهم چشمک میزد

سرمو جلو بردم مکی بهش زدم که الین کمرشو بلند کرد و کوبید به کاناپه وقتی حرکتشو دیدم با شدت بیشتری شروع کردم به خوردنشون

__آه دردم گرفت آریا اروم

سرمو بلند کردم بوسی رو لبش زدم رفتم پایین تر و دامنشو کشیدم پایین شورت صورتی
توریش به پاهای سفیدش خیلی میومد بوسی روش زدم بینیمو روش کشیدم و بوییدم

__بوی بهشتت عالیه الینم

شورتشو از پاهاش دراوردم پاهاشو از هم باز، کردم و نگاهی به بهشت خوشگلش کردم
سرمو جلو بردم بوسی روش زدم بعد بهش زبون زدم

__اه آریا بیشتر بخور

__چی میخوای خوشگلم

__بخورش

شروع کردم به مکیدنش و با دستم چوچولشو میمالیدم الین فقط با صدای خمارش اه
میکشید کم مونده بود که ارضا شه سرمو بلند کردم که باهیجان گفت

__ت هم لخت شو

__به به توله ام رو ببین

خجالت زده سرشو انداخت پایین تی شرت و شلوار مو دراوردم

_آریا دراز بکش

خنده ی بلندی کردم و دراز کشیدم....



کوچولویی 🍑 شهوتی

#پارت_93

دراز کشیدم و الین نشست روم شرتمو درآورد و گفت

_اممم آریا چه بزرگ شده

_ت رو دیده برا همین

خنده ی کوچیکی کرد و نشست رو آلتَم خودش رو روش تَکون داد بهشتش رو آلتَم کشیده
میشد اه عالی بود خم شد لبامو بوسید گردنمو، سینه مو، شکممو لبسید تا رسید به آلتَم بدون
اینکه نگاه شو ازش بگیره گفت

__آریا بخورمش؟

__اگه دوس داری بخور

التمو ت دست هاش گرفت و مالوند بعد گذاشت دهنش مک زد به سرش که اه مردونه ای کشیدم وقتی دید خوشم اومد تندتند مک میزد

__اه الین بکن تو دهنش لیس بزن لعنتی

کارهایی که گفتمو انجام داد عالی میخورد ولی بعضی موقع ها دندون میزد ولی اونم برام لذت بخش بود التمو از دهنش کشیدم بیرون سرشو جلو آوردم شروع کردم به خوردن لباس اونقدر محکم مک میزدم که صدایش کل خونه رو برداشته بود ازش جدا شدم سرمو بردم نزدیک گوشش گفتم

__الین میزاری از پشت رابطه داشته باشیم

__درد داشت

__اففف باشه علسم

خواستم بهش بگم که با دهنش بخوره که پشت کرد بهم و باسن خوشگلشو قمبل کرد

_باشه آریا از پشت بکن ولی کاری کن که دردم نگیره

بوسی رو چال باسنش زدم و گفتم

_نمیزارم عسلم فقط، ت تنگی برا همین دردت میگیره

سرمو پایین اوردم و شروع کردم به خوردن سوراخ باسنش و بهشتش اونقدر خوردم که با لرزشی بین بازو هام ارضا شد بوسی به سرش زدم رفتم کرم اردوم کرم رو به سوراخش زدم و انگشت اولمو وارد کردم که اهی کشید و لبشو زیر دندون گرفت یک انگشتمو کردم دو بعد از اینکه جا باز کرد التمو اروم اروم فرستادم که از درد جیغ ارومی کشید و روکش کاناپه رو چنگ زد....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_94

کمی مکث کردم بعد کامل واردش کردم اونقدر تنگ بود که که انگار سوارخش دور التم حلقه شده بود اروم شروع کردم به عقب جلو کردن آلتم داخل کونش

دستامو سمت دهنش بردم و گفتم

__بمکش

انگشتامو با اب دهنش خیس کرد و مکید

انگشتامو دراوردم گذاشتم رو بهشتش تند تند مالیدم لبامو گذاشتم رو گردنش و شروع کردم به خوردنش اروم التمو عقب جلو کردم

__آه اوففففف آریا تند تر دستتو تکون بده دردم داره از یادم میره

دستمو روی چوچولش گذاشتم و محکم فشار دادم و مالیدم و خودمو عقب جلو کردم شدت ضربه ها مو بیشتر کردم

__ای الین چقدر تنگی ت

__آریا تندتر اه خواهش میکنم

با حرف الین حال بد شد تند تر ضربه زدم با هر ضربه ای که میزدم بدن الین و کاناپه تکون می خورد صدای ناله های منو الین کل خونه رو پر کرده بود توی فیلم هم رابطه داشتن الین نگاهی بهشون کرد با ناله گفت

__آریا اه توام از جلو بکن

_نمیشه عزیزم نمیخوام بکارتتو بگیرم

سرعت انگشتامو بیشتر کردم و تند تر ضربه زدم کمی بعد باهم ارضا شدیم هر دو مون به
نفس نفس افتاده بودیم اروم ازش بیرون کشیدم که درد نداشته باشه
از رو میز دستمال کاغذی برداشتم هم الینو هم تمیز کردم هم خودمو.

کرم رو برداشتم کمی رو سوراخش ریختم تا زیاد متورم نشه

_آریا نکن

_بزا بزنم زیاد متورم نشه کمی صب کن تموم میشه خوشگلم

وقتی تموم شد رو کاناپه دراز کشیدم الینو هم روی خودم کشیدم که الین گفت

_بکارت چیه آریا؟

_مگه نمیدونی

_نه نمیدونم ولی امروز درباره ی پریود برام توضیح دادن

_بکارت پرده ای که ت بهشتت هست که نشون میده ت دختره پاکی هستی و کسی به
بهشتت دست نزده وقتی که ازدواج کنی بکارتتو از دست میدی

_درد داره؟

_کمی درد میکنه خون میاد بعد دیگه درد نمیکنه

سرشو بع معنی فهمیدن تکون داد و سرشو رو سینم جابه جا کرد و خوابید....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_95

بوسی رو موهاش زدم و بغلش کردم بردم اتاق رو تخت گذاشتمش و رفتم شلوارک پام کردم

دراز کشیدم و الینم کشیدم سمت خودم ت بغلم بود اه تموم ارامشم بود این دختر

پاهامو رو پاهاش انداختم دستامو دورش حلقه کردم و سرمو داخل گردنش فرو کردم ناخوداگاه چشمم بسته شد و خوابیدم.

باتکون های ریزی چشامو نیمه باز، کردم دیدم الین داره تکون میخوره چشامو باز بستم سفت بغلش کردم

_آریا دارم خفه می‌شم

جوابی بهش، ندادم که با جیغ اسممو صدا زد که از خواب پریدم

_آریا|||

_چی شد

جاییت درد می‌کنه

کسی اومد

_هیچی داشتی خفم می‌کردی اه

بدون توجه بهش رو تخت ولو شدم بالش رو بغل کردم کمی بعد الین نشست رو کمرم خم شد بغلم کرد و اروم نالید

_پشتم کمی درد می‌کنه

سریع برگشتم و گرفتمش بین بازو هام نشوندمش رو شکمم اروم سرشو گذاشت رو سینم بوسی رو موهایش زدم و انگشتمو رو سوراخ پشتش گذاشتم و اروم مالیدم

_آریا

_جونم

_من کی با تو ازدواج میکنم؟

_به زودی الینم بزا مشکلامون حل شه من ت رو به کسی نمیدم.

_الین

_جونم

_من نمیخواستم النا رو ببوسم میخواستم پشش بزnm که..... ت رو دیدم

_من.. بهت اعتماد دارم آریا

لبخنده بزرگی زدم بینیشو مالوند به گردنم سرمو بلند کردم به سقف خیره شدم و موهای
الین رو نوازش کردم.

اول باهم حموم کردیم بعد یه دست لباس تمیز بهش دادم پوشید صبحونه ی مفصلی به
خوردش دادم و گفتم بره لباساشو بپوشه ببرمش مدرسه خودمم رفتم لباس پوشیدم امروز
جلسه ی مهمی داشتم باید زودتر میرفتم رفتم پایین دیدم الین نیس کمی منتظر موندم دیدم
نمیاد

_الیییییین زود باش دیگه عه

دارم مقنعه مو میپوشم صبر کن.

نگاهی به ساعت کردم دیدم کمی وقت دارم

البیسییییییییییین توله سگ بیا دیگه اگه نیای من رفتم

دیدم داره از پله ها میاد پایین

اومدم. اومدم



کوچولوی  شہوتی

#پارت 96

○الين○

رفتم پایین دیدم اریا عصبیه منم لبخندی زدم و دستپاچه گفتم

امممم ببخشید ..مقنعه درس درنمیومد

بلند شد و اومد رو به روم و ایستاد مقنعه مو گرفت و کشید جلو و موهامو درس کرد

_دیگه این قدر عقب نکش فهمیدی موش کوچولو

_باش

باهم از، خونه اومدیم بیرون سوار ماشین شدیم تو راه آریا برا مدرسه خوراکی خرید و داد دستم منم گذاشتم تو کیفم که یاد بابا و مامان افتادم

_آریا

_جانم

_میشه به مامانم زنگ بزنی

_چشم صبر کن جلو مدرسه پارک کنم بعد

کمی بعد آریا جلو ی مدرسه نگه داشت و گوشی شو درآورد و شماره ی مامان رو گرفت که صدای ناراحت مامان بلند شد

_الو

_مامان

__جانم عزیزم خوبی

__خوبم تو خوبی چرا صدات بغض داره

__چیری نیس عزیزم دلم برات تنگ شده

__کی میانین منم ببرین میخوام عزیز رو ببینم

مامان جوابی بهم نداد که صداش زدم

__مامان

.....__

__مامان

آریا گوشی رو از دستم گرفت و قطع کرد

__چرا قطع کردی

انگار اتفاقی، افتاده بود و بهم نمیگفتن.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_97

یعنی چی شده چرا بهم نمیگفتن

_آریا

_جانم

_میشه بگی چی شده

_چیزی نیست موش کوچولو حالا هم برو سر کلاست جلسم دیر شد

خودمو کشیدم جلو لپشو عمیق و خیس بوسیدم که دستشو پشت گردنم گذاشت لبامو کشید
ت دهنش و محکم مکید. خیلی درد گرفت و محکم زدم به سینهش و ازم جدا شد

_لبمو کندی

خنده ای کرد لپمو بوسید کیفمو برداشتم از ماشین پیاده شدم و رفتم سمت در برگشتم برای آریا دست تکون دادم وارد حیاط شدم صف و ایستاده بودن رفتم پیش کیانا و ایستادم کمی بعد باهم رفتیم داخل

زنگ اخر رو زدن با کیانا اومدیم بیرون به دور روبه نگاه کردم ولی آریا رو ندیدم کمی منتظر موندم ولی آریا نیومد داشتم نگران میشدم که صدای میلاد اومد رفتم سمتش

_سلام میلاد. آریا کو چرا نیومد اتفاقی افتاده

میلاد عینکش رو د آورد خنده ای کرد لپمو کشید و گفت

_نفس بگیر دختر آریا خوبه منو اومدم که ببرمت پیشش

نفس راحتی کشیدم کوله پشتیمو که خیلی سنگین بود رو انداختم زمین و به میلاد گفتم برداره . میلاد خم شد کیفمو برداره که با صدایی که به زور درمیومد گفت

_چی ت این گذاشتی دختر ت باشگاه وزنه ها اینقدر سنگین نیست

خنده ی کردم و رفتم از طرف کوله ام گرفتم و برگشتم سمت کیانا و گفتم

_فردا میبینمت کیانا مواظب خودت باش

میلاذ تازه متوجه کیانا شده بود کیانا رو دید نیشش باز شد....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_98

میلاذ با خنده کیفمو پرت کرد ت صورتم و رفت پیش کیانا

_سلام جوجو.

کیانا روشو برگردوند

_سلام

_منتظر بودم زنگ بزنی چشم به راه موندم

_چرا من زنگ بزنی خودت زنگ بزنی

میلاذ خنده ای کرد

_اخه من که شمارتو ندارم جوجو

رو کرد به سمتم و گفت

_مواظب خودت باش الین

و به رو به میلاد گفت

_اکه میخواستی از الین شمارمو میگرفتی

اینو گفت و رفت سوار سرویشش شد میلاد با نیش باز اومد سمتم

_شماره ی کیانا لطفا

_وقتی کیفو پرت کردی رو صورتم عمرا بهت بدم

میلاد بغ کرده نگاهم کرد منم بی توجه بهش رفتم سوار ماشین شدم چند دقیقه بعد میلاد اومد سوار شد و حرکت کرد.

جلوی خونه نگه داشت کیفمو برداشتم پیاده شدم منتظر موندم که میلاد بیاد ولی نیومد تقه ای به شیشه، زدم شیشه رو پایین کشید

_جانم عروسک

_چرا نمیای

خنده ای کرد

_برو خونه آریا منتظرته

سری تکون دادم باهاش خداحافظی کردم داخل ساختمان شدم و رفتم سمت اسانسور منتظر
موندم بیاد اومد سوارش شدم.

جلوی در ایستادم در رو زدم که آریا در رو باز کرد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_99

°آریا°

الین رو رسوندم مدرسه دیرم شده بود امروز جلسه ام مهم بود اول از همه زنگ زدم که
بیان خونه رو تزئین کنن هنوز واسه تولدش مونده بود ولی چون میخوام برم سر قبر
عزیز خواستم زودتر بگیرم

داخل هولدينگ شدم كه همه بلند شدند و سلام دادند رفتم اتاخم و به منشى گفتم اتاق جلسه
رو آماده كنه گوشى رو برداشتم زنگ زدم به ميلاد

__هااان

__هان و زهرمار بلد نيستى مثل ادم جواب بدى در واقع اكه ادم باشى.

__چون ت جاى حساسى بهم زنگ زدى يعنى خيلى حساس

__گمشو برو دنبال الين بعد بيار خونه ي من

__جان من تنهائى برم اون دختره هم مياى واى چرا زود زنگ نزدى

__ميلاد فقط، الين مياى فقط، الين ميتونى دختره رو هم ببينى.

__قطع كن من دختره رو دك كنم بره ميرم دنبالش

__آدم باش ميلاد ادم

__خدافظ

منتظر جوابم نموند گوشی رو قطع کرد مرضی نثارش کردم و رفتم اتاق جلسه.

با خسته نباشید من همه وسایل هاشونو جمع کردن منم وقتمو تلف نکردم و زود از شرکت زدم بیرون ت طول راه فکرم پیش الین بود.

کنار عروسک فروشی نگه داشتم پیاده شدم رفتم داخل سفارش خرسی صورتی که داده بودم رو گرفتم و رفتم خونه

همه چی خوب بود کیک، بادکنک ها، کادو هاش رفتم لباس هامو پوشیدم اومدم پایین که زنگ در زده شد رفتم دیدم الینه در رو باز کردم که اومد منتظر موندم، در خونه رو هم باز گذاشتم کمی بعد صدای اسانسور اومد و الین اومد ت.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_100

با دو خودشو پرت کرد ت بغلم و پاهاش رو دور کمرم حلقه کرد هنوز خونه رو ندیده بود بوسی به گونش زدم و اروم دم گوشش گفتم :

_تولدت مبارک همه کسم

واکنشی نشون نداد گذاشتم زمین وقتی برگشت خونه رو دید جیغ بزرگی کشید الین عاشق
بادکنک های قرمز بود رفت پیش بادکنک کشید پایین باز رفت بالا چشش به خرس
صورتی بزرگ افتاد رفت سمتش بغش کرد برگشت سمتم

_این که خیلی بزرگه

خنده ای کردم رفتم سمتش که خودشو کشید بالا شروع کرد به بوسه زدن به صورتم

_مرسی مرسی دوست دارم خیلی خوشگلن

_برو لباساتو عوض کن الان عمو اینا میان

_بابام اینا

_نه خوشگلم

الین رفت حموم منم رفتم پایین منتظر موندم بابا اینا میلاد و کیانا و عمه اینا هم بیان
خودشون بهم گفتن زود بگیر فرداش بهش بگو

سرمو تکیه دادم چشامو بستم که صدای الین دم گوشم اومد

_آریا

چشم‌ام رو باز کردم خواستم بگم جانم که زبونم بسته شد اونقدر خوشگل شده بود لباس
پفی جیگریش موهای عسلیش باز بود از دستش گرفتم و نشوندمش رو پاهام

_میخوای دیونه ام کنی

خنده ای کرد شروع کردیم به بوسیدن هم که صدای در اومد از الین جدا شدم باهم رفتیم دم
در اول بابا اومد الین رو بغل کرد بعد مامان اراد عمه و نیلو اخر سر هم میلاد

_تولدت مبارک عروسک امیدوارم با آریا زندگی خوبی داشته باشی و بچه های

خواست ادامه بده که دستمو رو دهندش گذاشتم کشیدمش ت .

به هممون داشت خوش میگذشت که صدای در اومد به الین گفتم حتما کیاناست الین رفت
در رو باز، کنه که صدای.....

? 18 🍷

🐻 haniyeh 🐻:

🍷 18 🍷 18 🍷

کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_101

°الین°

با خوشحالی در رو باز کردم دیدم نویده نفسم رفت بازم همون خاطرات اومد جلو چشم
دستم لرزید که صدای آریا اومد

_الین کیه

وقتی چیزی بهش، نگفتم که اومد پیشم وقتی نوید رو دید منو هول داد داخل یقه ی نوید رو
گرفت و در رو بست ولی من کاری نکردم همین جوری مونده بودم

به خودم اومدم در رو باز کردم دیدم آریا داره با مشتم میزنه ت صورتش ترسیده رفتم
سمتش، و از پیرهنش گرفتم کشیدمش

_آر..... یا..... خوا..... هش..... میکنم... نزن.... بیا..... بریم

ولی آریا به حرفم گوش نمیداد مشتم دیگه ای زد که نوید خندید و گفت

_تولدت مبارک الینم

خواستم بگم من الین ت نیستم آریا با داد گفت

_خفه شو خفه شو تا همین جا چالت نکردم یا همین الان از اینجا میری یا مدرکی که ازت
دارم درست میبرمت گوشه ی زندان تا اخر عمرت میمونی ت همون هولوفدونی

آریا چه مدرکی داشت؟

نوید پوزخندی زد و گفت

_چرند نگو

آریا خم شد در گوش نوید چیزی گفت که رنگ نوید پرید ولی خودشو نباخت آریا رو هل داد عقب و رفت.

با آریا روی پله ها نشسته بودیم سرمو روی بازوش گذاشته بودم

_چرا؟

_چی چرا موش من

_چرا نباید یه روز خوشحال باشم

آریا مثل من لبخند غمگینی زد دستمو گرفت باهم رفتیم داخل



کوچولوی  شهوتی

از، آریا ممنون بودم خیلی خوب بود یکی از بهترین روز های زندگیم بود خیلی دوشش دارم نبودشو نمیتونم تحمل کنم.

با آریا داشتیم میرقصیدیم میلاد و کیانا عمو و زنمو هممون داشتیم میرقصیدیم میخندیدیم به جز، نیلو میدونستم آریا رو دوس داره ولی آریا دوشش نداره.

تشنه ام شده بود رفتم اب بخورم که نیلو اومد ت بدون توجه بهش داشتم اب مو میخوردم که دست چپم سوخت اون قدر دردناک بود که جیغ بلندی کشیدم اون قدر صدام بلند بود که طمع خون رو احساس کردم.

نشستم زمین که همه سراسیمه اومدن ت اشپزخونه آریا وقتی دستمو دید با دو اومد نشست کنار و گفت

_چی ریختی ت دستت. اروم الان میریم بیمارستان

نتونستم جوابشو بدم نگاهی به دستم کردم قرمز شده بود و کمی از پوستم کنده شده و بود این باعث شد بیشتر گریه کنم آریا بغلم کرد برد ت اتاق کمی کرم زد و لباسمو در آورد

_آریا دستم خیلی درد میکنه

شروع کردم به گریه کردن آریا بغلم کرد و باهم از اتاق اومدیم بیرون رفتیم پایین آراد هم با ما اومد آریا دم گوشم گفت

_دردت به جونم خوب میشه

درد دستم طاقت فرسا بود سرمو رو سینه ی آریا گذاشتم.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_103

°آریا°

نگاهی به الین کردم که چشاشو بسته بود کاش به جاش من بودم دستش خیلی بد سوخته بود.

بوسی رو موهاش زدم که آراد جلوی بیمارستان نگه داشت پیاده شد اومد در رو برام باز کرد با الین پیاده شدیم رفتیم داخل که دکتر ما رو دید یدونه برانکارد آورد و الین رو بردن ت اتاقی و ماهم پشت اتاق موندیم

نمیدونم چقدر موندیم که دکتر اومد بیرون و باهم رفتیم اتاقش

_خب آریا جان سوختگیش خیلی زیاد نیست من جای سوختگی رو بستم بدوننه هم سرم و چند تا ارام بخش زدم که دردش رو کم کنه بهتون چند تا کرم و دارو میگم از داروخونه تهیه کنین

منو اراد از دکتر تشکر کردیم نسخه رو از دکتر گرفتم رفتم داروخونه منتظر موندم نوبتم شه

الین چه جوری دستشو سوزونده اخه افففف دستی به موهام کشیدم که رفتم دارو هارو خریدم

ساعت 3 شب بود که با ناله ی الین بلند شدم رفتم پیشش عرق کرده بود فک کنم مسکن ها اثرش رو از دست داده بود رفتم بیرون به پرستار گفتم

_خانم قادری

_بفرمایید آقای دکتر

_برو دوتا مسکن قوی بیار

_حتما

نشستم رو صندلی تا پرستار دارو هارو بیاره

الین دستشو چه جوری سوزونده ت این فکر بودم که یادم اومد نیلو هم ت آشپزخونه بود.

اخه چرا هم چین کاری کرده نفسمو کلافه بیرون دادم باید زنگ میزدم گوشی رو از جیبم
دراوردم دیدم بابا و عمو بیش از 100 بار زنگ زدن.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_104

بدون توجه به اونا شماره ی نیلو رو گرفتم اگه اون باعث شده باشه که الین به این حال و
روز بیوفته کاری میکنم که ارزوی مرگ کنه اون خودش میدونه وقتی عصبی بشم چه
کار هایی از دستم بر میاد

_جانم آریا

_یدونه سوال میپرسم اگه راستشو بگی کاری باهات ندارم اگه ندی من میدونم و ت
فهمیدی؟

ترسیده اراع ای گفت

_ت رو دست الین آب جوش ریختی؟

جوابی بهم نداد که این عصبیم کرد رفتم حیاط و بلند غریدم

__آره یا نه

با تپه پته گفتم

__نه

جوابی ندادم گوشه رو قطع کردم رفتم داخل که پرستار هم اومد امپول هارو بهم داد و تشکری ازش کردم و رفتم پیش الین خیلی اروم و مظلوم خوابیده بود

رفتم سمتش و اروم امپول هارو ت سرم تزریق کردم و جوری کنارش دراز کشیدم که دستش اسیبی نبینه دستمو تکیه گاه بدنم کردم و با دست دیگم شروع کردم به بازی کردن با موهای خیلی نرم بودن خم شدم بوسی به موهای زدم از موهای او مدم به گونه اش بعد گردنش و بازم خم شدم و بوسی زدم بوی شکلات زیر بینیم پیچید و لبخندی زدم کوچولوم هنوز از اون لوسیون استفاده میکنه

نمیدونم چقدر باهاش ور رفتم چقدر دم گوشش حرف زدم که خوابم برد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_105

°الین°

چشامو اروم باز کردم بوی الکل زیر بینیم پیچید چرخى زدم که صورت آریا مماس
صورت‌م بود خواستم بیشتر بهش نزدیک بشم که دست تیر کشید لبمو گاز گرفتم تا آریا بلند
نشه دست سالمو بلند کردم و موهای بهم ریخته اشو کنار زدم.

بدون اینکه دست سوختمو تکون بدم خودمو کشیدم سمتش سرمو گذاشتم رو بازوش و
چشامو بازم بستم.

ت خواب و بیداری بودم که احساس کردم یکی، داره سرمو میزاره رو بالش که فهمیدم
آریاس، یعنی میخواد بره ترسیده چشمامو باز کردم دیدم داره میره سمت در که اسمشو
با بعض صدا زدم

_آریا..... نرو

آریا برگشت و با قدم های بلند خودشو بهم رساند دستمو ت دستش گرفت و بوسی روش
زد

_جانم موش من. جایی نمیرم میخواستم برم برات چیزی، بخرم

لبخندی زدم بهش که قرار نیست بره

_بیا جلو

خودشو بهم نزدیک کرد

_بازم نزدیک میخوام چیزی، بگم

صورتش اون قدر نزدیک بود که نفس های گرمش به لبام میخورد سرمو جلو بردم و
لباشو

کشیدم ت دهنم و مک های محکمی بهش زدم ازش جدا شدم و گفتم

_اینم هدیه من برا سوپرایزت میخوام چیز

متفاوتی باشه ولی، خب دستم

نذاشت ادامه بدم و این دفعه اون بود که داشت لبامو میخورد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_106

دستمو فرو بدم ت موهای پر پشتش و گاز محکمی از لبش گرفتم که با اخ ازم جدا شد
دستی به لبش کشید و با اخم گفت

__این چه کاری بود کردی

خنده ای ریزی کردم که آریا اومد روم و سرشو برد دم گوشم و گفت

__شیطون شدی هااا

و بازم خنده ای کردم آریا گردنمو بوسید ولی یه دفعه گازی نسبتا محکمی گرفت که جیغ
خفه ای کشیدم آریا ازم جدا شد و با خنده گفت

__اینم تلافیه کارت

رومو ازش برگردوندم و منتظر موندنم بیاد از دلم در بیاره ولی نیومد

نمیدونم چقدر منتظر موندم که صدای در اومد دکتری اومد ت

__سلام خانم کوچولو خوبی؟

__سلام ممنون

__دستت زیاد اذیتت نمیکنه که

نه _

دکتر اومد سمت پانسماں دستمو داشت عوض میگرد که گفت

_گردنت چی شده؟

نگاهی به آریا کردم و رو به دکتر گفتم

_یدونع وحشی ت خونمون داریم دوس داره همرو گاز، بگیر

دکتر و آریا خنده ای کردن و منم اخم کردم.

با آریا قهر کرده بودم ولی نمیخواستم دیگه برم خونه ی عمو و آریا

_من نمیخوام پیام خونه ی عمو

از روی مبل بلند شد و اومد نشست کنارم دستمو گرفت و خم شد جای که گاز گرفته بود
رو بوسید.....





کوچولوی  شهوتی

#پارت_107

لبخندی رو لبم اومد

_خب چرا نمیخوای

_خب نمیخوام دیگه

_الین چه جوری دستتو سوزوندی؟

شوکه بهش نگاه کردم اگه میگفتم نیلو کرده صدصد یه بلایی سرش میاره

_نمیدونم

آریا مشکوک نگاهی بهم کرد خواست چیزی بگه که در باز شد و میلاد با دست پر اومد
ت

_سلام به عشق من خوبین

_سلام میلاد

صندلی رو برداشت و کنارم نشست و یدونه کمپوت باز کرد و با چنگال جلوی دهنم گرفت دهنمو باز کردم و خوردم که یدونه هم خودش خورد.

_ت هم میخوری آریا

_جمع کن بریم خونه میلاد

_باشه بابا بزا کمی بخورم بعد

شروع کرد به خوردن کمپوت گاهی هم بهم میداد خواست ظرف دوم رو باز، کنه که آریا غرید

_میلاد

میلاد با لبخند مسخره ای بلند شد و باشه ای گفت و رفت بیرون آریا اومد سمتم پتو رو کنار زد و لباس بیمارستان رو در آورد نگاهی به بدنم کرد و خم شد بوسی به نوک سینم زد که مور مورم شدم آریا فهمید لبخندی زد بوسی به نوک سینه ی دیگه ام زد و لباسامو تنم کرد و باهم از بیمارستان اومدیم بیرون سوار ماشین میلاد شدیم

_اول میریم خونه ی ما بعد میریم خونه ت

میلاد با تپه تپه گفت

_خونه ی.....من

_بله

خنده مسخره ای کرد و گفت

_عه نمیشه نریم

_چرا

_خب مهمون دارم

_من میدونم مهمون ت کیه زنگ بزن بگو بره

میلاد سری تکون داد و باهم رفتیم خونه ی عمو...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_108

°آریا°

وارد خونه شدیم که بابا ناراحت جلو اومد و جلو الین زانو زد و بغلش کرد. ت خانواده همه وابسته ی الین بودن

__حالت خوبه الین جابیت درد نمیکنه

الین خم شد بوسی رو لپ بابا زد و گفت

__نه عمو جون خوبم ت ناراحت نباش

مامان اومد الین رو بغل کرد و باهم رفتیم سمت سالن و نشستیم

__برو ت اتاقت استراحت کن تا من صدات کنم بریم

__کجا میخوایم بریم

__خونه ی خودم

دیگه حرفی بینمون زده نشد و منم بدون چایی خوردم و رفتم سمت اتاق الین در رو اروم باز کردم دیدم با شورت خوابیده و چیزی رو خودش نداخته پیرهن مو دراوردم رفتم سمتش و کنارش دراز کشیدم که خودش انداخت ت بغلم و سینه های کوچولوش به بدن

داغم خورد نگاهی بهش کردم و خم شدم لبامو گذاشتم رو گردنش و مک محکمی زدم
کارمو چند باز تکرار کردم که از خواب بیدار شد و با چشای خمارش نگاه کرد. نگاهی به
گردنش کردم کبود شده بود ایندفعه نوک سینه شو کشیدم ت دهنم مثل بچه شروع کردم به
مکیدن. نوک سینه اشو بین دندون هام گرفتم و کشیدم دستمو اروم فرستادم داخل شورتش
چوچولشو بین انگشتم گرفتم و فشار دادم

_آریا

فشار انگشتمو بیشتر کردم

_جونم

با چشای خمار و پر نیاز نگاهم کرد خم شدم لبامو گذاشتم رو لباش اروم مکیدمش دیدم
همراهیم نمیکنه گازی از لبش گرفتم....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_109

شروع کرد به همراهی کردنم نمیخواستم باهانش سکس کنم هنوز تازه از بیمارستان اومده
بود انگشتمو دو طرف لبه های بهشتش گذاشتم از هم باز کردم انگشت فاکمو اروم وارد
سوراخ بهشتش کردم که الین با شهوت گفت

_چقدر خوبه

گازی از نوک سینه اش گرفتم که جیغ ارومی کشید

_انگشتتو بیشتر بکن

نمیخواستم اسیدی به پردش بزنم برا همین انگشتمو دراوردم گذاشتم رو چوچولش تند تند مالیدم

_اه... بیشتر

گازی از گردنش گرفتم و جایی که گاز گرفته بودم رو بوسیدم سینه های کوچولوش رو بردم ت دهنم و مک های محکمی زدم و همزمان دستمو تکون دادم که با جیغ توی دستم ارضا شد.

دستم خیس خیس شده بود دستمو دراوردم و گذاشتم ت دهنم و مکیدم

_چه خوشمزه ای کوچولوی من.

از روش بلند شدم رفتم بین پاهاش و شورت زرد رنگ شو دراوردم پاهاشو با دستم بالا نگه داشتم که بهشت تپش افتاد بیرون سرمو بردم پایین شروع کردم به لیس زدنش

_اه آریا آروم

توجهی به حرف الین نکردم و با شدت بیشتری خوردم.

سرمو بلند کردم دیدم دستشو گذاشته ت دهنش تا صداش در نیاد

پاهاشو از هم باز کردم کل بهشتشو کردم ت دهنم مک محکمی زدم

_آریا کندهمیشه الان

خنده ای کردم و گفتم

_از بس خوشمزه اس

لبه های بهشتشو از هم باز کردم زبونمو وارد سوراخش کردم خوردم کمی بعد ارضا شد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_110

°الین°

آریا سرشو از ، بین پاهام برداشت سرشو گذاشت رو سینم و خوابید دستمو بردم داخل
موهایش و نوازشش کردم خیلی نرم بودن خم شدم بوسی روش زدم

یه ساعتی بود که سرش رو سینم بود و منم موهایشو نوازش میکردم دیگه خسته شده بودم
سرش سنگینی میکرد نمیتونستم نفس بکشم اروم صداش کردم

_آریا.

نفسم

با گفتن نفسم چشای پف کرده شو باز کرد سرشو کج کرد و خندید

_من نفستم؟

این دفعه خم شدم پیشونیشو بوسیدم و سرمو تکیه دادم و گفتم

_هم نفسمی هم دنیامی هم زندگیمی خلاصه همه کسمی

بوسی رو لبام کاشت و از روم بلند شد رفت بیرون و با لباس و حوله اومد ت

_میرم دوش میگیرم بد میام میبرمت پاهاتو بشورم

_باشه

اریا رفت حموم منم گوشیشو برداشتم بازی کنم قبل از بازی دستی به ناظم کشیدم خیس بود خم شدم دیدم قرمز شده با فکر چند دقیقه پیش که داشت اون جوری مک میزد فک کردم الان کنده میشده

گوشیشو روشن کردم اول رفتم گالریش تا عکساشو نگاه کنم با تعجب داشتم نگاه میکردم هیچ عکسی از خودش نبود همش من بودم از وقتی که به دنیا اومدم تا الان.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_111

داشتم با گوشیش، بازی میکردم که از حموم اومد بیرون و شلوارک شو پوشید و اومد گوشه رو از دستم گرفت و چشم غره ای بهم رفت دستاشو انداخت زیر زانو هامو بغلم کرد

_ناظم قرمز شده

آریا خنده ی بلندی کرد و منو گذاشت زیر دوش دوش رو برداشت و اب رو تنظیم کرد
شروع کرد به شستن بدنم دستاشو کشید رو سینه هام و دستام و بعد دستشو فرستاد بین
پاهام و بهشتمو دست کشید و تمیز کرد

شیر اب رو بست و حوله رو دورم پیچید و از حموم اومدیم بیرون منو نشوند رو تخت
رفت وسایل پانسمان رو آورد

باند دور دستمو اروم باز کرد و انداخت ت سطل و بعد پمادی از توی دارو ها درآورد و
کمی ریخت روی انگشتش و اروم مالید رو زخمم که خیلی بد سوخت دستمو دور مچش
حلقه کردم و با بغض گفتم

_میسوزه نکن

_من قریبون اون بغضت شم اگه نزنم زود خوب نمیشه

_اخه

آریا دست تمیزشو گذاشت رو لبام و گفت

_هیششش اروم باش الان تموم میشه

سری تکنون دادم که آریا پماد رو زد به دستم دستاشو رفت ت دسشویی شست اومد

_بزا زخمت پماد رو جذب کنه بعد باند میپیچم دورش

رفت سمت کمد و لباس برام آورد نیم تنه ی نارنجی رنگی رو تتم کرد

_لیمو شیرین های، من دارن بزرگ میشن

نگاهی بهش، کردم خم شد بینشو بوسید شورت ستش رو پوشیدم شلوار هم پام کردم و بعد
تاپ به خاطر زخمم پوشیدم.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_112

°آریا°

لباسای الین رو پوشوندم و بوسی رو موهایش زدم و دستشو گرفتم رفتیم سمت اتاق اراد در
رو زدم رفتم داخل دیدم داره سیگار میکشه عصبی رفتم سمتش و از دستش گرفتم کف
دستم خاموش کردم

_دیگه از این اشغالات دستت نبینم.

چیزی بهم نگفت

__من بیرون کار دارم الین پیشه ت میمونه اگه چیزی شه بد میشه

بعد رفتم سمت الین و دستشو گرفتم و بوسی بهشون زدم

__موش کوچولو من بیرون کار دارم پیش آراد میمونی اگه نیلو یا الناز اومد از، پیش آریا
جم نمیخوری باشه

__باشه

از اتاق اومدم بیرون رفتم لباس مناسبی پوشیدم سوئچ ماشین رو برداشتم از خونه زدم
بیرون اول باید حساب نیلو رو میزاشتم کف دستش گوشی رو برداشتم زنگ زدم بهش

__جانم

__تا 5 دقیقه دیگه دم در باش

بدون حرفی قطع کردم فک کرد نفهمیدم اب جوش ریخت روی دست الین

رسیدم دم در خونشون منتظر موندم چند دقیقه گذشته بود که دیدم اومد و نشستم ت ماشین
همین که نشست دستمو دور گردنش حلقه کردم.....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_113

و کوبیدمش به دیوار و کنار گوشش غریدم

_چیکار کنم باهات هان ت بگو

_مگه من چیکار کردم

_یعنی نمیدونی

_نه

باصدای بلندی داد زدم

_فکر کردی خیلی زرنگی

مگه بهت نگفتم الین خط قرمز منه چیزیش بشه نابودت میکنم

از ترس گوشه ی صندلی جمع شده بود تا حالا این جوری اعصابانی نشده بودم

_از قصد... نبود

خنده ی عصبی کردم که بیشتر ترسید دستمو مشت کردم تا بگویم به دهنش که

_غلط، کردم به جون اقا بزرگ نزن

با اومدن اسم اقا بزرگ دستمو نگه داشتم و کوبیدم به فرمون و داد زدم

_گمشو پایین اگه یه بار دیگه ت یا داداشت رو دور و ور الین ببینم به ولله میکشمتون

زود از ماشین پیاده شد و رفت خونه سرمو گذاشتم رو فرمون شروع کردم به نفس کشیدن.

چند دقیقه گذشت حالم جا اومد امروز کار زیاد داشتم اول از همه رفتم شرکت

از ماشین پیاده شدم کلید رو دادم به نگهبان خودم رفتم داخل به منشی گفتم پرونده هارو بیاره

داشتم پرونده هارو بررسی میکردم که طبق معمول میلاد بدون در زدن اومد ت

_سلام عشقم چطوری؟

_میلاد نمیدونم چرا هنوز باهات دوستم

نگاهی بهم کردیم و شروع کردیم به خندیدن....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_114

تا شب با میلاد مشغول پروژه ای بودیم که فردا باید تمومش میکردیم.

ساعت 10 بود که وسایل هارو جمع کردیم تا بریم خونه ی میلاد، از شرکت اومدیم بریم

__بیا با ماشین من بریم

__نه باید برم دنبال الین نمیخوام ت خونه تنها بمونه

__پس، بیا باهم بریم

سری تکنون دادم و باهم سوار ماشین شدیم و میلاد حرکت کرد

__اون پوشه رو بزار ت صندوق

__ گذاشتم و یه چیز دیگه فهمیدم

__ چی

__ ت خارج ت یه باند کار میکنه

پوزخندی زدم

__ میدونستم خیلی پست شده

__ منو این نزدیکی ها پیاده کن برو غذا بخر میدونم عرضه نداری یدونه غذا بپزی

__ بیا امتحان کنیم یه املتی درس کنم برات

__ خواهشن بمونه بعد

نزدیکی خونه پیاده م کرد شروع کردم به راه رفتن هوا خیلی بود حالمو خوب میکرد چند دقیقه بعد رسیدم خونه در رو زدم خدمتکار در رو باز کرد و رفتم داخل دیدم عمه و خاله اینا اینجان بهشون سلام کردم و رفتم اتاق الین در رو باز کردم دیدم اون ور تخت نشسته داره شکلات هایی که براش خریده بودم رو میخوره اروم از روی تخت رفتم پشتش دستامو دور سینه های کوچولوش حلقه کردم و لاله ی گوشش رو گاز گرفتم و گفتم

_موش من چی کار میکنه

_هیچی

بوسی رو لپش زدم و گفتم که حاضر شه کمکش کردم لباس گرمی پوشید داروهاشو برداشتم کیفشو انداختم رو کولم و از اتاق اومدیم بیرون و رفتیم سالن.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_115

دستشو محکم گرفتم و رو به بابا گفتم

_ما داریم میریم

این حرفم باعث شد همه سکوت کنن

_کجا میری

_خونه ی خودم خودم ازش مراقبت میکنم

__الین اینجا میمونه دفعه ی قبل اجازه دادم چون حالش خوب نبود.

__الانم خوب نیست

دست الین رو گرفتم داشتیم از سالن خارج میشدیم که رو کردم به همه و گفتم

__من الین رو دوست دارم اینو همه بدونه این حرفم مخاطب خاص داره

از خونه اومدیم بیرون و زنگ زدم به میلاد

__کجایی

__منتظرم پیتزها آماده شه

__ماهم پیاده میایم بیا اونجایی که منو پیاده کردی

__باش نیم ساعت دیگه اونجام

گوشی رو قطع کردم و دست الین رو کشیدم و باهم هم قدم شدیم.

نگاهی به الین کردم دیدم صورتش خیسه ایستادم و با انگشتام چونشو گرفتم و سرشو بلند کردم

_الینم چرا گریه میکنی

....._

_موش من

_اگه عمو به بابا بگه چی اگه نداشتن ت رو ببینم چی؟

_کسی جرعت نداره ت رو از من جدا کنه فهمیدی

بعد از حرفم محکم بغلش کردم و گونه شو بوسیدم بلندش کردم پاهاشو دور کمرم حلقه کرد و دستاشو دور گردنم.

بوسی رو گردنم زد و سرشو کج کرد و پشت گردنم نفس کشید

_دوست دارم

این دوست دارم برام یه دنیا ارزش داره منم دوست دارم الینم.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_116

الین خوابش برده بود کنار جاده و ایستادیم تا میلاد بیاد یه ربع دیگه میلاد اومد از، ماشین پیاده شد کوله رو گذاشت صندلی پشت در جلو رو باز کرد الین رو گذاشتم ت بغلم و سوار شدم در رو بستم میلاد هم سوار شد و حرکت کردیم

_اخه 3 تا پیتزا 2 ساعت طول میکشه

_خب به من چه کسی که پیتزا درس میکنه دختره

_یعنی میلاد میخوام با این دستام ت رو خفه کنم

_اون موقع کی بهت میگه عشقم

_نکبت

شروع کرد به خندیدن تا خونه فقط باهم خندیدیم جوری که الین بیدار نشه رسیدیم خونه ریموت رو زد در باز شد و ماشین رو بردیم داخل الین رو بغل کردم میلاد کوله و پیتزا

هارو برداشت و باهم وارد خونه شدیم الین رو بردم داخل اتاقم چون زیاد ت خونه ی هم بودیم اتاق های جدایی ت خونه داشتیم.

هودی شو اروم در اوردم تا از خواب بیدار نشه شلوارشم در اوردم رفتم سمت کوله اش تاپ شلوارکی دراوردم و رفتم سمتش لباس هارو تنش کردم پتو رو هم روش کشیدم بوسی رو موهایش زدم و رفتم بیرون

از پله ها میومدم پایین دیدم میلاد داره حرف میزنه و میخنده

_همم من دلم برا بهشت خوشگلت تنگ شده

خواست ادامه بده که پس گردنی محکمی بهش زدم که گوشی افتاد زمین زود گوشی رو از زمین برداشت به دختره گفت

_عزیزم من برم فردا همو میبینم خدافظ

من رفتم رو مبل نشستم که میلاد کوسن رو برداشت و کوبید رو صورتم

_آریا گند زدی ت حسم اع

_نکبت بیشعور ت ادم نمیشی مگه اومدیم کار کنیم این مسخره بازیایه

_ولی خدایی دختره بهشتی داره ادم میخواد فقط بلیسه

خواست ادامه بده همون کوسنی که انداخته بود رو پرت کردم رو صورتش

نقشه هارو گذاشتیم روی میز رفتم قهوه اوردم شروع کردیم به کار کردن.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_117

°الین°

غلطی ت جام زدم که دستم درد گفت و جیغ ارومی کشیدم و بلند شدم به دستم نگاه کردم
دورش باند پیچی شده بود و چیزی دیده نمیشد خواستم بلند شم که چشمم به اطرافم افتاد
ترسیده نگاهی کردم به دور و ورم کردم.

زود بلند شدم من کی اومدم اینجا، اینجا کجاس

اروم از اتاق اومدم بیرون و از راهرو گذشتم که آریا رو دیدم با بغض دویدم و خودمو
پرت کردم ت بغل آریا دستامو دور گردنش حلقه کردم آریا هم منو بغل کرد

_من اینجا چیزی نیست

_فک.. کردم.. منو دزدیدن

خنده ی بلندی کرد که سرمو بلند کردم دیدم میلاده چشم غره ای رفتم

_کسی حق نداره بهت بگه ت غلط میکنن بدزدنت

بعد با صدای اروم و عصبی گفت

_برو لباس مناسبی بپوش توله سگ

نگاهی به لباسام کردم و بعد به آریا از روی پاهاش بلند شدم و رفتم اتاق کوله مو برداشتم
لباس مناسبی برداشتم پوشیدم و از اتاق اومدم بیرون رفتم پیش آریا نشستم و اروم گفتم

_میتراسم

نگاهی به میلاد کرد و بهش

_برو میز و اماده کن ما بیایم

میلاد بلند شد و رفت آریا هم منو از مبل بلند کرد و نشوند رو پاهاش با موهام بازی کرد

_از چی الینم؟

_خب عمو به بابا میگه بلکه بابا نخواست من و تو باهم باشیم

دستاشو قاب صورتم کرد و با صدای آرومی زمزمه کرد

_فراریت میدم

خنده ای کردم و لبامو گذاشتم رو لباش یه دل سیر بوسیدم که صدای میلاد اومد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_118

_مجرد هست لطفا رعایت کنید عه

با حرف میلاد از آریا شدم خجالت زده سرمو ت گردن آریا گذاشتم

_مزاحم

آریا منو بلند کرد و باهم به طرف اشپزخونه رفتیم

_من مزاحمم آریا خان؟

_اره ت مزاحمی نکبت

منو گذاست رو صندلی و باهم شروع کردیم به خوردن پیتزا خیلی گرسنه بودم و کل پیتزا رو خوردم.

گوشی آریا زنگ خورد و از پشت میز بلند شد و رفت و کمی بعد با گوشی اومد و گفت

_بیا عمو عه

گوشی رو از دست آریا گرفتم

_الو سلام بابا

_سلام عزیزکم خوبی؟

_خوبم بابا.

ت خوبی

کی، میاین؟

__ منم خوبم فردا میایم

__ مامان خوبه؟ گوشی رو میدی به عزیز

__ مامانم خوبه. وقتی اومدیم درباره ی عزیز حرف میزنیم

من برم مواظب خودت باش به حرف آریا گوش بده. دوست دارم عزیزم

__ ت هم مواظب خودت باش. دوست دارم

گوشی رو قطع کردم دادم دست آریا و از میز بلند شدم و رفتم نشستم روی مبل و به تلویزیون خاموش خیره شدم...



کوچولوی  شهوتی

#پارت_119

هیچی نمیگفتم فقط خیره شده بودم تلویزیون اگه عزیز چیزیش شه چی؟ اون قدر غرق فکر شده بودم که صدا زدن های آریا رو نمیشنیدم

_الین یه چیزی بگو

_چیزیم نیست فقط نگران عزیزم

رنگ و نگاه آریا غم گرفت و حدسم به یقین تبدیل شد که اتفاقی افتاده

بوسی به موهام زد و رفت کنار میلاد شروع کردن به کار کردن من بی حال تلویزیون رو روشن کردم و به فیلم نگاه کردم

نمیدونم ساعت چند بود رفتم سمت آریا سرمو گذاشتم رو پاهاش

_برو ت اتاق بخواب

_میخوام پیش ت بخوابم

_بلکه دیر تموم شدم

_عیبی نداره

چشماتو بستم که خوابم برد اون قدر خسته بودم.

با احساس معلق شدن ت هوا چشمامو نیمه باز کردم نگاهی به اطراف کردم دیدم آریا داره
منو میبره به اتاق سرمو رو سینه اش گذاشتم و چشمامو بستم.

آریا منو گذاشت رو تخت و خودش رفت لباس هاشو درآورد و با بالاتنه ی لخت پیشم
دراز کشید دستاشو دورم حلقه کرد

_خوب بخوابی موش کوچولو

بوسی رو لپم زد منم چرخیدم بوسی به لباس زدم و خوابیدم



کوچولوی  شهوتی

#پارت_120

°آریا°

پشت دستمو اروم رو صورت الین کشیدم و به حرف عمو فکر کردم اگه مخالفت کرد باید
چیکار میکردم.

باید تنها باهاش حرف بزنم اگه تحت تاثیر حرف های بابا و عمه اینا قرار بگیره الین رو
ازم دور میکنن .

با هزار فکر و خیال خوابیدم .

صبح زود تر از همشون بیدار شدم لباس پوشیدم و از خونه زدم بیرون ساعت 6 صبح
مثل همیشه به بام تهران رفتم

روی صندلی نشستم و به خورشید که داشت طلوع میکرد نگاه کردم و فک کردم

به خودم به الین به اراد مامان بابا عمو حتی نیلو و نوید. قراره چی بشه امروز عمو میومد
حتما بابا بهش گفته بود. ت افکارم غرق بودم که گوشیم زنگ خورد

_الو

_آریا

_جونم موش من

_کجا رفتی؟

_بیرون کار داشتم الان میام

_باش زود بیا

_چشم چیزی نمیخوای

_هممم از اون شکلاتا بخر برام

_چشم خدافظ

_خدافظ

گوشی رو گذاشتم تو جیبم و بلند شدم و روبه اسمون زمزمه کردم

_منو و الین رو از هم جدا نکن

سوار ماشین شدم و روندم سمت خونه و ت راه برای الین شکلات خریدم.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_121

در رو باز کردم و رفتم داخل میلاد روی کاناپه خوابیده بود بی سر و صدا رفتم اتاق خودم.

در رو اروم باز کردم رفتم داخل الین روی کاناپه نشسته بود داشت به بیرون نگاه میکرد
شکلات هاشو از کیسه در آوردم و اروم نزدیکش شدم

_صبح بخیر خوشگلم

برگشت و نگاهی بهم کرد و با چشایی که پر از اشک بود نگاهم کرد شکلات هارو
انداختم زمین و رفتم کنارش زانو زدن

_قربونت برم چرا گریه میکنی

با این حرفم بغضش ترکید و خودشو انداخت تو بغلم و گریه کرد دستامو دورش حلقه
کردم به خودم فشار دادم

_چی شده

_آریا

_جونم

_ت.. خواب.... دیدم..... عزیز.... مرده

دستام شل شد الین هنوز نمیدونست که عزیز مرده با یه خواب به این حال افتاده اگه بدونه
مرده چی میشه

_الین ببین میخوام چیزی رو بهت بگم خب

_باش

_عزیز..... مرده

نگاهی بهم کرد و خندید

_دروغ میگی نه

سرمو تکون دادم شروع کرد به جیغ کشیدن و دست و پا زدن



کوچولوی  شهوتی

#پارت_122

لعنت بهم کاش نمیگفتم به خودم فشار دادمش

_الین غلط کردم گفتم جیغ نزن.

جیغ زد و با صدای بلندی گف

_منو ببر پیش مامانم

از خودم جداش کردم و دستامو قاب صورتش کردم

_باش میبرمت فقط اروم باش

بلند شدم وسایل هاشو جمع کردم دستشو گرفتم باهم از اتاق اومدیم بیرون .

رفتم سمت میلاد و صداش زدم

_میلاد

....._

_میلاد

با صدای بلندی اسمشو صدا زدم

_میلاددددددددد

از خواب پرید و شروع کرد به چرت و پرت گفتن

_سلام. تو کی هستی. من کجام. اعلان من کیم.

_خفه شو میلاد

دستی به صورتش کشید

_بمیری آریا هان چیه

_دارم میرم نمیتونم پیام شرکت خودت همه چی رو حل کن

سرشو گذاشت رو بالش و گفت

_باشه

دست الین رو گرفتم و باهم اومدیم بیرون و سوار ماشین شدیم و گوشی رو برداشتم زنگ
زدم به عمو.....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_123

شماره ی عمو رو گرفتم که بعد چند بوق جواب داد

_الو

_سلام عمو

_سلام خوبی

_مرسی عمو

_جانم

_خب من به الین گفتم که..... عزیز مرده

صدایی از عمو نیومد اروم صدایش زدم

_عمو

_1 ساعت دیگه اونجاایم

بدون حرفی قطع کرد نگاهی به الین کردم چشاش قرمز شده بود

_الینم گریه نکن فدات شم

_چرا چرا وقتی گفتم منو هم ببرین دروغ گفتین هاااان

چیزی نگفتم چی میخواستم بگم چیزی نداشتم.

رسیدم فرودگاه منتظر موندیم الین چیزی نمیگفت فقط گریه میکرد و این منو دیونه میکرد
گفته بودم نمیزارم کسی باعث گریه اش بشه حتی خودم حالا من باعث شدم گریه کنه

دیگه داشتم خسته میشدم خبری از عمو اینا نبود گوشی رو برداشتم زنگ بزنم که الین با
جیغ زنمو رو صدا کرد

_مامااااااان

نگاهی به در ورودی کردم که عمو و زنمو و یه پسری رو دیدم





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_124

°الین°

میدونم بهم دروغ میگن عزیز زنده دایم سمت ماما و اسمشو صدا زدم

_ماماان

و خودمو پرت کردم ت بغلش ماما سفت منو به خودش فشار داد

منو از خودش جدا کرد و دستاشو قاب صورتم کرد و شروع کرد به بوسه زدن

_قربونت برم من.

_مامان

_جانم.

جانم فدات شم

_عزیز..... عزیز..... مرده

مامان چیزی نگفت و دستاش از صورتم افتاد پایین و نگاهی به بابا کرد

_آریا بهش گفته

مامان ناراحت نگاهم کرد و بازم بغلم کرد.

_اره... عزیز... رفت

لبخندی زدم از مامان جدا شدم رفتم بابا رو بغل کردم. بابا منو بلند کرد پاهامو دور کمرش
حلقه کردم سرمو رو شونه اش گذاشتم

_بخواب عزیزم

_منو میبری قبر عزیز

_میبرمت قند عسلم

لبخندی زدم

_بخواب تا خونه

خوابم نمیومد ولی چشمام خیلی درد می کرد چشمامو بستم و کمی بعد به عالم بی خبری رفتم



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_125

آریا°

نگاهی به پسر خاله ی الین انداختم که زوم الین بود عصبی دستمو دور فرمون محکم کردم

_عمو من متاسفم نمیخواستم

ادامه حرفم با بالا رفتن دست عمو نصفه موند با مهربانی گفت

_تقصیر تو نیست ما باید زود تر بهش میگفتیم

_برم خونه ی خودتون یا ما

__برو خونه ی خودتون

__چشم

بازم نگاهی به عقب انداختم دیدم پسر ه داره موهاشو نوازش میکنه دیگه نتونستم تحمل کنم

__عمو معرفی نمیکنی

پسر نگاهی بهم کرد و چشم غره ای بهش رفتم که دستاشو برداشت به جای عمو جواب داد

__پسر خاله ی الین هستم سینا

__خوشوقتم

__همچنین

خودش خوب میدونست میشناسمش اونم منو میشناخت ولی خب باید دست لعنتیشو از موهای زندگیم بر میداشت وگرنه همینجا خورد میکردم.

جلوی خونه پارک کردیم و باهم پیاده شدیم عمو خواست الین رو بگیره که سینا دستشو انداخت برداره که صدای ماشینی اومد از فرصت استفاده کردم و الین رو برداشتم و به

ماشین نگاه کردم ماشین اراد بود با حالتی اشفته و داغون پیاده شد درس نمیتونست راه بره
که عمو رفت زیر بغلشو گرفت که اراد عمو رو بغل کرد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_126

°آراد°

تولد یکی از دوستانم بود حاضر شدم و رفتم سوئچ رو برداشتم از خونه زدم بیرون باید به
خودم میومدم میشدم اراد قبل.

سوار ماشین شدم و رفتم باغی که سیاوش گفته بود.

رسیدم باغ ماشین رو پارک کردم و کارت دعوت رو دادم و وارد شدم بوی ادکلن های تلخ
و شیرین سیگار همه جارو پر کرده بود. همه ت بغل هم ولو شده بودن رفتم سمت بار
بدونه گفتم ویسکی، بده.

فک کنم 10 ویسکی بود که داشتم میخوردم از جام بلند شدم رفتم سمت سیاوش و گفتم

__تولدت مبارک مرده گنده

برگشت و با دیدن من خوشحال شد و مردونه بغلم کرد

__خیلی خوشحالم که میبینمت

کمی باهم حرف زدیم ازش خداحافظی کردم حالم خوب نبود مست شده بودم رفتم سمت خروجی خواستم برم که صدای دختری میومد که داشت التماس میکرد خواستم برم ولی جسم مونا و زجه هاش اومد جلو چشمم که راه رفته رو برگشتم نگاهی به اطراف کردم و به صدا گوش دادم از ته باغ میومد. جلو تر رفتم دیدم یه دختره ریزه ای داره تلاش میکنه که از دست مرده فرار کنه مرده مست بود

عصبی شدم دستمو مشت کردم و دویدم سمت مرده و کوبیدم به صورتش

__عوضی کثافت. کصکش. بی ناموس

همون جوری داشتم فحش میدادم که دختره دستمو گرفت

__ولش کنین بیاین بریم خواهش میکنم

نگاهی بهش کردم چقدر چشاش شبیه مونا بود اروم اسمشو زمزمه کردم

__مو... نا



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_127

از روی مرده بلند شدم و لگد محکمی بهش زدم و رفتم سمت دختره دستامو قاب صورتش کردم

_مونا.... تو.... زنده ای

صورت دختره پر از اشک بود

_من مونا نیستم اسمم آشاس

با شنیدن اسمش دستام از صورتش جدا شد و با زانو افتادم زمین اسمشو فریاد زدم

_مووووونا

حالم دست خودم نبود بلند شدم دست دختره رو گرفتم و باهم وارد ویلا شدیم

__ولم کن برم ممنون منو نجات دادی

__خفه شو

چیزه دیگه ای نگفت در اتاقی رو باز کردم و هولش دادم اتاق

__کاریم نداشته باش

__هه زود لخت شد

ترسیده جیغی کشید و کمک خواست. ولی من حالم دست خودم نبود رفتم سمتش و یقه ی لباسش و کشیدم که لباس جر خورد از زیر لباس چیزی نپوشیده بود بدن خوشگل و سفیدش افتاد بیرون هولش دادم افتاد رو تخت خودمم رو پاهاش نشستم

__تو رو خدا تو رو خدا ولم کن من دخترم

حرفاشو نمیشنیدم کت و پیراهن مو دراوردم روش خیمه زدم و لبامو گذاشتم رو لباس و نرم بوسیدم دستمو گذاشتم رو لباس کشیدمش بدون هیچ پوششی زیرم بود.

شروع کردم به بوسه زدن به بدنش رسیدم به بهشتش کمی بالاش مو داشت ولی صورتی بود سفید لاشو باز، کردم و زبونمو روش کشیدم مک زدم و با دست دیگم سینه شو می مالیدم حشری شده بود دیگه تقلا نمیکرد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_128

نالہ ہاش بلند شدہ بود دیگہ نتونستم تحمل کنم شلوارمو دراوردم و آلتمو واردش کردم کہ دخترہ داد زد

_عوضی من دختر بودم

توجہی بہ حرفش نکردم و شروع کردم بہ ضربہ زدن اخ خیلی تنگ بود. دیگہ صدای دخترہ نمیومد فقط، نالہ های ریزی میکرد داشتہم ارضا میشدم التمو دراوردم کہ با دیدن خون فہمیدم چہ غلطی کردم ولی اصلاً ت حال خودم نبودم روی دخترہ دراز کشیدم سفت بغلش کردم و خوابیدم

باصدای گریہ ای از خواب بیدار شدم نگاہی بہ اطراف کردم و بازم خوابیدم کہ ایندفعہ صدای گریہ بلند تر اومد دستامو رو چشمم گذاشتہم و فشار دادم بلند شدم و نگاہی بہ سمت چپم انداختم دختری لخت دیدم کہ داشت گریہ میکرد .

_ت کی هستی

وقتی صدامو شنید بیشتر ت خودش جمع شد

_گفتم کی هستی

باز شروع کرد به گریه کردن اففف خواستم بلند شم که دیدم تخت پر خونه و لباسی ت تنم
نیس تازه همه چی یادم اومد

نجات دادن دختره

صدا زدن مونا

تجاوز کردن به دختره

خدا من. من به دختری تجاوز کردم دستمو داخل موهام بردم و برگشتم سمتش

_اسمت چیه. چند سالنه

چیزی نگفت ایندفعه با صدای بلندی داد زدم

_اسمت و سالت رو پرسیدم مگه کری

_آشاش.....19.....سالمه

داشتم میمردم من به دختری تجاوز کردم

_ت مهمونی چه غلطی میکردی

_به... اجبار..... دوستم..... اوادم



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_129

اففف خدا حالا چیکار کنم نکنه اینم خودشو بکشه نگاهی بهش کردم

_بلند شو لباساتو بیوش شمارتو بده باهات تماس میگیرم وای به حالت بلایی سرت بیاری

ترسیده نگاهم کرد

_چشم

بلند شد نگاهی به بدنش کردم چقدر خوشگل بود

__ولی من لباسی ندارم

بلند شدم لباس های خودمو پوشیدم و رفتم پایین یه دست لباس گرفتم و اوردم دادم بهش
شمارشو گرفتم پول دادم که با تاکسی بره باهم از پله ها میومدیم پایین ولی دختره
نمیتونست.

دست انداختم زیر زانوهایش و بلندش کردم که دختره هییییی بلندی کشید دستاشو دور گردنم
حلقه کرد نگاهی بهش کردم که سرشو انداخت پایین رسیدم دم حیاط گذاشتمش زمین

__یادت نره چیا گفتم

__باش

تاکسی گرفتم و دختره رو فرستادم خونه خودمم رفتم یدونه مشروب برداشتم و سوار
ماشین شدم تا خود خونه خوردم.

جلوی خونه پیاده شدم داشتم میفتادم که یکی منو گرفت نگاهی بهش کردم دیدم عمو هس
خودمو پرت کردم بغلش که بغلم کرد و به بقیه گفت

__برین ت الان میام

همه رفتن منم با زانو اومدم زمین عمو همه چیو میدونست اون کمکم کرد خودمو جمع
جور کنم حتی میدونست الین رو نمیخوام

_چی ت رو این جوری به هم ریخته

_عمو

_جانم

_به دختری..... تجاوز..... کردم

شروع کردم به تعریف کردن ماجرا



کوچولوی  شهوتی

#پارت_130

عمو نگاهی بهم کرد

_عقدش کن

شوکه نگاهش کردم ولی چاره ی دیگه ای نبود. اگه دختره بلایی سر خودش میاورد
خودمو هیچ وقت نمی بخشیدم

_چشم

دستمو گرفت منو بلند کرد

_کاری که پیش اومده نزار دختره احساس تنهایی و سرافکنده گی کنه

_چشم

با عمو وارد حیاط، شدیم دست و صورتمو شستم و رفتم تو همه بودن حتی پسر خاله ی
الین و این بهترین موقعیت بود که بگم میخوام ازدواج کنم

رفتم پیش عمو نشستم

_میخوام یه چیزی بهتون بگه

همه ساکت شدن و به من نگاه کردن نفس عمیقی کشیدم

_میخوام ازدواج کنم

همه شوکه به من نگاه کردن

__چی میگی ت اراد

__همون که شنیدی مامان

__کی هس

__اسمش آشا 19 سالشه دختره خوبیه

همه بهم نگاه کردن و بدون توجه بهشون رفتم اتاقم.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_131

°آریا°

هممون ت شوک حرف اراد بودیم ولی مطمئنم هنوزم مونا رو دوس داره اففف از یه
طرف اراد از یه طرف الین از یه طرف نوید که معلوم نیس کجا فرار کرده حالا هم این
سینا که فقط، به الین نگاه میکنه

حالم بد بود بلند شدم رفتم سمت اتاقم در رو اروم باز، کردم که الین بیدار نشه.

اروم خوابیده بود رد اشک ها رو صورتش مونده بود کنارش دراز کشیدم بغلش کردم و
بوسی به گردنش زدم عمیق بوییدم چشمامو بستم و خوابیدم

با تکنون های ریزی بیدار شدم ولی چشمامو باز، نکردم

__ اففف مگه قراره فرار کنم این جوری بغلم کردی

خنده ی ریزی کردم و سفت بغلش کردم

__ اصلا من با ت قهر بودم چه جوری اومدی اینجا

خوشگلم با من قهر کرده سرمو گذاشتم دم گوشش و گفتم

__ قهری

__ مگه خواب نبودی

_جوابمو بده؟

_اره

دستامو باز کردم و ازش جدا شدم روش خم شدم به اجزای صورتش نگاه کردم لباش
چشماس...چشماس...

_من به خاطر خودت نگفتم

نگاهی به چشمام کرد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_132

°الین°

به چشماس نگاه کردم از چشماس نگرانی میبارید سرمو انداختم پایین و گفتم

_دوست دارم

خنده ی بلندی کرد روم دراز کشید

_ای خفه شدم

کمی خودشو جابه جا کرد

_داری منو دیونه میکنی الین

صداش خیلی بم بود

_داری با نگاهت منو میکشی

_من دوست ندارم دیونه اتم

سرمو به سینه اش، چسبوندم

_به حرفات ادامه بده میخوام بشنوم

_چیزه زیادی ندارم بگم فقط، بدون من عاشقتم نفسم به نفست بنده ت تموم زندگی منی

قند ت دلم کیلو کیلو داشت اب میشد

_بریم پایین

_نه

_چرا

_بدونه بوس بده

سرمو جلو بردم اروم لبامو گذاشتم رو لباش شروع کردیم به بوسیدن همدیگه خواستم جدا شم که آریا نداشت و شدت بوس هاشو بیشتر کرد صداسش ت اتاق پیچیده بود...



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_133

نفس کم اوردم و دستامو رو سینه ش گذاشتم فشاری بهش دادم وقتی فهمید عقب کشید و پیشونیشو به پیشونیم چسبوند.

هر دو نفس نفس میزدیم

_دلم برا رابطه باهات تنگ شده

با حرفش خجالت کشیدم سرمو انداختم پایین

_میخوای

_یکی میاد. نمیخوام

لای گوشمو مکید دستشو اروم رو بدنم به حرکت درآورد

_ولی به ریسکش می ارزه

دلم من براش تنگ شده ولی الان نمیخواستم و از یه طرف نمیخواستم دلشو بشکنم

_نمیخوام

سرمو انداختم پایین که اریا بغلم کرد

_چشم

_آریا

_جونم

_چرا دیگه بهم نمیگی موش کوچولو

خنده ی بلندی کرد و شروع کرد به قلقلک دادنم

_موش کوچولو

بازم شروع کرد به قلقلک دادنم باهم شروع کردیم به خندیدن و لب گرفتن که در باز شد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_134

ترسیده با آریا برگشتیم دیدم بابا داره نگاهمون میکنه ترسیده ت خودم جمع شدم آریا زود از روم بلند شد

__عمو میتونم توضیح

نذاشت حرفشو ادامه بده سیلی محکمی بهش زد که جیغی کشیدم و شروع کردم به گریه کردن

__بابا

__خفه شو بلند شو بریم

نگاهی به آریا کردم که سرشو پایین انداخته بود بابا دید حرکتی نمیکنم خودشو بهم رسوند و از دستی که سوخته بود گرفت جیغم بلند شد بابا ترسید به من و آریا نگاه کرد.

__عمو اون دستش سوخته

خودشو بهم رسوند و لباسمو درآورد و نگاهی به دستم کرد

__اروم باش قربونت برم

حرفاش ارومم نمیکرد بلکه بدتر دستم خیلی درد میکرد انگار داشت جونمو میگرفت

__آریا درد میکنه

آریا باند دستمو اروم باز کرد که جیغی کشیدم و باعث شد مامان و عمو اینا بیان تو.

مامان ترسیده بهم نزدیک شد کنارم زانو زد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_135

شروع کرد به گریه کردن

_آریا چی شده؟

آریا ناراحت به من و مامانم نگاهی کرد اهی کشید دستشو رو دست مامانم گذاشت

_ت تولد الین..... روی دستش آب جوش ریخته شد

مامان با صدای بلندی گریه کرد منم شروع کردم به گریه کردن نه به خاطر زخم دستم بلکه به خاطر اینکه بابا دیگه نمیزاره من آریا رو ببینم دیگه نمیام خونه شون دیگه منو

موش کوچولو، صدا نمیکنه با شدت بیشتری گریه کردم که آریا شقیقه مو بوسید و با بغض گفت

__هیششش مگه من مردم که اینجوری گریه میکنی الان یدونه ارام بخش میزنم خوب شی

اروم طوری که فقط، آریا بشنوه گفتم

__تنهام نزار

بازم بوسی به شقیقه ام زد و گفت

__نمیزارم

بلند شد و رفت جعبه ای، آورد و از توش یه امپول درآورد و کنارم نشست پنبه ی اغشته به الکل رو روی دستم کشید

__میدونم میترسی ولی باید بزنم

__نزن

__الین

__جونم

_میدونی دوست دارم

خواستم جوابشو بگم که امپولو زد کمی درد کرد ولی زیاد نبود.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_136

°آریا°

الین خوابید گذاشتم رو تخت و بلند شدیم رفتیم سالن.

هممون نشسته بودیم کسی حرفی، نمیزد و این سکوت بیشتر منو میترسوند

_دیگه کنار الین نمیبینمت

با حرفش سرمو بلند کردم و نگاهی، به عمو کردم قلبم ایستاد کی عمو اینقدر بی رحم شده بود اروم نالیدم

_چرا

_الین بچه اس بچه

_ولی عمو

_بسه آریا دیگه حرفمو تکرار نمیکنم

سرمو انداختم پایین دستمو مشت کردم دلم گرفت از این همه بی رحمی عمو

چند دقیقه بعد بلند شد رفت الین رو برداشت و از خونه رفتن بیرون منم بلند شدم رفتم
اتاقم.

نگاهی به تختم کردم و اروم رفتم روش دراز کشیدم و بالشتشو بغل کردم و نفس، عمیقی
کشیدم بوی موهایش رو بالش مونده بود

_من ت رو به کسی نمیدم الینم کمی صبر کن همه چی رو درس میکنم دوست دارم

چشمامو بستم به خواب احتیاج داشتم تا اروم شم وگرنه درد قلبم شدت میگرفت.

خوابیده بودم که در باز شد صدای اراد اومد

_آریا.آریا

حوصله ی بلند شدن نداشتم پتو رو کامل کشیدم روم.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_137

پتو رو کامل کشیدم روم که آراد اومد و از سرم کشید

_بلند شو قرصتو بخور

_آراد برو حوصله ندارم

_عوضی میخوای بمیری پایین دیدمت که ت چه وضعی هستی

عصبانی شدم پتو رو کنار انداختم نشستم رو تخت با صدای پر از خشمی غریدم

_ارع میخوام بمیرم میخوام بمیرم

_پس، الین چی

بازم الین همه چی به خاطر الین بود وگرنه این خونه رو سرشون خراب میکردم.

اراد نزدیکم شد

_افرین پسر خوب بخور

نگاهی بهش کردم کی بزرگ شده و واسع خودش مرد شده بود و نگران من .

قرص و اب رو از دستش گرفتم خوردم

_بشین

کنارم نشست و دستاشو رو زانوهایش گذاشت

_تعریف کن

_چی رو

_دختره رو

دستاشو ت موهای فرو کرد و چنگی بهشون زد اهی کشید

_به دختره

شروع کرد به تعریف کردن با حرفی که میشنیدم شوکه میشدم ارادی که ازارش به
مورچه نمیرسید به دختری تجاوز کرده بود



کوچولوی  شهوتی

#پارت_138

تازه اراد خوب شده بود اگه بازم مریض میشد چی از روی تخت بلند شدم دور تا دور اتاق
قدم زدم

_چرا.... تو که

_میدونم مست بودم حالیم نبود چیکار میکردم فک کردم..... فک کردم موناس

میدونستم هنوزم مونا رو فراموش نکرده مونا عشق اراد بود اراد میمرد براش.

مونا هم اراد رو دوس داشت ولی خب زندگی تلخه.

کمی با اراد حرف زدم وقتی رفت بیرون روی تخت دراز کشیدم با فکر کردن به الین به
خواب رفتم

با صدای، گوش‌ی از خواب بلند شدم دستی رو میز کشیدم تا گوش‌ی رو بردارم

_الو

_آریا

_آریا و درد آریا و مرض. چه وقت زنگ زدنه بیشعور. کونی

_بعد فحش بده برادر من مدرک‌ها رو پیدا کردم الان میتونیم بریم شکایت کنیم تا اون نوید
بی همه چیز بره هولفدونی

با حرفش خواب از سرم پرید و روی تخت نشستم

_کجایی

_الان میرسم دم خونتون

_باش

گوش‌ی رو قطع کردم و بلند شدم و رفتم دوش بگیرم.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_139

الین°

غلطی زدم و از خواب بلند شدم نگاه گیجی به اطراف انداختم و چشمامو با مشت هام
مالوندم دیدم ت اتاق خودمم .

همه چی یادم اومد

دیدن بابا منو ت بغل آریا

سیلی زدن به آریا

دیدن زخم دستم

دمر روی تخت دراز کشیدم و شروع کردم به گریه کردن.

تقه ای به در خورد ولی جواب ندادم که در باز شد سرمو از روی بالشتم برداشتم دیدم
مامانه

اومد کنارم نشست سرمو گذاشتم رو پاهاش با شدت بیشتری گریه کردم

_گریه نکن قربونت برم

_مامان

_جانم

_بابا گف دیگه آریا رو نمیبینم

بعد حرفم شروع کردم به گریه کردن اخه چرا مگه کار بدی کردیم

_بابات الان عصبی یه حرفی گف ت جدی نگیر

_مامان بابا خیلی جدی بود حتی.... حتی آریا رو زد

نگاه غمگینی بهم کرد بوسه ای به سرم زد

_پاشو بیا برات کیک درس کردم

مامان به حد کافی ناراحته نمیخوام به خاطر منم ناراحت شه سری تکون دادم مامان
بیرون رفت منم بلند شدم



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_140

بلند شدم رفتم سرویس بهداشتی ابی به دست و صورتم زدم و لباس هامو عوض کردم
موهامو شونه زدم و رفتم پایین.

بابا پیش مامان نشسته بود سینا هم پیششون بود و داشتن کیک میخوردن سلام ارومی دادم

_سلام

بابا نگاهی بهم کرد و روشو برگردوند.
ناراحت بود ولی من آریا رو دوست داشتم.

_سلام خوشگلم برو بشین برات کیک و ابمیوه بیارم

_باش

روی مبل نشستم بالشتو بغل کردم دلم هنوزم گریه میخواست

_فکر آریا رو از سرت بیرون کن

سرمو بلند کردم و به چشمای بی رحمش نگاه کردم اروم نالیدم

_چرا

_چون ت بچه ای نمیفهمی چی به چیه پس بهتره فراموشش کنی

_ولی بابا

_بسه الین نمیخوام ناراحت شی

هه میگفت ناراحت نشم داشت جونمو میگرفت با این حرفاش.

قلیمو تیکه تیکه کرد

مگه دوست داشتن چیز بدیه.

حالم بد بود بریده بودم

دستمم که خیلی درد میکرد کاش آریا بود اروم میکرد سینا صدام کرد ولی توجهی بهش
نکردم

بلند شدم رفتم اتاقم.





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_141

در رو کوبیدم و خودمو پرت کردم رو تخت بازم گریه کردم.

صدای در اومد صددرصد مامان بود

_ مامان تنهام بزار

_ بیام حرف بزنینم

روی تخت نشستم و اشکامو پاک کردم و با صدای بغض الودی جواب دادم

_ بیا

مامان با سینی اومد ت کنارم نشست

_الینم خوشگل من بابات الان حالش خوب نیس بعدا من باهاش حرف میزنم خودم کمکت میکنم

نگاهی به مامان کردم خواستم بغلش کنم که دستاشو بالا برد

_اول کیکتو بخور بعد

نگاهی به کیک کردم

_باشه بده

خنده ای کرد کیک رو با چنگال گذاشت ت دهنم

همه خوابیده بودن.

گوشیمو برداشتم شماره ی آریا رو گرفتم.

چند تا بوق خورد که صدای خواب الودش اومد چقدر صداش خمار بود

_اخه الاغ مگه نگفتم بد موقع زنگ نزن کصکش

خنده ام گرفته بود فک کرده میلادم

دیدم همین جوری میخواد ادامه بده اروم صداش زدم



کوچولوی  شهوتی

#پارت_142

•آریا•

خوشحال با میلاد از کلانتری اومدیم بیرون

_مهمون ت

_چرا من

_اقای مهندس پدرم در اومد تا این مدارک رو جمع کنم نگه دارم

_باشه بابا

سوار ماشین شدیم و به نزدیک ترین رستوران رفتیم.

_کی میرن دنبالش

_حدود 10 اینا

_خوبه میتونم ببینمش

_این فکر رو از سرت بیرون کن در دسر نشه

_اون دعا کنه که نکشتمش

پوف کلافه ای کشید و کنار رستوران نگه داشت و پیاده شدیم کنار پنجره پشت میزی
نشستیم

_راستی یه مهمونی دعوت میای

_اممم بزا کمی فک کنم اصلا حال و حوصله ندارم

_برا همین میگم بیا پره دختره

با تاسف سری تکون دادم سفارش دادیم تا غذا هامونو بیارن .

حوصله نداشتم فکر و ذکرم پیش الین بود

ت چه حالیه عمو بد رفتاری نمیکنه که باهаш

غدا تموم شد حساب کردیم. میلاد منو رسوند خودشم رفت خونه .

لباسامو عوض کردم و رو تخت ولو شدم با فکر به الین خوابیدم.

ت خواب بودم که گوشی زنگ خورد فک کردم میلاد شروع کردم به فحش دادن که
صدای الینم اومد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_143

روی تخت نیم خیز، شدم مثل خودش اروم جواب دادم

_جونم نفسم جونم قربونت برم

_دلم برات تنگ شده

حرفش تیری بود به قلبم صدای بغض دارش دیونم کرد.

چی شد که عمو بیرحم شد

_منم

_کی، میای پیشم

_وقتی همه چیز خوب شد

هه خوب شه تازه اول مشکلات بود فقط این جوری میگفتم که الینم ناراحت نشه

دل منم بر اش تنگ شده بود

ولی باید صبر میکردیم

_الینم

_جونم

_گریه نکنی من میام پیشت ولی دیر

_اخع

ادامه نداد فهمیدم بغض کرد دل منم پر بود ولی باید قوی باشم

_برو رو تختت دراز بکش.

_باش

_گوشی رو بزار کنارت من حرف میزنم ت هم بخواب فردا مدرسه داری.

شروع کردم حرف زدن از خودمون گفتم، از آینده، زندگیمون از بزرگ شدنش حتی بچه هامون بچه ی منو الین.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_144

صبح زود تر از همه بلند شدم دوشی گرفتم. لباس پوشیدم و از، خونه اومدم بیرون .
ماشین رو از پارکینگ دراوردم. پامو رو گاز گذاشتم که میلاد خودشو پرت کرد جلو
ماشین زود زدم رو ترمز.

نفس، عمیقی کشیدم که بی، خیال اومد سوار شد

_سلام عشقم

نگاه بدی بهش کردم که خفه شد

_اول صبحی دوس داری دهن منو باز، کنی

_جووووون ت فقط دهن باز، کن

_خفه شو

چشم _

خب _

خب _

میلاَد منو دیونه نکن چرا اومدی _

بریم نوید رو بکشیم _

برو پایین _

یا باهم میریم یا زنگ میزنم میگم که میخوای بری پیش نوید _

نگاهی بهش کردم حالت شوخی ت لحنش نبود. نمیخواستم ت در دسر بیوفته.

نزدیکی خونه ای که نوید میموند نگه داشتم

به نظرت خونه اس _

بریم _

باهم از ماشین پیاده شدیم رفتم سمت در میلاد در رو زد که چند دقیقه بعد صدای نحسش
اومد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_145

نگاهی به میلاد کردم که صداشو کمی تغیر داد

_پست دارین

_الان میام

پشت میلاد وایسادم که نوید در رو باز کرد خودمو کشیدم جلو و از یقه اش گرفتم و باهم
رفتیم داخل میلاد در رو بست

_سلام پسر عمه خوبی

_اینجا چیکار میکنی؟

_خب اومدم حالتو بیرسم

_برو بیرون

توجهی به حرفش نکردم مشت محکمی بهش زدم که افتاد زمین دستشو رو بینیش گذاشت

_این برای کابوس های که الین میدید

رفتم سمتش پاهامو دو طرف بدنش گذاشتم مشت دیگه ای زدم

_این به خاطر زخم های بدنش

مشت دیگه ای کوبیدم

_این به خاطر التماس هاش

_این به خاطر گریه هاش زجه هاش

اونقدر زدم که دیگه حال نداشت از روش بلند شدم نگاهی بهش کردم به میلاد اشاره کردم که بریم.





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_146

°آراد°

رو به روی دختره نشسته بودم بهش نگاه میکردم خوشگل بود نحیف و لاغر.

_من نمیخواستم این اتفاق بیوفته.

نفس عمیقی کشیدم و ادامه دادم

_ولی شد مست بودم و تصمیم گرفتم عقدت کنم

دختره سرشو بلند کرد و نگاهی بهم کرد چشاش شبیه مونا بود مونای من. لبخند تلخی زدم
سرمو انداختم.

_میخوام با خانواده م آشنات کنم کمی از خودت بگو

_من جز پدرم کسی دیگه ای رو ندارم هم درس میخونم هم کار میکنم رشته ام تجربیه و
مادرمو چند ساله از دست دادم.

منم کمی از خودم برایش گفتم و باهم از کافه اومدیم بیرون سوار ماشین شدیم که اهنکی
پخش شد

اصلا خبر داری چقدر دلتنگم بی معرفت
مگه چی میخواستم ازت جز این که ت باشی فقط
ت تنهایی دلتنگم با ادما دلتنگتم هر مدلی که فکر کنی من این روزا دلتنگتم.

قطره اشکی از چشمم سرازیر شد قلبم درد میکرد

_خوبی؟

خوب نبودم داغون بودم دلتنگ بودم تنها بودم امروز باید میرفتم سر قبرش

_اره

باهم از ماشین پیاده شدیم در رو زدم سرایدار در رو باز کرد رفتیم داخل دستشو گرفتم
نمیخواستم مامان اینا بویی ببرن .

همه مون ت سالن نشسته بودیم عمو اینا عمه اینا آریا به جز الین انگار مدرسه بود

_دخترم نمیخواهی خودتو معرفی کنی

_اسم آشا 19 ساله درس میخونم تجربی هستم با پدرم زندگی میکنم مادرم که عمرشو داده به شما.

مامان اینا خوب با آشا جور شده بودن جز من داشتن حرف میزدن که صدای عمه اومد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_147

°آریا°

برای برادر کوچیکم ارزوی خوشبختی میکنم دختره داشت با مامان حرف میزد که صدای داد و بیداد عمه بلند شد. پس دردونه ش دستگیر شده.

بی خیال رو مبل لم دادم که عمه اومد سمتم

_چیکار کردی با پسرم هان

همه بهم نگاه کردن منم ریلکس جواب دادم

__همونی که لایقشه

__خفه شو عوضی برو شکایتتو پس، بگیر

بلند شدم نگاهی به جمع کردم

__عمر ا هیچ وقت این کارو نمیکنم

__عمه ات چی میگه آریا

__نوید ت خارج به جای اینکه ادم بشه شده یه عوضی

نگاهی به چشمای پر از تعجبشون کردم از خونه ادمم بیرون نگاهی به ساعت کردم هنوز چند دقیقه مونده بود تا الین از مدرسه بیاد بیرون .

جلوی مدرسه نگه داشتم و از ماشین پیاده شدم رفتم



『 کوچ — — ولوی شه — — وتی: 』



کوچولوی  شهوتی

#پارت_148

°الین°

بی حال و خسته از مدرسه اومدم بیرون

_الین

_کیانا جون من حوصله ندارم بیخیال

_آریا اومده

برگشتم و به پشت سرم نگاهی کردم دیدم آریا جلو ماشین به بدون توجه به اطراف دویدم
سمتش و داد زدم

_آریا

با دادم به طرفم برگشت و دستاشو باز کرد خودمو پرت کردم ت بغلش و سفت گرفتمش
آروم شروع کردم به گریه کردن

_قربونت برم من اومدم گریه نکن

_آریا نرو

_نمیرم اگه گریه کنی میرم

ازش جدا شدم و اشکامو پاک کردم با صدای گرفته ای، گفتم

_باشه باشه گریه نمیکنم

_افرین

با هم سوار ماشین شدیم و راه افتاد سمت پیتزا فروشی همیشگی. ت طول راه دستمو ول نکرده بود فقط، با انگشت شستشش نوازش می کرد

_دلم برات خیلی تنگ شده بود

دستمو بلند کرد بوسی روش زد

_منم موش کوچولو منم

جلوی رستوران نگه داشت و باهم پیاده شدیم و کنار پنجره نشستم و آریا پیتزای مورد علاقمو سفارش داد

_اگه دیر برم مامان نگرانم میشه

_من بهش گفتم

_بابام چی

_اونات خونه درگیرن زنمو سرشو گرم میکنه

پیتزا هارو آوردن و شروع کردیم به خوردن آریا چیزی نخورد فقط بهم نگاه کرد....



『کوچ—ولوی شه—وتی:』



کوچولوی شهوتی

#پارت_149

پیتزام که تموم شد دور دهنمو پاک کردم تکیه دادم به صندلی

_خیلی خوشمزه بود دستت درد نکنه

_نوش جوننت

_میخوام چیزی بهت بگم الین

_بگو

_ببین نمیدونم چند روز چند هفته چند ماه اصلا یک سال باید از هم دور بمونیم

چشمام پر از اشک شد دهنمو باز کردم چیزی بگم که آریا دستشو بالا آورد

_الین من تو رو دوست دارم اصلا عاشقتم دیونتم ولی اگه از هم دور نمونیم عمو..... عمو
تو رو میفرسته پیش سینا اینا

با شنیدن حرفش گریه ام شدت گرفت من نمیخواستم که از هم بیشتر از این دور بمونیم.

_میشه بریم

سرشو تکیه داد رفت پول رو حساب کرد بعد باهم از اونجا اومدیم بیرون و سوار ماشین شدیم..

ت طول راه حرفی بینمون زده نشد فقط به بیرون زل زده بودیم.

جلوی خونه نگه داشت و بدون حرفی از ماشین پیاده شدم چرا کاری نمیکرد من اونو
میخواستم.

کنار قبر مونا دراز کشیدم دستمو اروم روی اسمش کشیدم و زمزمه کردم

_من اومدم عشقم. خوبی؟ جات سرد نیس که؟ بغلت کنم؟ دلم لک زده برات. میدونی قراره ازدواج کنم ولی من هنوز تو رو دوس دارم من هنوز عاشق توام و میمونم. چطور دلت اومد بری و کنار من نباشی. مگه نمیدونستی من بدون ت هیچم مگه نمیدونستی.

گریه کردم زجه زدم داد کشیدم ولی جواب نداد.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_150

°آریا°

1 هفته بعد

1 هفته گذشته بود ت این 1 هفته اتفاق های زیادی افتاده بود

اراد با اشا ازدواج کرده بود

هممون به خونه ی اقا بزرگ رفته بودیم جز عمو اینا

نوید 20 سال حبس داشت

ت این 1 هفته الین رو ندیده بودم دلم براش تنگ شده بود ولی باید صبر میکردم

امروز با میلاد قرار بود بریم پارتنی

نگاهی به تیمم کردم اسپرت بود عطرمو زدم کتمو برداشتم و رفتم پایین عمه، مامان و بابا، اراد و زنش سر سفره نشستند بودن

_خدافظ من میرم

_کجا پسرَم؟

_جایی دعوتم

_باش پسرَم مواظب خودت باش

_چشم خدافظ

بی ام وی مشکی رنگم رو از گاراژ برداشتم به میلاد زنگ زدم که آماده باشه.

جلوی خونه نگه داشتم منتظر موندم تا میلاد بیاد بعد از چند دقیقه میلاد اومد

_سلام عشقم. خوبی؟

_خفه میلاد حوصله ندارم

_چرا

اه دردناکی کشیدم

_از الین خبری نیست

_بی خیال برو مهمونی کمی حال کنیم الین ت خونسونه ت شمال نیس خودم دیدم میره
مدرسه و سینا میره دنبالش

_حرومزاده.

ماشین رو روشن کردم و رفتیم سمت ویلایی که مهمونی بود.....



🐻: *haniyeh* 🐻



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_151

جلوی ویلا نگه داشتم و باهم پیاده شدیم صدای بلند موزیک کل ویلا رو برداشته بود
جلوی میز ایستادیم به پسره گفتیم یه لیوان ویسکی بده.
نگاه گذرایی به پیست کردم همه مست ت بغل هم ولو بودن

_جوووووون چه دخترایی

_میلا

بدون اینکه چشماشو از دخترا برداره جواب میده

_جووونم.اخ آریا اون داف رو نگاه خدایی چقد خوشگله

_ببند دهننتو اه انگار ندیده لعنتی ت روزی با 100 دختر هم زمان قرار میزاری

_ضد حال نزن این با اونا فرق داره نگاااا

نگاهی بهش کردم خوشگل بود ولی دل من بدن الین رو میخواست.

10 مین لیوان رو خالی کردم مست مست بودم. میلا هم دست کمی از من نداشت بلند شدم
رفتم داخل که دختری اومد سمتم اونم مست بود چون مثل من بلند بلند میخندید

_وای چه خوشگلی ت من اسمم من دیناس اسم ت چیه

دستشو گرفتم و باهم رفتیم داخل

_من هه اسمم یادم نیس

باهم وارد اتاق شدیم شروع کردیم به درآوردن لباس های هم که چشای الین اومد جلوم اون بدن کوچیک و سفیدش شروع کردیم به بوسیدن هم.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_152

°الین°

مثل هر روز بلند شدم یونیفرم مو پوشیدم رفتم پایین بدون سلام دادن به بابا رفتم سمت مامان گونشو بوسیدم

_سلام صبح بخیر مامانی

_سلام عزیزم .

نونی برداشتم کمی مربا ریختم و خوردم رفتم سمت کفشام پوشیدم و درو باز کردم و بلند داد زدم

_خدافظ مامانی

قبل از، اینکه بیرون برم با حرف بابا به مامانم بغضم گرفت

_با بی محلی هاش قلبم میشکته

با بغض سوار ماشین شدم اروم به سینا سلام دادم

_خوبی موش کوچولو

_صد بار گفتم نگو

_باشه خوبی چرا بغض کردی

_هیچی برو مدرسه

چیزی نگفت منو برد مدرسه بدون خداحافظی از ماشین پیاده شدم.

_نیا دنبالم تنها میخوام باشم

بی حوصله از مدرسه اومدم بیرون سینا هم نیومده بود پس با خیال راحت راه افتادم ت
خیابونا. از، کوچه ی مدرسه خارج شدم و به رو به رو نگاه کردم که.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_153

°آریا°

چه غلطی کردم اففف خدااا بدون توجه به دختره زود لباسمو پوشیدم از ویلا اومدم
بیرون گوشی رو برداشتم و زنگ زدم به میلاد

_کجایی

خواب الود جواب داد

_نمیدونم ت یکی از، اتاقا

_بیا بیرون لعنتی گند زدم

_اومدم

رفتم سمت ماشین منتظر موندم بیاد چند دقیقه بعد با لباسی که دکمه هاشو در هم بسته بود
اومد بیرون

_چی شده

_سوار شو

باهم سوار ماشین شدیم سرمو رو فرمون گذاشتم

_با یکی رابطه داشتم

_منم داشتم چیز، متفاوتی بگو

_لعنتی من به الین خیانت کردم میفهمی

_کسی چیزی نمیفهمه خودشم دختره مست بود ت هم همین طور فراموش کن تموم شد

_نمیتونم

_باید بتونی

چیزی نگفتم ماشینو روشن کردم روندم خونه ی میلاد اونو گذاشتم خونه خودمم رفتم
مدرسه ی الین.

نگاهی به اطراف کردم دیدم پیاده داره میره چقد لاغر شده بود.



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_154

از اینجا هم میتونستم ببینم بغضشو، اشکاشو اروم رفتم جلو که چشمش بهم خورد
ایستاد با تعجب نگاهم کرد.

اروم عقب رفتم نمیخاستم منو ببینه من ادم بدی بودم کثیف بودم

ادمی که به عشقش خیانت کرده

اروم رفتم عقب که الین اومد جلو برگشتم برم که با صدای بلندی داد زد

_آریا||| نرووووووووو

دیگه نتونستم قدمی بردارم دلم لک زده بود واسه صداش، خنده هاش ، بغل کردنش، بدنش

خواستم برم ولی، نتونستم پاهام قدرت رفتن نداشتم صدای قدم هاشو شنیدم.

کنارم ایستاد عطر تنش پیچید زیر بینیم نفس عمیقی کشیدم

_آریا نرو

صدای بغض دار و پر التماسش قلبمو از، جا کند.

من کی، این همه بی رحم شده بودم و الین رو این جوری داغون کرده بودم.

اروم برگشتم سمتش به چشمای طوفانیش خیره شدم حلقه های اشک رو ت چشماش دیدم
دیگه نتونستم تحمل کنم سفت دستامو دورش حلقه کردم به خودم فشارش دادم اروم باهم
شروع کردیم به گریه کردن

_هق... دیگه... منو... هق... تنها نزار

سرمو بردم دم گوشش چیزی بگم که قلبم گرفت دستام دور الین شل شد....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_155

°الین°

اریا رو سفت بغل کردم چقد دلم برایش تنگ شده بود. حس کردم دستاش از دورم شل شد
برا همین سفت بغلش کردم که افتاد زمین.
شوکه نگاهش کردم کنارش زانو زدم اسمشو صدا زدم

_آریا

جوابی نداد بازم صداش زدم

_آریا

بازم جواب نداد شروع کردم به جیغ کشیدن

_آریا بلند شو. اریااااا شوخی نکن بلند شو

نگاهی به جیبش کردم که تلفنش رو پیدا کردم بازش کردم رفتم ت لیست شماره ی میلاد
رو گرفتم

_جانم آریا

_میلاد

_الین چی شده چرا گریه میکنی؟ آریا چیزیش شده؟

با حرفش شدت گریه م اوج گرفت

_آریا فک کنم..... فک کنم بازم قلبش... گرفت

_یا خدا کجاین

_جلو مدرسه زود بیا تو رو خدا

_الان میام اروم باش

سرمو گذاشتم روی سینه ی آریا شروع کردم به گریه کردن اگه چیزیش بشه من میمیرم
همین جوری گریه میکردم دورمون پر شده بود از مردم که صدای میلاد اومد....





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_156

توی راهروی بیمارستان نشسته بودیم چند ساعت بود که دکتر توی اتاقش بود

_میلاد

_جانم

_چرا چیزی نمیگن

_الان میان

بعد از چند دقیقه عمو اینا اراد و زنش مامان بابا اومدن همشون گریه میکردن با دو
خودمو پرت کردم ت بغل مامانم شروع کردم به گریه کردن

_دکترش اومد

از مامان جدا شدیم رفتیم سمت دکتر عینکشو درآورد

_خب بخیر گذشت بیش از حد الکل و سیگار مصرف کرده و این باعث شده که قلبش بگیرد توصیه میکنم داروهاشو به موقع بخوره و سمت الکل و سیگار نره

عمو رفت پیش دکتره و ماهم کنار اتاقش نشستیم بابا ناراحت بود و همه ی اینا تقصیر باباس

اگه اون میزاشت آریا منو ببینه اون نمیرفت الکل بخوره

رفتم اتاقش چشماشو باز کرده بود

_آریا

_برو بیرون الین برو

_آریا

_لطفا اگه دوسم داری برو



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_157

°آریا°

با سختی تونستم بهش بگم بره باید خودمو جمع و جور میکردم تا بتونم الین رو به دست
بیارم.

بعد 2 هفته مرخص شدم درواقع زود مرخص میشدم چون بازم سیگار و الکل خوردم
موندم ت بیمارستان.

مامان میگفت که الین هر روز میومد بیمارستان ولی نمیومد داخل. ت این دو هفته به
خیلی چیزا فکر کردم و همه شو انجام میدادم

دوشی گرفتم و اومدم بیرون حالم خوب بود ولی باید استراحت میکردم.
صدای گوشیم اومد

_الو

_آریا

_جانم

_اون دختره نبود ت پارتی باهاش خوابیدی

_ده بگو چرا لال مونی گرفتی

__بیا بهت میگم

__باش

از حرفاش چیزی سر در نیاوردم ولی حس، بدی داشتم زود رفتم سمت لباسام که صدای
عمو اینا اومد.

زود رفتم پایین دیدم الین هم هس چقد پژمرده شده بود اونا منو ندیدن برا همین بدون توجه
از خونه اومدم بیرون

«صب کن الینم صب کن کوچولوی من ت فقط مال منی»



کوجولوی 🍑 شهوتی

#پارت_158

توی خونه نشستہ بودیم حرفای میلاد منو بد جور داغون کرده بود

5 مین لیوان رو سر کشیدم

__بده ببینم اونیو به من میخای بمیری احمق

_اره میخام بمیرم من چه جوری به روی الین نگاه کنم

_من حلش میکنم ت برو خونه

_میتراسم میلاد میتراسم از دستش بدم

_بهم اعتماد کن داداش حل میکنم حالا برو خونه

سری، تکون دادم و بعد از خوردن قهوه رفتم خونه در رو باز کردم دیدم عمو اینا هنوزم
هستن

_سلام خوش اومدین

همشون تک تک جوابمو دادن کنار اراد نشستم

_آریا من میزارم با الین باشی ولی شرط دارم

با حرفش قلبم ایستاد از کمرم عرق سردی اومد چیکار کنم باید قضیه حل شه بعد

_این که محرم میشین نمیخوام پشت سرتون حرف باشه

_منم موافقم داداش

همه شون موافق بودن جز من.

از خدام بود الین مال خودم شه ولی الان نمیدونستم.

_باش محرم بشیم

کنار الین نشستم دست کوچولو شو گرفتم اروم بوسیدم که بابا شروع کرد به خوندن خطبه
الین با صدای اروم گف

_«قَبِلْتُ النِّزَاجَ»

و این شد که صیغه ی 99 ساله بین منو الین خونده شد حالا محرم بود زخم بود عشقم بود
زندگیم بود همه کسم بود مرحم دردم بود ولی..... (:



کوچولوی  شهوتی

#پارت_159

°الین°

از خوشحالی تو پوست خودم نمیگجیدم هنوز باور نمیکردم که منو آریا به هم محرمیم.

لباسامو ت چمدونم ریختم

رفتم سمت عروسکام دستی بهشون کشیدم دیکه بزرگ شدم لازم به شما نیست.

به جای شما آریا رو بغل میکنم.

برگشتم برم که چشمم به دو تا عروسکی آریا و اقا جون برام خریده بودن

دلم نیومد برش ندارم.

اونارو هم ت چمدونم گذاشتم و از، اتاقم امدم بیرون.

__مامان.بابا بیان بریم من حاضرم

اونا هم با چمدونا شون از اتاق اومدن بیرون. بابا چمدونمو گرف و باهم اومدیم بیرون.
وسایل هارو ت ماشین گذاشت و برگشت پیش ما به خونه ی که اینجا بزرگ شدم نگاه
کردم دلم نمیومد برم ولی میخاستم برا همیشه مال آریا باشم . بابا در رو قفل کرد و باهم
سوار ماشین شدیم. رفتیم خونه آقا بزرگ.

ت طول راه حرفی نزدیم .

رسیدیم عمو و عمه اومد استقبالمون .

چمدون هارو بردن داخل منم رفتم سمت اتاقی که داده بودن بهم.

شروع کردم به چیدنش دلم میخواست زود برم آریا رو ببینم برا همین با سریع ترین حالت
ممکن تموم کردم رفتم پایین که صدای زنگ اومد

میدونستم آریاس برا همین خودم رفتم پایین و در رو باز، کردم.

دیدم میلاد آریا و کنارشون دختری بود.....



کوچولوی  شهوتی

#پارت_160

نگاهی بهشون کردم کی بود این دختره که چسبیده بود به آریا چشمام پر شد خواستم چیزی
بگم که میلاد به حرف اومد

_سلام خوشگله خوبی

چشم ازشون برنداشتم و به میلاد جواب دادم

_سلام خوبم تو خوبی

_به خوبیتم . هی خوشگله من اینجام

بازم به میلاد نگاه نکردم چشمامو دوختم به چشم های آریا. خیلی غمگین بود خیلی

_خب بابا توام این خانوم دوست دختره بنده دینا

دختر ع با چشمای گرد شده نگاهی به آریا کرد که میلاد دستشو گرفت باهم رفتن داخل.
آریا اومد داخل دست منو گرفت و کشوند سمت اتاقش در رو باز کرد منو هل داد

__قشنگ میری لباس پوشیده تری میپوشی فهمیدی

فهمیده ی اخر رو کمی بلند گفت که ترسیدم و عقب رفتم
جلو اومد پرتم کرد رو تخت خودشم روم خیمه زد دستشو از گردنم کشید تا سینه هام اروم
پیچ زد

__کی لیمو شیرینای من این همه بزرگ شدن

خجالت زده لب گزیدم که لباسو گذاشت رو لبام شروع کرد به خشن بوسیدن لبام جوری که
انگار صد ساله اب نخورده دستامو دور گردنش حلقه کردم به خودم فشار دادم

صدای ملچ مولوچ کردنامون ت کل اتاق پیچیده بود
نفس کم آورده بودم دستامو گذاشتم رو سینه ش فشار دادم ازم جدا شد که صدای لبامون
اومد خنده ای کردم

__جوووون موش کوچولوم خوشش اومده

خنده ی ارومی کردم که در باز شد





کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_161

فکر کردم باباس سرمو کج کردم دیدم میلاد و اون دختره که به گفته ی خودش دوست دخترشه ولی من اصلا باور نکردم.

آریا عصبانی سرشو به طرف میلاد برگردوند

_بر خرمگس لعنت. گمشو بیرون. مگه این اتاق در نداره سرتو میندازی پایین میای

_اممم من چه بدونم تو زود دست به عملیات میزنی

_برو بیرون

دختره با ناراحتی نگاه کرد و با میلاد رفتن بیرون آریا نفس آرومی کشید سرشو گذاشت رو گردنم اروم مکید

_دوری ازت برام مثل مرگه

_برا منم

صدای دوتامون پر از شهوت بود

_من.... من میخوامت

خنده ی تو گلو ای کرد بازم گردنم رو مکید

_شب بیا تا اتاق

گردنمو بو کشید بعد بوسید از روم بلند شد دکمه ی لباسم رو باز کرد

_آریا چیکار میکنی؟

_هیسسسس میخوام ببینمت

_الان صدامون میکنن

نگاهی بهم کرد کلافه پوفی کشید از رو تخت بلندم کرد انداخت رو شونه ش

_خب کوچولو تو دیگه زن منی پس لباس باز و کوتاه نمپوشی فهمیدی خوشگلم

_ارع

باهم رفتیم اتاقم لباس مناسبی پوشیدیم و رفتیم پایین و کنار آریا نشستم دختره زوم آریا بود



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_162

°آریا°

نگاه های دینا عصبیم میکرد. الین هم متوجه نگاه هاش شده بود.

هممون سر میز شام نشسته بودیم.

_میلاد پسر. عروسیت کیه؟

با حرف مامان میلاد شروع کرد به سرفه کردن و زیر لب گف

_خدا اون روز و نیاره خاله

_چیزی گفتی

__ نه خاله می‌گم ما فقط دوستیم

__ نه دیگه پسر و قتشه ت هم سر و سامون بگیری خودم برات دختر پیدا میکنم

خم شد طرفم ابی خورد و گفت

__ غلط کردم گفتم رلمه خودت جمعش کن بابا من زن نمی‌خوام

خنده ای کردم و شونه ای بالا انداختم

__ کوفت

__ مامان میلاد هنوز می‌خواه واسه خودش شرکت بزنه ت پیدا کن ولی بمونه برا بعد

مامان سری تکون داد و بدون حرفی شروع به خوردن غذا هامون کردیم.

برای الین از همه چیز میدادم خیلی لاغر شده بود.

شورتکمو پوشیدم روی تخت دراز کشیدم دستمو گذاشتم رو چشمام روز سختی بود دلم خواب می‌خواست برا همین زود خوابیدم

با حس سری رو سینم چشمامو اروم باز کردم.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_163

با پیچیدن عطرش زیر بینیم فهمیدم الینه دستامو سفت دورش حلقه کردم سرمو بردم داخل موهاش و خوابیدم.

با حس دستای کوچولوی الین رو صورتم چشمامو باز نکردم .

خم شد چشمامو بوسید لبامو.

لبامو اروم بوسید.

_تموم شدم

_مگه بیداری

چشمامو باز کردم بلندش کردم که نشست رو شکمم

_او هوم منو با اون بوسه های ریزت بیدار کردی

نگاهش کردم. نمیخواستم حتی یک لحظه چشمامو ازش، بردارم.

میدونستم دارم از دستش، میدم ولی....

_برو لباس بپوش بریم صبحونه بخوریم

_باش

از روم بلند شد که دستشو گرفتم افتاد روم لبامو گذاشتم رو لباش خورم

_اممم این بهترین صبحونه هست

خنده کنان از، روم بلند شد رفت منم به رفتنش خیره شدم .

گوشی رو برداشتم تا به میلاد زنگ بزنم ببینم با این دختره چیکار کرد

_لعنتی صدبار گفتم زود زنگ نزن بابا اخی

_ببند میلاد

_زهرمار قطع میکنم

_بگو چیکار کردی با دختره

_هیچی دختره خیلی بدبخته

با حرفش دیگه فهمیدم همه چی تمومه.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_164

خدایا خودت کمک کن من چیکار کنم اخه زود بلند شدم و لباسامو پوشیدم و از خونه زدم
بیرون شماره ی دختره رو گرفتم

_الو

_کجایی

_خونه

_ادرس بده

گوشی رو قطع کردم روندم سمت ادرسی که داده بود.

رسیدم از ماشین پیاده شدم زنگ در و زدم که کمی بعد در و باز کرد نگاهی بهش کردم
چشمش قرمز بود معلوم بود گریه کرده

باهم رفتیم داخل روی مبل نشستم خودش هم رفت اتاق و یه برگه ای آورد

_من... من جنده نیستم

_پس تو اون پارتی چه غلطی میکردی

با گریه لب زد

_من و پسر داییم هم دیگر رو دوس داشتیم درواقع من دوشش داشتم قرار بود ازدواج
کنیم. اون منو تنها گیر آورد بعد باهم.....

_خب به من چه لعنتی من دوست ندارم داری زندگیمو به گوه میکشی

_حرف دهندو بفهم من با ت کاری ندارم فقط، خواستم بهت بگم من جنده نیستم هرزه هم
نیستم حالا گمشو

بلند شدم برم که یاد برگه افتادم برگشتم رفتم سمت برگه که خودش زود برداشت

_بدع من

رفت عقب رفتم سمتش برگه رو از دستش گرفتم و بازش کردم با دیدن متن دنیام رو سرم
خراب شد.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_165

°الین°

رفتم پایین دیدم آریا نیس ناراحت روی صندلی، نشستم

_سلام صبح بخیر

همه جوابمو دادن

_میدونین آریا کجاس

_صبح زود با عجله از خونه زد بیرون

_اهان

دلم شور میزد مدام ت ذهنم فکر های بدی میومد. کمی، از، صبحونمو خوردم تشکری
کردم و بلند شدم رفتم تا کمی درس بخونم از،شنبه امتحان هام شروع میشد.

نگاهی به برنامه کردم اولین امتحانم ریاضی بود باید بخونم اریا هم اومد ازش کمک
میگرفتم.

کتاب دفترم رو برداشتم شروع کردم به حل کردن ریاضی. در باز شد مامان اومد تو

__چیکار میکنی خوشگل من

__امتحان ریاضی دارم

__باش ناهار صدات میکنم

__نه مامان نمیخورم

__مامان

__باشه ولی چیزی میارم بخوری

سرمو بلند کردم دیدم ساعت 5 بعد ظهره قوسی به بدنم دادم کمی از، پرتقال رو خوردم
بعد ادامه دادم

با بوسی که به گردنم زده شد سرمو بلند کردم دیدم آریاس خوشحال از گردن اریا اویزون
شدم

_کی اومدی

با صدای خش، دار گف

_الان

_اریا من فردا ریاضی دارم کمک میکنی؟

_چرا که نه کوچولوی من

بوسی رو لپش زدم منو گذاشت رو پاهاش خودش نشست رو صندلی و شروع کرد به یاد
دادن.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_166

تا نصفه های شب با اریا ریاضی تمرین کردیم

_خب بسه گلم بیا بریم چیزی بدم بخوری

بلند شد پاهامو دورش حلقه کردم رفتیم پایین .
منو گذاشت روی میز خودش رفت سمت یخچال. همه خوابیده بودن

_امممم زرشک پلو هس غذایی که دوس داری

_اخ جون گرمش کن

_چشم پرنسس

اریا غذا هارو درآورد گذاشت رو گاز خودش هم امد روبه روم

_بخورمت

_اهوم

لبامو شکار کرد با عشق باهانش همراهی کردم عاشق این مرد بودم.

ازم جدا شد

_بزا بمونه بعد اول غذا بخوریم بعد

رفت سمت غذا کشید توی بشقاب اومد نشست من هم نشوند رو پاهاش بهم غذا داد

_بخور جون بگیری خیلی لاغر شدی

_وقتی نبودی چیزی از گلوم پایین نمیرفت

_حالا هستم. بخور قربونت برم

باهم غذا خوردیم ظرف هارو باهم شستیم

_خب بریم بیرون

_ارع

_باشه

باهم رفیتم لباس پوشیدیم پیاده رفتیم بیرون.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_167

°آریا°

میخاستم تا صبح باهانش باشم

_الین بیا تاب سواری

_واقعا

_ارع

دستاشو گرفتم باهم رفتیم سمت تاب اول خودم نشستم بعد هم الین پاهشو دورم انداخت
شروع کردم به عقب جلو کردن تاب

_وای آریا ایااا چه کیفی میده

لبخندی بهش زدم و سرعتمو بیشتر کردم و الین رو سفت گرفتم

دوست دارم آریا

منم مثل خودش داد زدم

منم عاشقتممممممممممممممممممممممم

تنہام نزار

نمیزارم

باهم از، تاب پیاده شدیم و رفتیم سمت سرسره اول الین بعد خودم سوار شدم سعی، میکردم
بهترین شب باشه براش

روی جدول های خیابون قدم زدیم پشیمک خوردیم ساعت 3 بود برگشتیم خونه.....



کوچولوی  شہوتی

#پارت 168

الین رو بغل کردم باهم رفتیم اتاقم

_آریا

_جونم

_دلم میخواست

منم میخواستمش بیشتر از خودش ولی پول کلافه ای کشیدم

_مگه تو شوهرم نیستی خودت گفته بودی شوهر کنم میتونیم از جلو رابطه داشته باشیم

_ولی الین ت خیلی کوچولویی برا از دست دادن بکارتت

_اما آریا

_گفتم نه

با بغض از روی تخت بلند شد رفت سمت در که دستشو گرفتم کشیدم سمت خودم

_من برا خودت میگم

چیزی نگفت کلافه سرمو تکون دادم تصمیم گرفتم باهاش سک*س کنم

اروم لباساشو دراوردم.

دستی به بدنش کشیدم نرم و سفید خم شدم بوسی به قفسه ی سینه ش زدم

_لباسامو دربیار

لباسامو درآورد خواست شورتمو دربیاره که نذاشتم

خوابوندمش رو تخت خودمم خیمه زدم روش شروع کردیم به لب گرفتن از هم دستامم بدنشو لمس می کرد میخواستم مال من شه کسی حق دس زدن بهش رو نداشته باشه.....



کوچولوی 🍑 شهوتی

#پارت_169

سرمو بردم ت گردنش و محکم مکیدم

_اه دردم گرفت

__هیسسس لذت ببر

لاله ی گوششو به دندون گرفتم و کشیدم دلم میخواست کل بدنشو کبود کنم

دستامو رو سینه های لختش میزارم اروم ماساژ میدم که اهی میکشه که سینشو محکم فشار میدم

اروم دستمو میبرم لای پاهاش میمالم

__اه محکم

چنگی به بهشتش میزنم خم میشم سینشو به دندون میگیرم میکشم و میمکم اونقدر که سیخ سیخ بود

__خیسی زبونتو دوس، دارم

دست از سینه هاش برمیدارم میرم سمت بهشت خوشگلش زبونمو رو چو*چو*لش میکشم و محکم میمکم

__اففففف

دستاشو رو سرم میزاره پاهاشو دور گردنم حلقه میکنه

_بخور اه لطفا

تند تند مک میزنم و لیس میزنم که با لرزشی ارضا میشه

از روش بلند میشم مردونگی مو با اب بهشتش خیس میکنم اروم هل میدم توش

_اروم درد داره

میخوام عقب بکشم که نمیزاره

لبامو میزارم رو لباش مردونگی مو محکم فرو میکنم توش که جیغش تو دهنم خفه میشه



کوچولوی  شهوتی

#پارت_170

اروم شروع میکنم به عقب جلو کردن اه خیلی تنگ بود لبامو برمیدارم میزارم روش با هر حرفم لبام رو لباش کشیده میشد

تند تند نفس میکشید

_دوست دارم دوست دارم

_منم دوست دارم الینم

تند تند ضربه میزدیم الین هم فقط اه میکشید گاهی هم جیغ میزد حتی صداش هم باعث میشد من ارضا شم که کمی بعد ارضا شدک ازش کشیدم بیرون نگاهی به خون بین پاهاش کردم حس ارامش و مالکیت بهم دست داد.

با نفس نفس در گوشش گفتم

_خانوم شدنت مبارک الینم

نگاهی به چشمای بغض دارش کردم

_تموم شد

رفتم مسکن و جوشونده اینا اوردم خورد بعد کنارش دراز کشیدم. شروع کردم به ماساژ دادن شکمش که با گریه خوابش برد

بلند شدم دوشی گرفتم و لباسی پوشیدم ساک کوچیکی حاضر کردم.

نامه ای به الین نوشتم که میرم و دیگه نمیام

الینم نفسم میرم شاید اومدم شاید نه ولی بدون دوست دارم جز تو کسی رو نمیخوام منو
فراموش نکنی هاااا

از خونه زدم بیرون برای همیشه.....



پایان فصل اول

شروع 1399,1,30

نویسنده: فاطمی و هانی